إن في ذلك لذكرى لمن كان له قلب أو ألقى السمع وهو شهيد

بمنه تعالی این رساله ایست که نامش سیف الاسلام

المسلول على المناع لعمل المولد والقيام

همین است تاریخ انجامش تصنیف علامه فهامه جامع

محاسن و مفاخر باطن و ظاهر حضرت مولانا محمد عبد القادر صاحب

ادام الله تعالی فیوضهم باهتمام مولوی علی الدین صاحب وکیل عدالت

در مطبع الهی محمد شفیع خان طبع شد

آگره

مقدمہ الطبع

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حامداً و مصلیاً

بر جماعت اہل اسلام ظاہر و آشکار باد کہ ائمۂ دین و اکابر محققین از فقہای مشہورین و محدثین معتمدین و اولیای کاملین مانند ملا علی قاری
و شیخ عبد الحق محدث دہلوی و امام ابن جزری صاحب حصن حصین و امام قسطلانی و حافظ ابن حجر عسقلانی و شیخ عبد الوہاب مکی و علامہ
ابن حجر مکی و دیگر صدہا از علمای سابقین و اولیای کاملین و ہمچنان بسیاری از فضلای متاخرین و اجلۂ محققین ہندوستان
مانند شاہ عبد الرحیم صاحب دہلوی و شاہ ولی اللہ صاحب دہلوی و غیرہما کہ حال تبحر ایشان در علوم دینیہ معروف و مشہور است تجویز و استحسان
عمل مولد نمودہ اند و بسیاری از علمای دین در رسائل و فتاوی خود ہا باستحسان عقد مجلس ذکر ارہاصات جناب خاتم رسالت صلی اللہ علیہ
وسلم و دیگر حالات با برکت و اثبات بقا و شرف ایام ولادت با سعادت و استحباب اظہار شکران نعمت بانواع عبادات و ترتب برکات
بران تصریح فرمودہ اند این مرام را از مضامین احادیث صحیحہ صریحہ حضرت سید الاولین و الآخرین خاتم النبیین و المرسلین
صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ و صحبہ اجمعین ثابت نمودہ اند و در سبب اشاعت آن در بلاد اسلام از حرمین شریفین و روم و مصر و شام و فارس
و غیرہا بودہ اند و از حسن نیات با برکات خود ہزاران ہزار فیوض و برکات بسیار بوجہ اشاعت مجالس پر انوار ہمراہ خود بردہ اند
در این جزو زمان کہ در ہندوستان غلبۂ جہل بحدی پایان است ہر کسیکہ یک دو رسالہ اردو میخواند میداند کہ مقتدای علمای تمام جہان است
بدبختیت بعضی از نادانان انکار از حسن مجالس اذکار و شرف ایام ولادت جناب رسول مختار صلعم پیشہ ساختند و فاعل و قائل آنرا
گمراہ و بدعتی انگاشتند بنابر دفع اشتباہ و اثبات حسن توقیر و تکریم جناب رسالت پناہ صلعم عمدۃ المحققین زبدۃ المدققین بقیۃ
السلف حجۃ الخلف محیط علوم نقلیہ قلزم فنون عقلیہ حلال مشکلات دقایق کشاف معضلات حقایق اسوۂ علمای اعصار قدوۂ
فضلای امصار ماہر علوم معقول و منقول و بر مقاصد فروع و اصول نخبۃ الفقہاء و المحدثین زبدۃ الاصولیین و المتکلمین جناب
افاضت مآب افادت ایاب مولانا شاہ سلامت اللہ صاحب صدیقی قادری بدایونی کہ از اجلہ افضل ارشد و اکمل
مستفیضین حضرت مولانا شاہ عبد العزیز صاحب دہلوی قدس اللہ سرہما بودہ اند و حال تبحر و تحقیق و جامعیت
و تدقیق جناب ایشان در علوم عقلیہ و نقلیہ اصلیہ فرعیہ از تصانیف جناب شان کہ در رد روافض و دیگر ابحاث تالیف فرمودہ اند
کالشمس فی نصف النہار روشن و آشکار است در این باب ہم رسالہ اشباع الکلام تالیف فرمودند بقصد اختصار بسطور اندکی
از ہزار تحقیقات ائمہ سابقین و اجلۂ لاحقین مستند ساختند و بر دو شبہات واہیہ منکرین ہم پرداختند در این ایام از طرف
منکرین رسالہ انہاء الظلام فی ابطال عمل المولد و القیام در رد اشباع الکلام بطبع رسیدہ تشہیر این رسالہ عجیبہ باعث

استغراب موجب استعجاب اولی الالباب گردیده چه بنام نهاد ابطال شرف ایام ولادت باسعادت و مجالس ذکر بابرکت
وانکار حسن تکریم و توقیر جناب باعظمت که انقدر طول ساخته با وجود آنهمه اطناب و تطویل بجز تحمیق و تجهیل و تفسیق و تضلیل و تکفیر
برگزیدگان رب جلیل بامری دیگر نه پرداخته و امانیک میداند که از سب و شتم چه سود و در طعن بر ائمه اسلام چه بهبود کسیکه خاک
بر آفتاب می اندازد فی الحقیقت روی خود سیاه می سازد هرچند نزد ارباب انصاف همین امر برای ابطال بیان مبطل فضل باب
اذکار و منکر شرف ایام پر انوار دلیلی است کافی و حجتی است وافی اما چون در بعض مواضع بقصد مغالطه عبارات خارج از
بحث مراهم پیش آورده و بعض جا در اقوال منقوله تحریف و خیانت کرده بدین جهت حسب خواست بعض اهل الله از تارکین
دنیا و راغبین عقبی و طالبین رضاء مولی جواب رساله مذکوره جناب افادت ایاب زبده علماء فحول جامع معقول و منقول حضرت
استادی مولانا مولوی عبد القادر صاحب بدایونی دامت برکاتهم تحریر فرمودند و علماء دین از آن پسند نمودند والحمد لله
علی ذلک مهذا بر ارباب انصاف روشن و بر اعتساف مخفی نخواهد بود که صاحب رساله ابطال عمل المولد تیز زبانی و بادره اللسان
را بجای رسانیده که علماء اعلام و ائمه اسلام را هدف سهام ملام گردانیده بنای طعن و جرح در تالیفات شان نهاده و در
خرمن اکابر دین افتاده اگرچه بجوابش چیزی بر زبان آید سزا است و دهنش را بلقمه دوختن روا است لاکن تجنب از سب
شتم قفل بر زبان خامه زده واز استیفای دست درازی تن کشیده شد لیس احیانا اگر حرفی بر خاطر نازک مخاطب و متبع گران
گذرد باید که از جانب رحیه بادی این واوی کیست و خطای حضرت مولانا چیست والسلام علی من اتبع الهدی
حرره المعتصم بذیل النبی الامجد عبده محب احمد حفظه الله من شر حاسد اذا حسد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی لم یزل و لایزال ملکا عزیزا حکیما ربا قدوسا حلیما عفوا کریما فسبحان من کان منزها عن النقائص متصفا بصفات الکمال حیا
بذاته و صفاته قدیما و من اجترء علیه جوز اتصافه بالنقائص و القبائح صار مطرودا رجیما نحمده علی ما شرفنا بفضائل مجالس الاذکار
تشریفا عظیما و نشکره علی ما جعلنا برحمته من امة من سماه فی کتابه رؤفا رحیما حبیبه و صفیه الذی جعل ذکره کذکره و رفع له فی
العالمین شانا فخیما سیدنا و مولینا محمد صلی الله علیه و سلم تسلیما فطوبی للذین سعوا فی اشاعة ذکره و توقیره ففازوا ببرکته
لطفا من الله تعالی و نعیما و آسفا علی الذین خاضوا فی ابطال تعظیمه واخل ذکره و اخفائه و تصدوا الایذائه فخذلهم الله
فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا الیما فنصلی و نسلم علی ذلک الحبیب الوجیه و علی آله الذین من تمسک بهدیهم سلک سبیل النجاة
قویما و اصحابه الذین بایهم اقتدی المسلم اهتدی صراطا مستقیما اما بعد مخفی مباد که عامه طائفه اسمعیلیه و تابعین برای تضلیل و
تکفیر امت محمدیه علی سیدنا الصلوة و التحیة چندی از اصول موهومه ملمعه اختراع نموده اند از انجمله آنکه هر امر یکه سنت نیست

ازان در اصل ایمان خلل مے آید چه رسول را رسول نمیدانند که جزو اصل ایمانست منحصر ست در سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
وما ورای آن بدعت وهر بدعت مثل شرک خلل انداز اصل ایمانست و برین اصل تفریعات بسیار نموده و در ارتکاب اموریکه جمهور
محققین اهلسنت وجماعت بجهت دخول آنها در اصول شریعت وعدم مزاحمت بکتاب وسنت ورواج امر خیر و برکت باستحسان
واستحباب آنها تصریح فرموده اند این طایفه بهوائیه صرف بنا براینکه بحکم منع وکراهت اکتفا نموده نوبت باضلال وتکفیر
میرسانند طرفه آنکه با وجود این همه اختراع فاسد خود را اهل سنت وجماعت می شمارند و نمیدانند که در مذهب اهلسنت وجماعت
از ارتکاب معاصی بلکه استحلال محرمات هم که حرمت آن بدلیل ظنی باشد کفر ثابت نمیشود و در اصل ایمان خلل نمی آید آری در کفر
بودن استحلال محرمات قطعیه البته گفتگو هست بسیاری از علما را از ایلا تفصیل کفر گفته اند و بعضی در حرمت لعینه و لغیره فرق میکنند
و بعضی در ثبوت کفر بودن حرمت از ضروریات دین شرط میدارند چنانچه این همه بتفاصیل در کتب عقاید و فقه مسطور ست و نیز
محققین اهلسنت فرموده اند که در عملیکه بروایت ضعیفه هم اختلاف علمای کرام باشد حکم بجزم کفر نمودن خطاست بلکه در
فروعات جزئیه فقهیه مختلف فیها حکم بالقطعیت فسق هم بیجاست سبحان الله ائمه اهلسنت را در باب دین اینقدر احتیاط و طایفه
اسماعیلیه را با وجود ادعای مذهب اهلسنت اینچنان افراط از جمله تعصبات اینطایفه است حکم بضلالت مجوزین اجتماع اهل اسلام
برای مجالس ذکر شریف حضرت خیر الانام و استماع ارهاصات و واقعات ولادت باسعادت و فضایل و معجزات آنحضرت علیه الصلوة
والسلام وادای شکر نعمت ولادت باسعادت که عمل باین امور سراسر موجب ورود رحمت الهیه و نزول برکت نامتناهیه است
و موجب کتاب و سنت ذکر مبارک واشاعت آن طریقه دینیه است و شرف ایام ولادت واستحباب اعاده شکر نعمت هم از مضامین
حدیث صحیح مستنبط ست و بعضی از علمای دین که مبتدی از خصوصیات را بدعت حسنه مستحبه فرموده اند طایفه اسماعیلیه انکه
معنی لفظ سنت و بدعت رسیده از زبان خود در حق اهل ایمان کار سیف و سنان میکنند با وجودیکه علمای دین از
سابقین و لاحقین مسایل مستنبطه دین را تالیف ساخته اند و بدفع اوهام که بعضی کسان را پیش آمده اند بتصریح تمام پرداخته
اما این طایفه بار بار همان اعتراضات واوهام دیرینه را که بمنزله تقادیم پارینه اند برای تغلیط عوام پیش میسازند و خواه
مخواه خود را در زمره محققین داخل ساخته بر همه دانی خود ها می نازند و سهام طعن ملام بر ائمه اسلام می اندازند درین ایام
رساله غایة الکلام فی ابطال عمل المولد والقیام از تالیفات شان بنظر رسید و جامع بودن رساله مذکوره اکثر خرافات
مقتدایان طایفه را معلوم گردید هر چند صاحب رساله بهوش وحواس باخته در اصول علم حدیث کبار خویش را هم پس پشت انداخته
و درین مبحث و در هر مقام بیتنبه کلها پرداخته تا آنکه نزاع اسماعیلیه را با اهل سنت که نوبت فرق کفر و ایمان رسیده است
راجع به نزاع لفظی ساخته و هر محدثه بعد قرون ثلثه را هم منحصر در بدعت سیئه دانسته و مراد ازان نشناخته مگر با اینهمه در هر سطر که
علم مغالطه برافراخته و دلو انداخته بهمین بسیار تاخته و قطع نظر ازانکه شیخ محدث را لیس دین مقام صاحب اشباع الکلام در
هر مقام نواخته تشنیع ازانها نکرده درین در بندگی خویش به تجهیل و تفسیق و تضلیل ائمه اسلام تیغ وقاحت بر جان انصاف آخته

اگرچہ بر مطالعہ کنندگان رسالہ ابطال عمل المولد سخافت و خرافت بیان این مؤید طائفہ اسماعیلیہ مبرہن و حال تہافت و
اختلال و تعارض اقوال او و عدم اختتام تقریب کلام در ہر مقام روشن ست و انچہ فراہم آوردہ از دیگر رسائل مثل رسالہ
صدیق حسن وغیرہ است کہ جواب آن در رسائل اہل سنت مفصلاً مرقوم معہذا اصرار بعض از ابرار خاکسار را بر آن آورد کہ در
رد رسالہ مذکورہ انچہ مایہ افتخار مولف بود بی آنکہ نوبت بجمع کتب کثیرہ و مقابلہ عبارات منقولہ رسالہ اسماعیلیہ کہ خیانت
و خدیعت شعار ایشانست با صول منقولہ عنہا رسیدہ باشد بعجلت تمام درین اوراق برنگاشتم چونکہ طائفہ اسماعیلیہ را
ثباتی و قراری نیست لہذا برای دہن دوزی صاحب رسالہ اکثر جا التزام نمودم کہ استناد و تکلم مگر با مستندین و مستندین صاحب
رسالہ یا کبار طائفہ اسماعیلیہ و اگر کسی طالب یا فوت تفصیل مرام و دفع دیگر اوہام باشد بجواب رسالہ صدیق حسن قنوجی
و دیگر رسائل رجوع فرماید و ہا انا اشرع فی المقصود بعون الرب المعبود قال مبطل مجلس الذکر الشریف منکر شرف
ایام المولد المنیف کبرای جماعہ لہابیہ الخ **اقول** اکابر اہلسنت از اجلہ مشہورین مذاہب مثل حضرت شیخ عبد الحق دہلوی
و ملا علی قاری صاحب مجمع البحار و علامہ ابن حجر مکی حافظ جلال سیوطی و امام جزری صاحب حصن حصین و علامہ سلیمان برسوی امام سلطان یلدرم
بایزید و شیخ برہان الدین ابراہیم بن عمر جعبری و امام محمد اللہ بن الشیخ شمس الدین و مولی حسن بحر و برہان ناجی و شیخ
شمس الدین احمد بن محمد سیواسی و حافظ زین الدین عراقی و امام ابو زرعہ ولی الدین و سید عفیف الدین شیرازی و
علامہ مجد الدین صاحب قاموس و شیخ محمد بن حمزہ العربی الواعظ و حافظ ابن ناصر الدین دمشقی و علامہ شمس الدین میلانی
و امام برہان ابو الصفا و علامہ فخر الدین ابو بکر الدنقلی و علامہ شیخ محمد بن عثمان و حافظ ابو شامہ و حافظ ابن حجر عسقلانی
و صاحب سیرۃ شامی و صاحب سیرۃ حلبی و امام سخاوی و علامہ ابو القاسم محمد بن عثمان اللولوی و علامہ ابو الحسن احمد بن عبد اللہ
البکری وغیرہم کہ حال تبحر این حضرات در علوم دینیہ مابین علماء کرام معروف و مشہور و حال تصانیف مشہورہ انحضرات
در کشف الظنون وغیرہ کتب مندرج و قبول مذکور و دیگر ائمہ کبار را از اہل حرمین طیبین و سائر بلاد و امصار
اسلامیہ کہ حکم باستحسان و جواز عمل مجلس شریف و سعی در اشاعت ان محفل منیف بجہت داخل بودنش در عمومات
سند و بابت شریعت و عدم مزاحمت بکتاب و سنت فرمودہ اند و درین بارہ احادیث صحیحہ صریحہ کہ مثبت شرف
از ان لاحقہ بجہت شمار سابقہ و استحباب ارشکران بعد مرور اوان و ستر و فضل مجالس و محافل اذکار موقوف اند
استدلال نمودہ اند و رسائل مولد تالیف فرمودہ اند کہ از کتاب انسان العیون فی سیرۃ الامین المامون و التعریف
فی المولد الشریف و حسن المقصد فی عمل المولد و موعد الکرام لمولد النبی علیہ السلام و جامع الآثار فی مولد النبی المختار و المورد
الصادی فی مولد الہادی و اللفظ الرائق فی مولد خیر الخلائق و عرف التعریف فی المولد الشریف و الدر المنظم فی مولد
النبی الاعظم و اللفظ الجمیل بمولد النبی الجلیل و فتح اللہ حسبی و کفی فی مولد المصطفی و النفحۃ العنبریۃ فی مولد خیر البریۃ
و منتقی السرور و الافکار فی مولد النبی المختار و کتاب سیرت شامی و ضوء لامع و المورد الروی فی المولد النبوی و

ما ثبت بالسنة و مواهب لدنیه و مدارج النبوة و دیگر کتب و رسایل متعدده و مشهوره توان دریافت پس آنحضرات و متبعین
ایشان را بجماعه لهابیه نامیدن و در اخمال و ابطال مجالس ذکر شریف کوشیدن جامه حیا از خود دریدن و تیغ وقاحت
بیجا بر انصاف کشیدنست اگر این وقاحت خود را اقتفا را اثر ابولهب گویند بجاست و اگر بسبب تعلیل شناعت اذکار
و تعظیم سید ابرار و منکرین شرف محافل و مجالس پر انوار را جماعه لهابیه گویند زیباست **قوله** بدلیل رویای ابی لهب الخ
اقول ایمه دین که برای استیناس شرف و برکت ایام ولادت و حصول منفعت ادای شکر نعمت وجود با جود حضرت
محبوب ذو الجلال علیه الصلوٰة والسلام بعدد ذرات الرمال این روایت ذکر فرموده اند حالش آنکه اصلش در صحیح بخاری
موجود و در تالیفات امام ابن جزری و حجة الاسلام امام غزالی و غیرهما محدثین و فضلاء مرسلیت و محققین بتصریح فرموده اند
که این رویای حضرت عباس رضی الله تعالی عنه است که آنحضرت رضی الله عنه از حق تعالی درخواست کشف حال تا یکسال
فرمودند که حق تعالی اجابت دعای ایشان فرموده حال ابی لهب برایشان ظاهر نموده امام حجة الاسلام در احیاء العلوم
در بیان کشف عن احوال الموتی فرموده و روی عن العباس رضی الله تعالی عنه قال کنت مواخیا لابی لهب و مصاحباله
فلما مات واخبر الله عنه بما اخبر حزنت علیه اهمنی امره فسالت الله حولا ان یرینی ایاه فی المنام قال فرایته یلتهب نارا
فسالته عن حاله فقال صرت الی النار فی العذاب لا یخفف عنی ولا یروح الا لیلة الاثنین الخ پس روایت حضرت عباس رض
و دعا خود را و اجابت نمودن حق تعالی آنرا و حکایت رویای خویش و ذکر کردن محدثین معتمدین آنرا در کتب شان که متضمن محروم
نداشتن حق تعالی از تخفیف عظیم حضرت ابولهب بطفیل سرور وجود با جود حضرت سرور عالم صلعم در هر یوم الاثنین که
نظیر یوم ولادت باسعادت است بگوش اینها اصل مقصود شنوانیده نشود و حیران اند کسانیکه این روایت در معرض بیان فضل
رب کریم و نفع بطفیل حضرت رسول ... ذکر نموده اند لیکن وقاحت طایفه لهابیه باید کشود و اگر این روایات
بنا بر زعم طایفه ... ذکر آن و استدلال بآن مخالف نص قرآن شریف می بود حاشا که حضرت عباس رض
روایت میفرمود و احدی از محدثین معتمدین ایمه دین ذکر آن می نمود فافهم ولاتکن من المتعصبین **قوله** از ضخامت رساله
حجم باضافه چیزی مختصر الخ **اقول** اگر ضخامت بمعنی حجم است ... علت اضافه چیزی مختصر میگردانید لا محاله از حشو و اطناب
... باعث اختصار نتوان گردید چه رساله مذبوره با وجود اینقدر اختصار هم بجهت
سعی ... علمای کبار و ابطال و انکار شرف مجالس اذکار حضرت علیه الصلوٰة والسلام بعدد الاشجار و الاحجار ... ضخامت
... گردیده و شاید که صاحب رساله از ضخامت ... و حجم ... معنی ضخامت با نفاد و حجم بجا ... فهمیده
یا غلط از کاتب بظهور آمده و ... باوجود الحاق تصحیح نامه بنظر مصنف رساله نرسیده والامر فی ذلک سهل لا نطول
الکلام فیه و انکار صاحب الرساله بزعم ذلک کمال قابلیته فی رسالة تامل **قوله** منقول از علماء در تغییر عبارت الفاظ و
عبارات کشتی انداز الخ **اقول** منشاء این پریشانی و باعث این تردد و حیرانی نیست مگر عدم فهم اقوال کسانیکه خود از آنها

بیان ضخامت

سند می آرد وقصد تحقیق وتطبیق هم مینمارد از اقوال مستندین این قایل ظاهر است که استعمال لفظ بدعت بدو وجه است
اوّل عام یعنی هر چیزیکه ماورای سنت آنحضرت صلعم است وبعد آنحضرت صلعم حادث شده است مزاحم سنت بود یا نه پس
بدین معنی منقسم است واین استعمال از عهد صحابه کرام الی الان مروج است که بهمین جهت بر بسیاری از امور خیر در کتب دینیه
بجهت سنت نبودن انها اطلاق بدعت فرموده اند امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف در باب امامت فرموده البدعة
لغة کل شیٔ عمل علی غیر مثال سابق وشرعاً احداث ما لم یکن له اصل فی عهد رسول الله صلعم وهی علی قسمین بدعة ضلالة و
هی التی ذکرنا وبدعة حسنة وهی ما راه المسلمون حسنا ولا یکون مخالفاً للکتاب والسنة او الاثر او الاجماع الخ وملا علی
قاری در شرح موطا نوشته اصل البدعة ما احدث علی غیر مثال سابق ویطلق فی الشرع علی ما یقابل السنة ای
ما لم یکن فی عهده صلعم ثم ینقسم الی الاحکام الخمسة کذا ذکره الحافظ السیوطی ودیگر شواهد کثیره هم درین باب در ما بعد
مذکور میشوند دوم استعمال دوم مخصوص بمذموم است یعنی امریکه مزاحم ومضاد شریعت باشد ومراد در حدیث کل بدعة ضلالة
حسب اقرار صاحب رساله معنی اول نیست پس اعتراضاتیکه بر تقسیم وتفسیر علمای محققین میکنند همه پوچ وبرباد اند کما سیجی تفصیل
ذلک **قوله** لیکن قول محقق اینست البدعة امر محدث فی الدین لم تثبت من کتاب الله وهدی سید المرسلین الخ **اقول**
مراد از عدم ثبوت ظاهرا عدم ثبوت بالوجه المخصوص است برین تقدیر حکم بعدم انقسام بمعنی وترجیح مزعوم خویش بر دیگر
تفاسیر باطل چه ائمه دین از عهد صحابه کرام بر بسیاری از امور با وجود اطلاق بدعت واقرار عدم ثبوت بالوجه المخصوص
از کتاب وسنت حکم باستحسان فرموده اند چنانچه صاحب رساله که این معنی را معنی شرعی غیر قابل انقسام میداند ودر تائید آن
بزعم خویش چندی از امثله ودلایل می آرد از انجمله قول حضرت ابن عمر رضه در صلوة الضحی آورده که آن بدعت است معهذا
حضرت ابن عمر رضه قایل استحسان آن بدعت وخوبی آن محدث است واگر از عدم ثبوت خروج از عمومات شریعت ومزاحمت
بکتاب وسنت مراد داشته باشد پس این مستند را که لغو است چه بمعنی صرف بر بدعت سیئه صادق می آید پس قطع نظر از
مهمل بودن این نزاع لفظی بمفاد بسیاری از امثله که بزعم خود برای تائید معنی شرعی غیر قابل انقسام مختار خویش آورده
بطلان تائید از انها ظاهر است **قوله** ازین حدیث مستفاد است که سنت خلفاء راشدین از محدثات امور نیست الخ
اقول ازهمین حدیث شریف بطلان مذهب اسماعیلیه نجدیه ثابت گردید یعنی که سوای سنت آنحضرت صلعم سنت چهار
خلفاء راشدین را هم اتباع می باید نمود وسنت خلفاء راشدین که درین حدیث شریف بمقابله سنت آنحضرت صلعم
ارشاد فرموده اند اگرچه حکماً داخل سنت است لا محاله بمقابله سنت آنحضرت صلعم اطلاق بدعت ومحدث نموده
خواهد شد چنانچه حضرات خلفاء راشدین ودیگر صحابه کرام رضی الله عنهم وغیرهم اطلاق فرموده اند از انجمله اینکه شعرانی
در کشف الغمه روایت نموده کان ابو امامة الباهلی رضه یقول احدثتم قیام شهر رمضان ولم یکتب علیکم فدوموا علی
ما فعلتم ولا تترکوها فان الله تعالی عاتب بنی اسرائیل فی قوله تعالی ورهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء

رضوان الله فما رعوها حق رعایتها الآیة آری ازین حدیث شریف مستفاد شده که سنت خلفاء راشدین در محدثات
امور باین معنی که مذموم است داخل نیست و مراد از ذم محدثات امور ذم اموریست که مزاحم و معارض و مصادم سنت باشد پس چیزیکه
از ان در کدامی سنت خللی پیدا نشود و از مستحسنات علماء دین باشد آنهم لا محاله از محدثات امور بمعنی مذموم خارج است **قوله** اتباع صحابه طریقه
کبار نیز موجب نجات از نار ست الخ **اقول** بیشک نیز و اهلسنت همچنانست اما اسماعیلیه نجدیه را تکلم باین کلمه زیبا نیست مبداء این که
اسماعیلیه بسیاری از امور را که از صحابه کرام ماثور اند و انکار جمهور صحابه کرام هم بران ثابت نیست بلکه جمهور ائمه دین هم آن امر را تجویز
فرموده اند داخل بدعات ضلالت میکنند از انجمله است زیارت قبور در حق نساء که مروی منقول است از حضرت سیدة النساء
و حضرت صدیقه کبری رضی الله تعالی عنهما طرفه آنکه از حضرت صدیقه رضه خود حدیث صحیح در باب جواز از حضرت سرور عالم صلعم منقول است
که نزد جمهور ائمه دین معمول است در صحیح مسلم در حدیث طویل از ام المؤمنین رضه آورده قلت کیف اقول لهم یا رسول الله قال قولی
السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین یرحم الله المستقدمین منا و المستاخرین الحدیث در فتح الباری در بیان قول حضرت
صدیقه رضه آورده روی الحاکم من طریق ابن ابی ملیکة انه راها زارت قبر اخیها فقال لها قد نهی النبی صلعم عن ذلک قالت
نعم ثم امر بها الخ در فتح المنان آورده که اکثر علماء بثبوت رخصت اند برای مردان و زنان هیچ نهی نیست ... سوی احمد و از دو روایت
است پس بیهوده دانسته این فعل را در بدعت ضلالت داخل نمودن محض سفاهت است و از انجمله است استمداد و استغاثه و استشفاع
و استعانت از حضرت جناب رسالت مآب صلعم و ندای آنجناب بر وقت حاجت که بحدیث شریف ... با وجودیکه از صحابه کبار و آثار
بسیار ثابت است علامه ابن حجر در جوهر منظم در بیان استشفاع و استغاثه و توسل بعد ذکر صلوة حاجت نوشته و من ثم استعمل
السلف هذا الدعاء فی حاجاتهم بعد وفاته صلعم فقد علم عثمان ابن حنیف رضه لمن کان له حاجة عند عثمان رضه رواه الطبرانی الخ
علامه خفاجی در شرح شفا بعد صلوة الحاجت نوشته و هذا حدیث مسند صحیح و کان ابن حنیف رضه یعلمه الناس و قد اخرجه
الحلبی من طرق متعدد و تکلم سبق فیه شبهة الخ قاضی عیاض در شفا آورده ان عبد الله ابن عمر رضه خدرت رجله فقیل له اذکر
احب الناس الیک یزل عنک فصاح یا محمداه ملا علی قاری در شرح نوشته ای فنادی یا علی صوته و کانه رضی الله عنه قصد به
اظهار المحبة فی ضمن الاستغاثة الخ علامه خفاجی نوشته و قد روی مثله لابن عباس رضه و ذکره النووی فی اذکاره و روی
ایضا عن غیرهما و هذا مما تعاهده اهل المدینة الخ در جذب القلوب آورده حافظ ابو عبد الله در مصابیح الظلام از امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب رضی الله عنه می آرد که بعد از دفن آنحضرت صلعم بسه روز اعرابی آمد و خود را بر قبر مبارک انداخت و گفت یا رسول الله
آنچه تو از خدا شنیدی ما از تو شنیدیم و از جمله آنچه بر تو خوانده آیت و لو انهم اذ ظلموا انفسهم الآیة و من بخود ظلم کرده ام
و نزد تو آمده تا برای من استغفار کنی از قبر شریف ندا آمد قد غفر لک الخ در روایت است ... بلفظ یا رسول الله استسق لامتک
وقت قحط در زمان خلافت حضرت امیر المؤمنین عمر رضه و باز تشریف شدن بزیارت آنحضرت صلعم و رسانیدن پیغام بحضرت
فاروق رضه و مطلع شدن آنحضرت رضه بران واقعه که در کتب خلاصة الوفاء سمهودی وغیره از بلال رضه مرویست معروف است

دشنہ بہیت بالجملہ استمداد و استشفاع و استغاثہ از آنحضرت صلعم بعد وفات شریف از قول و فعل و تقریر صحابہ کرام ثابت است بلکہ بعد صحابہ کرام ہم کسی از ائمہ عظام منکر استمداد و استشفاع نشدہ وکافہ علما حنفیہ و شافعیہ و مالکیہ و حنبلیہ در آداب زیارت قبر مبارک نوشتہ اند کہ شفاعت و مدد از آنحضرت صلعم سوال کند البتہ از ابن تیمیہ انکار آن نقل نمودہ اند کہ ائمہ محققین انرا رد فرمودہ اند امام سبکی در شفاء الاسقام نوشتہ اعلم انہ یجوز ویحسن التوسل والاستغاثۃ والتشفع بالنبی صلعم وجواز ذلک وحسنہ من الامور المعلومۃ لکل ذی دین المعروفۃ من فعل الانبیاء والمرسلین والسلف الصالحین والعلماء من المسلمین لم ینکر ذلک احد من اہل الادیان حتی جاء ابن تیمیۃ فتکلم فی ذلک ابتدع مالم یسبق الیہ فی سائر الاعصار وحسبک ان انکار ابن تیمیۃ للاستغاثۃ والتوسل قول لم یقلہ عالم قبلہ وصار بہ بین اہل الاسلام مثلۃ الخ ملخصاً **قولہ** پس طریقہ ایشان از محدثات امور بناشد الخ **اقول** البتہ طریقہ اصحاب از محدثات امور بمعنی قسم مذموم یعنی مزاحم سنت کہ اتباع آن مخالف اتباع سنت باشد نیست اگرچہ بمعنی قسم اول از دو قسم بدعت خود صحابہ کرام بلحاظ سنت نبودن اطلاق محدث و بدعت فرمودہ اند **قولہ** چون در اصول مقرر است جمع و اسماء جموع معرفہ باضافہ مفید عموم و استغراق می باشد معلوم شد کہ نجات و خیریت منوط بعموم اصحاب و تقریب سنت الخ **اقول** بموجب بسیاری از دلائل دیگر احادیث اینقدر البتہ حق و درست است کہ اقتدا اگر کدامی صحابی در امری کہ سہواً یا خطاءً صریح مزاحم یکدامی حدیث آنحضرت صلعم یا مخالف اتفاق جمہور صحابہ کرام و سواد اعظم سرزدہ باشد نتوان نمود و فتوی بر قول مرجوح مخالف سواد اعظم نتوان داد گو صاحب آن قول را در خطاء اجتہادی معذور باید داشت اما حصر قابلیت اقتدا در اجماع و حمل خیریت اصحاب بر عموم مجموع و سلب خیریت از افراد آنحضرت بحوالہ علم اصول نمودن قولی ست ضعیف و سقیم و کید یست سخیف و عظیم کہ دران نجات طائفہ خود پیش نہاد داشتہ و بحوالہ علم اصول پردہ داشتہ تفصیلش اینکہ ہرگاہ اسماعیلیہ نجدیہ بسیاری از افعال جزئیہ فرعیہ و مسائل اختلافیہ فقہیہ را با وجود ماثوریت از صحابہ کرام و عدم مزاحمت کتاب و سنت آنحضرت صلعم داخل بدعات و ضلالات ساختند و بی باکانہ در میدان تکفیر و اشراک تاختند و اہل حق احادیث خیریت صحابہ پیش فرمودند حالا اختصار سالہ باقتضاء بعض مقتدایان خود بران ہمت بیکار رو کہ طائفہ اسماعیلیہ را از مضیق ضلالات بیرون آرد لہذا ہرچہ در دلش می آید بیفہم و شعور می سراید و بحوالہ علم اصول کمال خضوعیست خود ظاہر می نماید حاصل مطلب اسماعیلیہ اینکہ عموم و استغراق اجماع و اتفاق را میخواہد پس خیریت کہ منوط باصحاب است در ہمان افعال است کہ اتفاق جمیع بر فعل آن ثابت شد غایت الامر آنکہ انچہ ثبوت مرجح بودنش از اکثر اصحاب با ثبوت سکوت باقیین بلا نکیر احدی بودہ باشد آنہم بمنزلہ سیر و خلق جمیع اصحاب است پس خیریت سیر صحابہ آنحضرت صلعم بلا ثبوت اتفاق مجموع و بودن اتباع آن موجب نجات از نار از احادیث شریفہ مستفاد نیست و استدلال باین نقل اجماع درست نے فقط **اقول** سلمنا کہ جمع معرفہ حسب تصریح اہل اصول مفید عموم شیئا و علماء عربیت ہم الاضافۃ کاللام میفرمایند اما التزام عموم و استغراق برای اجماع و اتفاق و منوط بودن نجات و خیریت بجمیع اصحاب یا اکثر بلا نکیر احدی و باطل بودن استدلال بے اثبات نقل

اتفاق مجموع که مظنون صاحب رساله و مقتدایان اوشان است هرگز مقررات محققه جمهور اہل اصول و عربیت علاقه نمیدارد چه موافق
مذهب مشهور منشا و ازین عموم عجب عجیب شایع کتاب و سنت تعلق حکم بهر یک فرد است پس مستفاد از احادیث خیریت هر یک صحابی است
نمیدانی که مستفاد و منشا و از قول اهل حق اصحاب النبی عدول و روایة صحابه مقبول عدالت هر یک صحابی است پس روایت هر یکی از ایشان
مقبول است و قول منکر و حاسد عدالت و خیریت یکی از ایشان جارح و قادح بل آن مطرود و مخذول است آنکه حسب تخیل او کو چیزیکه آنرا
جمیع اصحاب بالاتفاق یا اکثر اصحاب یا سکوت باقیین بلا نکیر احد روایت فرموده باشند فقط آن مقبول شود و حصر عدالت مجموع از آن
قول مستفاد باشد و عدالت و قبول روایت منوط بعموم مجموع گردد و شاید که اسماعیلیه نجدیه از همین جا بسبب همین سوء فهم جرح و قدح
در ثبوت عدالت اجله صحابه کرام جائز میدارند با وجودیکه خود را از اهل سنت می شمارند چنانچه حدیث یا عباد الله اعینونی را که حضرت
عتبه بن غزوان رضی الله عنه مرفوعا روایت فرموده اند و ائمه است مثل صاحب حصن حصین و امام طبرانی و امام نووی و غیرهم حجت و معمول به
داشته اند و علماء ثقات تا از احسن نوشته اند چنانچه از شرح حصن حصین و اذکار و غیره ظاهر است و اینهمه با قلت اسماعیلیهم
در نسخهای منسوخه ظفر جلیل مسلم داشته بود که در نسخ مطبوعه لکهنؤ و دهلی و بمبئی موجود من بعد که اسماعیلیه نجدیه را بنا بر پاسداری
ملت مذهب خود نسخ بیان سابق ضروری افتاد و صاحب نسخه ناسخه کانپور بتحریف عبارت سابقه همان حدیث شریف حجت و
معمول به را مردود و مخالف کلام الله و عامل و فاعل آن و مستدل بدان را ضال و گمراه قرار داده و در حاشیه بیان [illegible]
هذیان نوشته که ایک راوی اس حدیث کا عتبه بن غزوان مجهول الحال هے عدالت اور تقوی اوسکا معلوم نهین انتهی بلفظه
الخبیث و اینقدر هم خیال نکرده که شراح مشهورین حدیث در ذیل شرح این حدیث که مروی بروایات متعدده است و در سند
بعضی روایات بجرح رواة مجروحین بتفصیل و تصریح فرموده اند اگر حضرت عتبه رضی الله عنه مجهول الحال میبود البته اشاره
در شرح این حدیث بذیل جرح رواة جرح آنحضرت هم می نمودند حالا بر سر اصل سخن میرویم که برای استغراق اجماع و اتفاق مجموع
ضروری نیست بلکه حکم استغراق شامل هر فرد است بطور شمول کلی بر اجزئیات و مفاد استغراق مثل مفاد کل است چنانکه
بسیاری نکرات علامه تفتازانی در مطول فرموده الحاصل ان اسم الجنس المعرف باللام اما ان یطلق علی نفس الحقیقة من غیر نظر
الی ما صدقت الحقیقة علیه من الافراد و هو تعریف الجنس و الحقیقة و نحوه علم الجنس کاسامة و اما علی حصة معینة منها واحدا کان او
اثنین او جماعة و هو العهد الخارجی و نحوه علم الشخص کزید و اما علی حصة غیر معینة و هو العهد الذهنی و مثله النکرة کرجل و اما علی کل الافراد
و هو الاستغراق و مثله کل مضافا الی النکرة الخ و هم در آن است بل الجمع المحلی باللام للاستغراق یشمل الافراد کلها مثل المفرد کما ذکره ائمة
الاصول و النحو و دل علیه الاستغراق و صرح به ائمة التفاسیر فی کل ما وقع فی التنزیل من هذا القبیل نحو اعلم غیب السموات و علم
آدم الاسماء کلها و الله یحب المحسنین و ما هی من الظالمین الی غیر ذلک لذلک صح بلا خلاف جاءنی العلماء الا زیدا مع امتناع
قولک جاءنی کل جماعة من العلماء الا زیدا علی الاستثناء المتصل الخ و هم در آنست و بالجمله فالقول بان الجمع یتعلق الحکم
... الافراد مثنیا کان او منفیا حاصل فرده الاثنیة و یشهد به الاستعمال الخ بالجمله برای عموم و استغراق تعلق حکم باجتماع

مجموع واتفاق جمیع ضروری ولازم نیست تا که خیریت افراد صحابه کرام از مضمون احادیث ثابت نشود و منوط باجماع
مجموع گردد و نیز لذلک نیاده تفصیل انشاء الله تعالی علاوه برین همه حدیث باهم اقتدیتم اهتدیتم که از مسلمات
مستندات اصول و فروع طائفه اسماعیلیه است گو بعض علما را دران کلام هم باشد نیز دین اسماعیلیه را میکنند و ادعاء
فاسد ایشانرا که بر افعال ماثوره از صحابه کرام با وجود عدم مزاحمت سنت اطلاق ضلالت می نمایند مردود میسازد
قوله متبادر از سیرت قوم رواج رسم القوم بود الخ **اقول** در اثر مذکور تمسکوا بها [illegible] من اخلاقهم و سیرهم فانهم علی الهدی
المستقیم بمقابله جمیع بجمیع مقتضی انقسام احاد بر احاد است پس بموجب این قول جواز تمسک بسیرت هر صحابی و بودن هر یکی ازیشان
بر هدایت ثبوت رسیده پس اسماعیلیه بخدیه را چه مفید گردیده **قوله** اما مسایل قیاسیه الی آخره **اقول** اولا بر تقدیر بودن
مجرد عدم فعل بلکه عدم نقل امری بخصوصه از شارع دلیل ضلالت و حرمت آن چنانکه معتقد اسماعیلیه است مسایل قیاسیه
اجماعیه مجتهدین از اهل بدعت مذمومه شدند استثنا ران معنی ندارد چه هر گاه حرمت امری از شرع شریف ثابت گردید اهل قیاس
و اجماع را حکم حلت آن و زیادت بر شارع کی میتوان رسید ورنه بموجب تقاریر اسماعیلیه اهل قیاس و اجماع را بحصول منصب
تشریع شریعت اقرار باید نمود که و هر چه همین تقریر ایشان میکنند و ثانیا بر تقدیر تسلیم تمامیت تقریب صاحب رساله که بسیاری
از مسائل قیاسیه مجتهدین را داخل بدعات شرعیه میکنند و برای تأیید خود ذکر آن می نماید لغویت بیان پریشان از ذهن
نیا توان دریافت **قوله** اما تقیید مسائل قیاسیه اجماعیه مجتهدین الخ **اقول** حسب تصریح و تحقیق مستندین صاحب رساله
که بدعت حسنه غیر محدود است و مدار حکم بآن بر عدم مزاحمت سنت و اندراج در عمومات شریعت و تضمن نیت خیر و برکت
پس بنا بر این امر حصول شرایط اجتهاد ضروری نیست این را قیاس اصطلاحی نتوان گفت بلکه اجرا حکم عمومات اقوال شارع مجتهدین
بر افراد جزئیه آنها و همچنان فهم احکام از مانند ظاهر و مفسر هم مختص بمجتهدین نیست علامه محقق در بحث اثبات سنیت ذکر تشبیه
در روایت کل کتاب بطور اعتراض و دفع نوشته فان قیل استنباط الحکم الشرعی من الادلة انما هو منصب المجتهد در ذیل جوابش گفته
و اما فهم الاحکام من نحو الظاهر و النص و المفسر فلیس مختصا به بل یقدر علیه العلماء الاعلام منه الخ علامه شامی در بحث جواز رفع
اصوات تکبیرین بقصد تبلیغ مفسد بودن زیادت رفع صیاح با اظهار نغمات ملحق بکلام نوشته و حیث کان مناط الفساد
عندها کون اللفظ افید بمعنی لیس من اعمال الصلوة کان ذلک قاعدة کلیة یندرج تحتها افراد جزئیة منها مسئلتنا هذه
اذ لا شک ان المبلغ التقیید المذکور یبلغ فی الصیاح لاجل تحریر النغم و الاعجاب بذلک یکون قد افاد به معنی لیس من اعمال الصلوة
و لا یکون ذلک من القیاس بل هو تصریح بما تضمنه کلام المجتهد او دل علیه دلالة المساواة الخ از همین جا که کافه علماء محققین
مستندین صاحب رساله با وجود عدم دعوی اجتهاد و عدم تخصیص مجتهدین در بسیاری از امور بخصوصه بلحاظ بودن آنها از افراد
مستحسنات عامه و نه مزاحم بودن آنها بکدام سنت حکم باستحسان فرموده اند بالجمله حکم باستحسان مستحسنات مخصوصه بشرط عدم مزاحمت
و مخالفت کافه علماء روا ائمه دین از عهد مجتهدین نموده آمده اند اگر چه موافق مذهب اسماعیلیه این همه علماء کرام ضال و گمراه باشند

قوله منها ما اخرجه المسلم قال رسول الله صلعم من عمل عملا لیس علیه امرنا فهو رد الخ **اقول** درین حدیث شریف همچنان حدیث
من احدث فی امرنا ما لیس منه فهو رد و دیگر احادیث شریفه حسب تفسیر و شرح ائمه دین هیچگونه تائید ملت اسماعیلیه نیست بلکه بتصریح
جمهور ائمه دین سو رسالهٔ اسماعیلیه از بیخ و بن میکنند باری اگر صاحب رساله را از ان سر و کاری نیست تا ببیند که قطب اسماعیلیه در مظاهر
حق در شرح حدیث شریف نوشته اند در لفظ ما لیس منه مین اشاره هی اسکی طرف که نکالنا اوس چیز کا که مخالف کتاب و سنت
کی ہو مراد ہی ہمین ہے الخ و کفی بحجة علیهم از همین جا مطلب دیگر احادیث را که بی فهمیده وارد نموده باید فهمید حالا حال ایراد آثار باید دید
قوله منها ما قاله صاحب احکام الاحکام ان ابن عمر رضه قال فی صلوٰة الضحی انها بدعة الخ **اقول** هر چند این اسمٰعیلی از سفاهت
خود این قول حضرت ابن عمر رضه در ذیل بدعت شرعیه که حسب عقیده اش قابل انقسام نیست و مستلزم ضلالت است آورده لاکن نفهمید
که اگر حضرت ابن عمر رضه اقرار بدعت بودن صلوٰة ضحی نموده اند بار با استحسان آن بدعت نیز تصریح فرموده اند پس موجب
مذهب اسماعیلیه بجهت استحسان بدعت شرعیه البته معاذ الله تعالی در ایمان شان خللی آمده باشد در صورت استدلال بقول آنحضرت
رضی الله عنه نمودن هیچ خود بر کند نست ندانم که طایفهٔ هوائیه را با وجود ادعای دینداری چه عداوتی بصحابه کرام است که آنها
کسانی که لب بتعظیم نکشایند و معهذا چها چها مطاعن راجع باقوال و افعال آنحضرات مینمایند عن مجاهد قال دخلت انا
و عروه ابن الزبیر المسجد فاذا ابن عمر رضه جالس عند حجرة عائشة رضه و الناس یصلون فی المسجد فسألناه عن صلوتهم فقال
ابن عمر رضه بدعة و نعمت البدعة و قال ایضا رضی الله تعالی عنه ما ابتدع المسلمون افضل من صلوٰة الضحی کذا فی الفتح و سفر السعادة
و غیرهما مخفی مباد که در ایام صحابه کرام که جوق جوق ناس داخل اسلام میشدند و مر عوام را تمیز احکام حاصل نبود و جدائی فرض
از سنت و سنت از مستحب بی اظهار آنحضرات رو نمی نمود بسیاری از آنحضرات حسب نیات خود گاهی بر امور خیر با وجود تصریح فضیلت
و استحباب آن عمل بدان اطلاق بدعت و محدث میفرمودند بسیاری از آنحضرات بسیاری از مستحبات مسنونه را بنیت تسهیل عباد الله
ترک مینمودند و بعضی ازین هم ترقی فرموده بنا بر التزام و مداومت مستحبات و اعلان و اظهار نوافل عبادات بر دیگران از صحابه و
تابعین انکار شدید مینمودند مگر این همه بنظر تحقیق مبطل استحباب خیریت و جواز و اباحت بلکه مانع فضیلت مداومت هم نیست
چه جای آنکه مستلزم حرمت و موجب ضلالت گردد قال فی غنیة الطالبین قد ورد عن بعض الصحابة انکار صلوٰة الضحی من ذلک
ما روی ابن المبارک من اصحابنا باسناده عن ابن عمر رضه انه قال ما صلیت منذ اسلمت الا ان اطوف بالبیت وانها البدعة و نعمت
البدعة وانها لمن احسن ما احدثه الناس و کان ابن مسعود رضی الله تعالی عنه یقول فی صلوٰة الضحی یا عباد الله لا تحملوا الناس
علی ما لم یحملهم الله فان کنتم لا بد فاعلیها فصلوها فی بیوتکم و کل هذا لا یدل علی رد ما قدمنا ذکره من الفضائل الواردة فی فعلها
انما ارادوا بذلک لئلا تشتبه بصلوٰة الفرض فیعتقد الناس وجوبها و لیس کل الناس سواء فی نشاط العبادة فطلبوا التسهیل
علیهم الخ و در غنیة المستملی آورده و روی عن علی بن ابی طالب رضه انه کان یمشی خلف الجنازة و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما یمشیان
امامها فقال علی رضه ان فضل الماشی خلفها علی الماشی امامها کفضل الصلوٰة المکتوبة علی النافلة و یروی کفضل صلوٰة

الجماعة علی صلوة الغداة انها یعلمان ثم لکنهما یسهلان علی الناس رواه سعید بن منصور والحافظ الطحاوی الخ ونیز دران
در بیان اثبات الوهیت انحراف مصلی از جانب یمین قبله نوشته وما فی الصحیحین وغیرهما من حدیث ابن مسعود رض قال لا یجعل
احدکم للشیطان شیئاً من صلوته یری ان حقا علیه ان لا ینصرف الا عن یمینه لقد رأیت رسول الله صلعم کثیرا ینصرف عن یساره
لا ینافیه ذلک لان فعله صلعم ذلک تعلیما للجواز مع محبته للتیامن واعتیاده به ومراد ابن مسعود رض فانه انما نهی عن ان یری
الانصراف عن الیمین حقا لا یجوز غیره الخ درهمین بیان اذان ثالث جمعه که از محدثات حضرت عثمان رض است نوشته عن
ابن عمر رض انه قال للاذان الاول یوم الجمعة بدعة فیحتمل ان یکون قال ذلک علی سبیل الانکار وان یکون اراد انه لم یکن
فی زمنه علیه الصلوة والسلام لان کل ما لم یکن فی زمنه صلعم یسمی بدعة لکن منها ما یکون حسنا ومنها ما یکون غیر ذلک الخ ازین
مقام حال استدلال بدیگر آثار حضرت ابن عمر وابن مسعود وغیرهما رضی الله تعالی عنهما باید فهمید اما برای زیادت تفهیم تعرض بیک دو
روایت دیگر هم نموده میشود تا معلوم گردد که ایراد همچو روایات در بحث بدعت شرعیه که نزد او منحصر در ضلالت است کمال جهالت است
قوله روی عن مجاهد قال دخلت مع عبد الله ابن عمر مسجدا قد اذن فیه فثوب المؤذن الخ **اقول** ملا علی قاری در شرح موطا
امام محمد فرموده روی الترمذی وابن ماجه من حدیث ابی لیلی عن بلال قال امرنی رسول الله صلعم ان لا اثوب فی شیء من الصلوة
الا فی الفجر ولهذا قال اصحابنا المتقدمون ان التثویب مکروه فی غیر الفجر الا ان ابا یوسف فانه لم یکره فی حق امراء زمانه لاشتغالهم
بامور المسلمین وقال اصحابنا المتاخرون انه حسن فی کل صلوة الخ پس اولا انکار حضرت ابن عمر رض عنه برخصوص امری که بظاهر
مزاحم ومخالف کدامی حدیث شریف باشد موید مذهب طائفه اسماعیلیه نیست که بنابران هر امری را که سنت نباشد با وجود عدم مزاحمت
ومخالفت کدامی حکم شارع وبا وجود استحسان ائمه دین موجب ضلالت بلکه مثل شرک خلل انداز اصل ایمان اعتقاد نموده آید پس
باستدلال این اثر ابن عمر رض خورسند گردیدن واز استحسان وی صحابه رضی الله تعالی عنه بسیاری امور را با وجود اطلاق بدعت
واقرار عدم ثبوت از سنت چشم پوشیدن محض سفاهت است واز همین قبیل است ذکر دیگر بسیاری از آثار که انکار مجتهدی بحسب اجتهاد
خود امری را بخیال لزوم مزاحمت کدامی امر مخصوص محدود شرعی ویا لحاظ مخالفت کدامی سنت ماثوره اسماعیلیه را در اثبات عقیده
مخترعه شان مفید نیست وثانیا درین خصوص یعنی مسئله تثویب هم هرگاه بسیاری از ائمه دین حکم استحسان فرموده اند پس حکم
بدعت شرعیه چنانکه اسماعیلیه ایجاد نموده اند بران جاری نمودن مردود است **قوله** ان ابن عمر رض الی قوله ابن الیمین فاخبرهم
انها بدعة الخ **اقول** ازین اثر هم تایید عقیده اسماعیلیه ثابت نیست اولا که حضرت ابن عمر رض در بیان امری که دیگران انرا
سنت میدانستند سنت نبودن آن امر خاص تعلیم فرمودند نه آنکه عموما وکلیته بر هر امری که سنت نباشد با وجود عدم مزاحمت
وبا وجود دخول در عمومات مندوبات حکم لزوم ضلالت فرموده باشند وثانیا در خصوص این امر هم هرگاه که در مذهب
امام شافعی ودیگر بسیاری از صحابه وتابعین ندب وسنیت آن ثابت است پس بر مرتکب این فعل بلکه بر قائل ندب وسنیت آن
حکمی که اسماعیلیه بر مرتکب بدعت شرعیه لازم نموده اند تصور نمودن محض سفاهت است. واستدلال بقول حضرت ابن عمر رض

برای تائید اسماعیلیه نمودن مبتنی بر حماقت است در سفر السعادت گفته ابن حزم میگوید فرض است این اضطجاع بر مصلی تا اگر این
خفتن میان سنت و فرض ترک کند فرض نماز وی باطل باشد و بعضی از علماء در نصرت این مذهب یک جلد تصنیف کرده اند
و جمعی از مشائخ طریقت باین قول قایل اند و جماعتی از علماء بکراهت آن قایل و از ابدعت شمارند و جماهیر علماء طریق مستقیم
توسط اختیار کرده اند و باستحباب قایل شده اند الخ **قوله** قال فی القوت الذی کان یفعله الناس فی عصره انه بدعة الخ
اقول اولاً که افعال صلوة و هیئت آن اصل دران توقیف و تحدید است پس اگر برای فعال امر بطور سنیت در نماز با وجود عدم
ثبوت آن دران موضع از سنت انکاری حسب فهم مجتهد بسبب لزوم مزاحمت هیئت محدوده نموده آید موید مذهب طائفه اسماعیلیه
نیست که در هر امر گو محدود و مقید بقیود نباشد با وجود عدم مزاحمت بفعل شارع حکم لزوم ضلالت بطور اسماعیلیه نموده آید
و ثانیاً در خصوص این امر هم حکم ببدعت شرعیه بودن حسب تفسیر مختار صاحب رساله صحیح نیست چه در مذهب امام مالک و امام شافعی و
بسیاری از صحابه و تابعین عدم کراهت آن ثابت است پس بر مرتکب آن بالخصوص هم حکمی که اسماعیلیه برای بدعت شرعیه لازم کرده اند
باطل است **قوله** عن علی رضی الله تعالی عنه انه خرج الی المصلی فرای قوماً یصلون الخ **اقول** اولاً که روایت منع و نهی را
معارض است آنچه بسیاری از مفسرین و فقها در باب علم نهی و منع از حضرت وی رضی الله عنه روایات در کتب خود آورده اند
در تفسیر کبیر آورده و عن علی رضی الله عنه انه رای فی المصلی اقواما یصلون فقال ما رایت رسول الله صلعم یفعل ذلک فقیل
الا تنهاهم فقال اخشی ان ادخل تحت قوله ارایت الذی ینهی عبداً اذا صلی الخ و ثانیاً درین امر در سلف اختلاف بوده است
بعضی ائمه دین از صحابه و تابعین عادت نخواندن نماز تطوع قبل از عید میداشتند و جایز نمیبودند و بعضی دیگر برای اظهار
اینکه کسی این را سنت نداند ترک می نمودند و بعضی دیگر حسب اجتهاد خود قایل کراهت تنزیهی هم بودند که تفصیلش در شرح موطا
امام مالک علیه الرحمة باید دید و قاضی خان فرموده و عن بعض الصحابة انهم کانوا یتطوعون قبل صلوة العید الخ و
و قطع نظر از این همه از نفس روایات اثر حضرت علی رضی الله تعالی عنه که مشغول بودن مردمان باین فعل بلفظ قوم و اقوام
ثابت است و مردمان نبودند دران زمان غیر صحابه و تابعین پس مسائل غیر علیه اجتهادیه را که دران ائمه دین از صحابه و تابعین و دیگر
مجتهدین بدلائل شرعیه حسب اجتهادات خود اختلافها دارند داخل بدعت شرعیه کنانیده در ضلالت میگوید گردانیدن
و دران تائید اسماعیلیه علیهم ما یستحقون نمودن باطل از جمله انفعال عاطل که همین ناشی از اوست بسیاری از مبطلین کرده اند در شرح مقاصد بعد ذکر
اختلافات ماتریدیه و اشعریه گفته و المحققون من الفریقین لا ینسب احدهما الآخر الی البدعة و الضلالة خلافا للمبطلین حتی ربما جعلوا الا
فی الفروع ایضاً بدعة و ضلالة کالقول بحل متروک التسمیة عمداً و عدم نقض الوضوء بالخارج من غیر السبیلین و جواز النکاح بدون الولی
و الصلوة بدون الفاتحة و لا یعرفون ان البدعة المذمومة هو المحدث فی الدین من غیر ان یکون فی عهد الصحابة و التابعین
و لا دل علیه الدلیل الشرعی الخ درین مقام فایده دیگر هم ذکر کردن ضرور است و آن اینکه مسائل غیر علیه اجتهادیه دین را که آنحضرت
از موارد و مطالب احادیث و مقاصد شارع اخذ نموده حکم جواز فرموده اند بسیاری از نادانان از نافهمی خود صرف الفاظ که

حدیث دیده و از دیگر احادیث بلکه مقصد همان حدیث چشم پوشیده حکم ائمه دین را مخالف شریعت و مزاحم سنت قرار میدهند
و اختلاف ائمه امت را که صریح رحمت است هم بلکه شقاق ضلالت می نهند و تابعین آنحضرات را ضالین و مبتدعین میگویند منشاء
اینهمه خرافات جهالت است او پس درینجا برای تنبیه بر روایت یک حدیث کفایت میکنیم امام محمد اسماعیل بخاری علیه الرحمه در صحیح خود در روایت
فرموده حدثنا عبد الله بن محمد بن اسماء قال حدثنا جویریة عن نافع عن ابن عمر قال قال النبی صلعم لنا لما رجع من الاحزاب لا یصلین احد العصر
الا فی بنی قریظة فادرک بعضهم العصر فی الطریق وقال بعضهم لا نصلی حتی ناتیها وقال بعضهم بل نصلی لم یرد منا ذلک فذکر ذلک
للنبی صلعم فلم یعنف احدا منهم الحدیث **قوله** منها ما اخرجه البخاری عن ابی بکر الصدیق الخ **اقول** ازین هر دو اثر هم هیچگونه مذهب
اسماعیلیه ثابت نگردیده بلکه بطلان مذهب اسماعیلیه ثبوت رسیده که از جواب حضرت عمر و حضرت صدیق اکبر و تسلیم حضرت زید
ثابت شد که عدم فعل آنحضرت صلعم مر امری را مستلزم عدم جواز آن امر و ممنوعیتش نیست و امری که خیر باشد فعل آن بقصد خیر اگرچه آنحضرت
صلعم نکرده باشند حرام نیست باقی ماند اطلاق لفظ بدعت پس بر حاشیه نسخه صحیح بخاری مطبوعه مطبع احمدی علی از لمعات نوشته **قوله**
هذا والله خیر فیه انه بدعة حسنة ومن البدع ما هو واجب منه ما هو مستحب الخ و از طیبی آورده فیه اشعار ان من البدع ما هو حسن
خیر الخ **قوله** عن حفص بن عاصم قال کنت مع ابن عمر سفر الخ **اقول** درین اثر حضرت ابن عمر سفر اصلا مذکور نیست که کسیکه
سوای رکعت در سفر تطوع خواهد نمود گمراه خواهد شد تا اسماعیلیه را مفید باشد بلکه در حاشیه صحیح بخاری مطبوعه دهلی آورده
قال الترمذی اختلف اهل العلم بعد النبی صلعم فرای بعض اصحاب النبی ان یتطوع الرجل فی السفر وبه یقول احمد واسحاق ولم یر طائفة
من اهل العلم ان یصلی قبلها ولا بعدها ومعنی من لم یتطوع فی السفر قبول الرخصة ومن تطوع فله فی ذلک فضل کثیر وهو قول اکثر
اهل العلم یختارون التطوع فی السفر الخ بلکه در مشکوة شریف روایت کرده عن نافع قال ان عبد الله ابن عمر کان یری ابنه عبید الله
یتنفل فی السفر فلا ینکر علیه رواه مالک بالجمله آوردن اینگونه آثار در عدم رجحان بدعت شرعیه از کمال نافهمی است **قوله** روایات تفسیر
نیز تایید این تفسیر میکنند الخ **اقول** قطع نظر از عدم وثوق بر صحت نقل طائفه اسماعیلیه که خیانت و خدیعت شعار ایشان است اطلاق
روایاتیکه آنحضرت در رسائل خود آورده اند از آن اقوال هرگز تایید تفسیر مقبول ایشان حاصل نمیگردد چه در بعض اقوال دلیل کراهت
و بدعت عدم نقل از جناب سرور کائنات و صحابه کرام و تابعین عظام متوهم میگردد و ظاهر است که بر تقدیر تسلیم آن روایات و تمامیت
تقریب مستحسنات تبع تابعین و دیگر مجتهدین البته ضلالت خواهند شد و از بعض روایات عدم نقل از آنجناب صلعم و اصحاب ایشان
دلیل بدعت بودن ظاهر میگردد که برین تقدیر مستحسنات تابعین هم بدعت شدند و از بعض اقوال مورده رسایل این طائفه مفهوم میگردد
که مجرد عدم نقل از آنجناب رسالت مآب صلعم دلیل بدعت بودن است برین تقدیر مستحسنات صحابه کرام هم داخل بدعت شرعیه میشوند
در ضلالت است ایشان هیچ اقوال پریشان تا سید خود فهمیدن محض سفاهت است چه این اقوال صریح مخالف تحقیق تفسیر مختار صاحب رساله
و ثانیاً از حکم بعض علما بکراهت امری در کدامی مسئله جزئیه فرعیه اصل عقیده مخترعه اسماعیلیه که صاحب رساله ادعاء اجماع بر آن
چگونه ثابت شود علی الخصوص وقتیکه اکابر معتقدین صاحب رساله در کتب متعدده مشهوره بر بسیاری از ایشان امور مذکوره و امثال آن

بجهت دخول شان و اندراج در عمومات شریعت و عدم مزاحمت و مخالفت سنت با وجود اطلاق بدعت و عدم نقل از سنت
بلکه با وجود عدم نقل از صحابه و تابعین و تبع تابعین حکم باستحسان و استحباب نموده باشند **قوله** برین تفسیر انقسام بدعت لازم نیاید
الخ **اقول** باطل محض است چه امور بسیار که صاحب رساله درین تفسیر مندرج میگرداند صحابه کرام و دیگر ائمه اعلام با وجود اطلاق بدعت
حسن و مستحب فرموده اند **قوله** لهذا قائلین تقسیم بدعت تفسیر بدعت مذمومه همین مفاد کرده اند الخ **اقول** صاحب رساله که در تفسیر مذکور
لفظ ثبوت آورده حسب تفسیر بحثش مفاد از آن ثبوت مخصوص بدلیل خاص است و قائلین تقسیم بدعت در تفسیر بدعت مذمومه نفی ثبوت بوجه عام
معتبر داشته اند و نیز بلزوم مخالفت و مزاحمت و اندراج تحت ممنوعات مقید داشته اند چنانچه صاحب رساله خود از ابن حجر مکی سابق ازین آورده
ما احدث علی خلاف امر الشارع و دلیله الخاص او العام الخ حجة الاسلام در احیاء العلوم آورده انما البدعة المذمومة ما تصادم السنة القویمة
او تکاد یفضی الی تغییرها الخ امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده ان کانت تندرج تحت مستحسن فی الشرع فهی بدعة حسنة وان کانت
مما تندرج تحت مستقبح فی الشرع فهی بدعة مستقبحة الخ ازینجا است که کسانیکه تقسیم بدعت از اقوال شان ظاهر است از عهد صحابه کرام الی
هذه الایام بسیاری از امور را که حسب تفسیر صاحب رساله و تفسیر بحثش بدعت شرعیه اند با وجود اطلاق بدعت حسن و مستحسن فرموده اند **قوله**
منکرین تقسیم چنین محدث را بدعت نمیگویند الخ **اقول** کذب محض است قطع نظر از تصریحات دیگر علمای اعلام درین صفحه که بحواله علامه ابن
حجر مکی و ملا علی قاری نموده بر اهل علم مخفی نیست که اینها بسیاری از امور را بدعت حسنه میگویند که از انجمله است اهتمام مجالس اذکار حضرت سید ابرار
و ادای انواع عبادات بجهت اظهار شکر نعمت در ایام ولادت با سعادت و معهذا منکرین ابطال آن مستحسنات مینمایند بطوریکه علی الاطلاق مبطل جمله
مستحسنات الحضرات بر تقدیر تمامیت خواهد گردید پس این ادعا که چنین محدث را قائلین تقسیم همان محدث را بدعت حسنه میگویند منکرین تقسیم
بدعت نمیگویند بلکه داخل سنت میدارند بطلانش بثبوت رسید **قوله** ازینجا مفتضح شد که محدثیکه بدلیلی از دلایل شرعیه ثابت نباشد
بالاجماع بدعت حسنه نبود الخ **اقول** از ما قبل بثبوت رسیده که صحابه کرام و غیرهم بسیاری از امور را بدعت حسنه فرموده اند با وجودیکه
صاحب رساله آن امور را داخل در معنی مختار خود میکند پس در معنی ثبوت و عدم ثبوت که حکم حسن و قبیح متفرع بر آن است اصحاب رساله را با کما
درین خلاف و شقاق است ادعاء اجماع و اتفاق چه معنی دارد **قوله** نزاع در تقسیم بدعت و نفی تقسیم آن صرف لفظی باشد **اقول**
بر مذهب بانیان طائفه اسماعیلیه که ماورای سنت آنحضرت صلعم را بدعت شرعیه مستقبحه قرار میدهند و بسیاری از امور را با وجودیکه صحابه کرام
و مجتهدین و علما از بدعات حسنه شمرده اند در امثال آن رد میکنند و باستدلال عدم فعل بلکه عدم نقل از آنحضرت صلعم علی الاطلاق
حکم ضلالت لازم می نمایند صریح نزاع حقیقی است تا آنکه حکم بخلل نداری اصل ایمان مثل شرک بر بدعات حسنه مبارزه میسازند و ثانیاً
بر مذهب مختار صاحب رساله گو عدم نقل بلکه عدم فعل آنحضرت صلعم بلکه عدم فعل صحابه هم دلیل مخالفت نمیتواند شد اما معهذا موافق بیان بر تفاق
نزاع لفظی نمیتواند شد بچند وجوه اولاً محققین قائلین تقسیم بدعت حسنه را غیر محدود میدانند بدلیل حدیث شریف چنانکه از مستندین صاحب
رساله نقل نموده خواهد شد و ثانیاً حکم بدعت حسنه را منحصر موقوف بر قیاس و اجتهاد مجتهدین سابقین و تنصیص شان نداشته اند کما هو مذهب
و ثالثاً بر تقدیر هم بایست که امور یکه حسب تفسیر و تصریح صاحب رساله داخل بدعت شرعیه بوده اند بالاجماع مذموم و قبیح و ضلالت بوده

چنانکه ادعای اوست حالانکه بر بسیاری امور صحابه کرام و دیگر ائمه اعلام با وجود اقرار و اطلاق بدعت تصریح حکم استحسان
فرموده اند **قوله** حسن تفسیریکه موجب تقسیم نیست الخ **اقول** بر اولی الالباب مخفی نیست که صاحب رساله برکناره فهم سدید
باز و در صحرای جهالت آواره گردیده هرگاه حسب فهم او مابین اهل تفسیرین نزاع حقیقی نیست پس حکم به تفرقه حکم حسن و قبح
و صحت و بطلان چه معنی دارد علاوه برین استعمال اطلاق بدعت از صحابه کرام و تابعین عظام و دیگر مجتهدین اعلام
بر اموریکه بخصوصها نزد شان از سنت نبوده اند معهذا او شان حکم باستحسان آنها فرموده اند و نیز تقسیم بدعت بنظر احکام شرعیه
از ائمه مجتهدین منقول است کافیست بر احسن تفسیریکه موجب تقسیم است باقی ماند اینکه اطلاق بدعت بمعنی لغوی باشد
پس مخفی نیست که اطلاق بدعت بطور لغت بر خصوص سنت هم میتوان نمود با وجودیکه آنحضرات بر نفس سنن آنحضرت اطلاق
نمی فرموده اند بلکه در مقابله آن با وجود استحسان اطلاق این لفظ نموده اند پس ظاهر گردید که این معنی خاص اعنی ما لیس بسنة رسول الله
صلعم که مورد تقسیم است البته معنی اصطلاحی اهل شرع است نه لغوی کما لا یخفی علی اهل التحقیق **قوله** صحت انتاج کلام الخ
اقول ائمه اهل سنت که بموجب تقییدات و تخصیصات دیگر احادیث تقسیم نموده اند و تفسیر بطوری نموده اند که مورد تقسیم گردد
بران تقدیر هم انتاج باطل میشود و الزام بطلان مضمون حدیث بر ائمه دین نهادن مبنی است بر ندیدن کلام شان و نفهمیدن
مرام شان معنی فقره اول اینکه هر محدثه یعنی امریکه مزاحم سنت باشد بدعت سیئه است و معنی فقره ثانیه اینکه هر بدعت سیئه ضلالت
است شیخ عبدالحق در شرح سفر السعادة در شرح حدیث مذکور نوشته و هر امر محدث و بدعت که مخالف سنت و مغیر آن باشد
گمراهی است الخ ملا علی قاری در مرقات آورده قال فی الازهار کل بدعة ای سیئة ضلالة لقوله صلعم من سن فی الاسلام
سنة حسنة فله اجره و اجر من عمل بها الخ اگر قائلین تقسیم هر محدث مخالف سنت را بدعت سیئه و هر بدعت سیئه را ضلالت
نمی گفتند تا البته این الزام بر کلام آن ائمه اعلام از مجتهدین عظام و غیرهم میتوان نهاد و بدونه اصعب من خرط القتاد و ما
اندک تعدد اصطلاحات و اختلاف محاورات و استعمال الفاظ بچند معنی پس بر ماهر کتب شرعیه خوب آشکار است که انکار از آن
و اعتراض بر آن کار جاهلان سفاهت شعار است **قوله** تذنیب چون تقسیم بدعت امر غیر مسموع است لهذا اکابر علما و صلحا
باجتناب از بدعت و محدث الخ **اقول** این تذنیب عجیب لطیف تغلیب است تذنیب خویش قطع نظر از آنکه استعمال لفظ بمعنی خاص
بر قسم خاص منافی تقسیم بمعنی عام نیست العجب که ازین حکم اکابر علما و صلحا تقسیم بدعت امر غیر مسموع شود و حکم بیان اکابر علما
و صلحا بلکه سلف و خلف آنها بجواز بلکه استحسان بسیاری از امور با وجود اطلاق محدث و بدعت مردود شود قول امام شافعی رح
که نقل کرده به بینید که حافظ بیهقی و امام نووی و علامه ابن حجر و غیرهم از امام شافعی روایت نموده اند قال رضی الله تعالی عنه
المحدثات من الامور ضربان احدهما ما احدث مما یخالف کتابا او سنة او اثرا او اجماعا فهذه البدعة الضلالة والثانیة
ما احدث من الخیر لا خلاف لواحد من هذه و هی غیر مذمومة و همچنین بقول امامنا الاعظم که ذکر کرده در رساله ما مطبوعه خود هم بینید که
از کافی در مسئله تعریف از حضرت امام اعظم صفه آورده انه لیس بسنة و انما هو حدث احدثه الناس و فی علة عبارة بیهقی ان

غنیہ کہ آوردہ ببینید کہ در بیان غنیۃ الطالبین گفتہ وینبغی للامام ان لا یدخل فی الصلوٰۃ ولا یکبر حتی ینوی الامامۃ بقلبہ
وان یتلفظ بذلک بلسانہ کان احسن الخ حالا دریافت نماید کہ تلفظ نیت بزبان بمذہب مقتدایان او شرعاً بدعت است یا نہ ونیز
مقتدایان او بر فعل بدعت چہ حکم نمودہ اند فضلاً عن استحسانہا واعتقاد جوازہا بلحاظ اختصار رسالہ کہ مانع تطویل است برہمین قدر
اکتفا رفت اگر اقوال ائمہ دین درین باب جمع نمایم کتابی از بس ضخیم مرتب گردد وکثیر من اقوالہم مشہور فی سائر کتبنا مسطور **قولہ**
در ابتدا مائۃ سابعہ گردیدہ واول موجد ومخترع آن از ملوک شاہ اربل شدہ واز علما یا عمر بن محمد بودہ الخ **اقول** ان کلام صاحب
سیرت شامیہ وغیرہ انچہ نوشتہ ہمین قدر ظاہر کہ اول کسیکہ در موصل این فعل کردہ شیخ عمر بن محمد ملا بودہ واز ملوک والا شاہ اربل اقتدا
بشیخ نمودہ پس باقرار صاحب رسالہ ازین قدر دعوی صاحب رسالہ بثبوت نرسیدہ **قولہ** یکے از علما دران زمان تائید شاہ درین عمل
بجا [illegible] الخ **اقول** گو تصنیف رسالہ دران زمان صرف این وجہ نمودہ باشد اما تائید شاہ درین عمل از علما [illegible] تصنیف
سیرت شامیہ آوردہ وقد اثنی علیہ الائمۃ منہم الحافظ ابو شامۃ شیخ النووی وقال مثل ہذا حسن مندوب ویشکر فاعلہ واثنی علیہ الشیخ
وحافظ سیوطی در رسالہ خود آوردہ حضر عندہ العلماء والصالحون من غیر نکیر الخ **قولہ** وفسق شاہ اربل الخ **اقول** ولا بر تنبیہ
بشہادت مستند این صاحب رسالہ مثل حافظ سیوطی وغیرہ صلاح وعلم وعدالت شاہ اربل ثابت میشود ان [illegible] ضرورت تطویل رسالہ
بسیط این بحث مفقود چہ عدالت وجلالت [illegible] ومعتمد بودن اکابر علما وکاملین اولیا وصالحین فقہا ومحدثین [illegible]
محافل برکات منازل فرمودہ اند کافی ووافی است برای اثبات اصل مقصود مثل امام جزری وشیخ عمر بن محمد موصلی وابو زرعہ عراقی و
حافظ عراقی وحافظ سیوطی وامام حلبی وعلامہ ابن حجر مکی وملا علی قاری وشیخ عبد الحق دہلوی وغیرہم جم غفیر کہ نام [illegible] در صدر
سطور ودا اگر صاحب رسالہ ہمہ این حضرات معہ دیگر سلف وخلف را نیز کہ حلیہ عرش [illegible] بنقلہ شرح حضرت سید الانام صلعم اند باستحسان
واستحباب این عمل ودیگر بدعات حسنہ فاسق ومبتدع وگمراہ بلکہ حسب عقیدہ عامہ طائفہ خارج از اصل ایمان شمارد تا برین تقدیر [illegible]
روایات [illegible] از دیانت دست بردارد وثانیاً از استعمال غنا وغیرہ علی الاطلاق جزم بحکم فسق قطعی شاہ اربل نمودن موافق تحقیق
مستندین صاحب رسالہ غیر صحیح است حسب مائۃ المسائل در جواب سوال سیزدہم غنا مجرد از آلات لہو از امور یکہ در شرع جائز ومباح اند انہا
نزد فقہا وارد نشدہ داخل کردہ وشاہ عبد العزیز صاحب در جواب سوال عشرہ نوشتہ در استماع سماع غنا مجرد از ملاہی در مذہب حنفی [illegible]
مختلف [illegible] اصح آنست کہ جائز است واحادیث کثیرہ مؤید این روایات اند الخ وشاہ ولی اللہ [illegible] تحدیث [illegible] بالدف [illegible]
وقت [illegible] نوشتہ وعلامہ شامی در حاشیہ در مختار بدلیل مسئلہ اباحت ضرب نوبت برای تفخیم نوشتہ وہذا یفید ان الۃ اللہو لیست محرمۃ
بعینہا بل بقصد اللہو منہا اما من سامعہا او من المشتغل بہا وبہ تشعر الاضافۃ الا تری ان ضرب تلک الالۃ بعینہا حل تارۃ وحرم اخری باختلاف
النیۃ والامور بمقاصدہا وفیہ دلیل لسادتنا الصوفیۃ الذین یقصدون بسماعہا امورا ہم اعلم بہا فلا یبادر المعترض بالانکار کیلا
یحرم برکتہم فانہم السادۃ الاخیار **قولہ** قال ابن خلکان الخ **اقول** اثبات ادعا فسق شاہ اربل از تاریخ ابن خلکان محض تہمت است اولا
اوّل قدری حال سلطان مظفر از ہمان تاریخ ابن خلکان باید شنید اما سیرتہ فقد کان لہ فی فعل الخیر غرائب لم یسمع ان احدا فعل ذلک

فی الاصول افاد وکان من اعیان العلماء ومشاہیر الفضلاء متقنا لعلم الحدیث وما یتعلق بہ الخ قطع نظر از آنہمہ در کتب حدیث وفقہ
مثل مواہب لدنیہ وغنیۃ المستملی وغیرہما استناد بکتب واستدلال بروایات موجود است پس ہم صاحب رسالہ مردود است **قولہ** دلیل اول این عمل بدعت است
الخ **اقول** اگر مراد از بدعت بدعت مذمومہ سیئہ است کہ مضاد و مزاحم کتاب وسنت باشد پس تحکم محض کلام است ہرگز اجتماع واحتفال اہل اسلام
برای مجلس استماع اذکار حضرت سید الابرار صلعم مزاحم ومخالف کتاب وکدامی سنت نیست بلکہ فضل آن داخل در فضائل مجالس اذکار است کہ از
احادیث ثابت کما مر واگر مراد از بدعت مطلق چیزیست کہ ماورای سنت باشد علی تفسیر جماعۃ الطائفۃ الاسماعیلیۃ یا امریکہ بعد از قرون ثلثہ
یافتہ شدہ باشد علی تفسیر بعضہم پس قطع نظر از کلامیکہ در آنست حکم بضلالت علی الاطلاق لازم نمودن خطا ست چہ از ائمہ مجتہدین وغیرہم تقسیم
بدعت بنظر حسنہ وقبیحہ ماثور است ونزد ایشان بدعت حسنہ غیر محدود وغیر مقصور است وحکم لزوم ضلالت کہ در حدیث شریف وارد است برہر امری است
کہ مزاحم سنت ومغیر ومخالف آن باشد چنانکہ از کلام مستندین صاحب رسالہ ہویداست قطع نظر از آنچہ در ما سبق گذشتہ سند دیگر باید شنید
ملا علی قاری در شرح عین العلم در جواب اعتراض نوشتہ لیس کلما ابدع منہیا عنہ بل المنہی عنہ ابداع بدعۃ سیئۃ مضادۃ لسنۃ ثابتۃ وقد یکون
البدعۃ حسنۃ وقد یکون واجبۃ وقد یکون مباحۃ الخ **قولہ** اما عدم ثبوت آن از کتاب وسنت خود ظاہر است الخ **اقول** از افعال واقوال
آنحضرت صلعم اجتماع وتداعی برای مجالس اذکار الہیہ ومواعظ دینیہ وفضائل آن مجالس ثابت وذکر حضرت خیر الانام واحوال ارہاصات
ووقائع ولادت ومعجزات از اشرف افراد اذکار دینیہ وبہترین عبادات است وہمچنین دعوت اہل اسلام وایصال ثواب بارواح طیبات ثابت
از سنت خیر الانام علیہ الصلوۃ والسلام است وہمچنان موجب ثواب جزیل بودن تعظیم وتبجیل آنحضرت بدلیل از کتاب وسنت بحدی ثابت
است کہ انکار آن کار لئیمان است واگر مراد اینست کہ اجتماع بطریق مخصوص بایام ربیع الاول شریف وادای آن اعمال بقصد
ادای شکر نعمت الہیہ وبلحاظ شرف ایام ولادت باسعادت گو مندرج در استحباب عام توقیر وتبجیل حضرت علیہ الصلوۃ والسلام است اما بخصوصہ
بتصریح در کتاب وسنت مذکور نیست وبدین جہت داخل ضلالت میکند پس حال اینکہ صاحب رسالہ اگرچہ جمہور ائمہ دین را بجہت استحسان
محفل قدس از مبتدعین کذا ابن حجر نگارد اما شیخ ابن الحاج را کہ مستند او است از اکابر مسلمین وائمہ دین می شمارد پس بہ بیند کہ ہمان شیخ ابن الحاج
چہ مینویسد حیث قال لکن اشار علیہ الصلوۃ والسلام الی فضیلۃ ہذا الشہر العظیم بقولہ للسائل الذی سالہ عن صوم الاثنین ذلک یوم ولدت
فیہ فتشریف ہذا الیوم متضمن لتشریف ہذا الشہر الذی ولد فیہ فینبغی ان یحترم حق الاحترام الخ ونیز نوشتہ فعلی ہذا التعظیم ہذا الشہر الشریف
انما یکون بزیادۃ الاعمال الزاکیات والصدقات الی غیر ذلک من القربات الخ **قولہ** قیاس مجتہدین نیست الخ **اقول** برای اثبات
شرعیت عقد مجالس اذکار واجتماع برای ختم قران ودعوت اہل اسلام واثبات فضیلت ایام ولادت باسعادت چہ حاجت بقیاس است کہ این
امور از احادیث صحیحہ ثابت اما ادای این قربات واعمال زاکیات بقصد شکر نعمت حضرت حق سبحانہ جل وعلا کہ ائمہ دین استحباب آن
فرمودہ اند وبلحاظ این خصوص اشاعت واہتمام آن امور مسنونہ در ماہ مبارک ربیع الاول بدعت حسنہ نوشتہ اند پس بنا بر این استحباب
ہم بر قیاس مصطلح نیست بلکہ بتصریح است بانچہ متضمن است از کلام شارع وبرای این امر منصب اجتہاد مستقل ضروری نیست بلکہ علم کتاب وسنت
کافی است کہ ائمہ دین استحسان این عمل را بوجہ اتم حاصل نمودہ است چنانکہ بتصریح مستندین صاحب رسالہ ہویداست اما حال بنائیکہ مستند ما خاصہ و

مسنده بات مخصوصه علمای کاملین گو از مجتهدین تنصیص بر تخصیص آن ثابت نباشد و در درمختار در بحث نماز برای عموم امراض نوشته
و منه الدعاء برفع الطاعون قول ابن حجر بدعة ای حسنة و کل طاعون وباء الخ علامه شامی نوشته قوله حسنة کذا فی النهر قلت الذی
تقتضیها الاحکام الحسنة کما اوضحناه فی باب الامامة و بذیل کل طاعون وباء نوشته هذا بیان لدخول الطاعون فی عموم الامراض المنصوص
علیه عندنا وان لم ینصوا علی الطاعون بخصوصه الخ **قوله** این عمل مختلف فیه بین الناس است الخ **اقول** اول انکار منکران در مقابله
مثبتان از ارباب خلاف است نزد اهل انصاف نه از باب اختلاف و ثانیاً فقهای محققین مستندین صاحب رساله در تصحیح عدم کراهت خرقه
ردمال بتعامل مسلمین استدلال فرموده اند با وجود یکه در بسیاری از کتب فقه حکم بکراهت هم نموده اند عینی در شرح کنز نوشته لا یکره الخرقة
ای حملها للضرورة وتحاط لعموم ذلک بین الناس عامة البلاد و ما رآه المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن الخ علامه شامی در رد المحتار گفته
هذا ما صححه المتاخرون لتعامل المسلمین **قوله** تعامل جمیع بلدان نبود الخ **اقول** بر تقدیر تسلیم ولا عدم اعتبار و حجت نبودن تعامل
بغیر اجماع جمیع در صورتیست که دلیلی دیگر مخالف آن موجود باشد که تعامل بغیر اجماع در مقابله نص مفید نیست نه آنکه در صورت عدم مخالفت
نصوص هم این تعامل معتبر نباشد علامه شامی در حاشیه درمختار در شرح قول وی کما از اشباه نقل نموده المذهب عدم اعتبار العرف
الخاص لکن افتی کثیرون باعتباره وعلیه فیفتی بجواز النزول عن الوظائف بمال الخ گفته قال فی المستصفی التعامل العام ای الشائع المستفیض
والعرف المشترک لا یصلح مرجحا الی الترجیح الذی یفتی به والحال انه لا یصلح مقیدا الا انه لما کان مشترکا کان متعارضا الخ سیجی فی الا
عن البزازیة و کذا فی التعسیر بالاجارة لو دفع الی الحائک غزلا علی ان ینسجه بالثلث و مشایخ بلخ و خوارزم افتوا بجواز اجارة الحائک
للعرف و به افتی ابو علی النسفی ایضا والفتوی علی جواب الکتاب لانه منصوص علیه فیلزم ابطال النص فافاد ان عدم اعتباره مبنی انه
اذا وجد النص بخلافه لانه یصلح ناسخا للنص ولا مقیدا والا فقد اعتبروه فی مواضع کثیرة وافاد ایضا ان العرف العام یصلح مقیدا
ولذا نقل البیری فی مسئلة الحائک المذکورة قال الصدر الشهید لا ناخذ باستحسان مشایخ بلخ بل ناخذ بقول اصحابنا المتقدمین لان التعامل فی
بلد لا یدل علی الجواز ما لم یکن علی الاستمرار من الصدر الاول فیکون ذلک دلیلا علی تقریر النبی علیه الصلوة والسلام ایاهم علی ذلک فیکون شرعا
منه فاذا لم یکن کذلک لم یکن فعلهم حجة الا اذا کان کذلک من الناس کافة فی البلدان کلها فیکون اجماعا والاجماع حجة الا تری
انهم لو تعاملوا علی بیع الخمر والربوا لا یفتی بالحل الخ **قوله** تا آنکه مستمر از صدر اول نبود الخ **اقول** فقهای کرام در مسائل و بیع عرف
حادث را هم اعتبار فرموده اند علامه شامی در بیان صحت بیع بشرطیکه مقتضای عقد نباشد لکن عرف بآن جاری گردد بعد از آنکه از
بزازیه و خانیه وغیره آورده مشتری ثوبا او خفا خلقا علی ان یرقع البائع ویصلح الخ می نویسد و تدل عبارة البزازیة والخانیة و کذا
مسئلة النعل علی اعتبار العرف الحادث الخ **قوله** حجت تعامل در مسائل نه در عبادات الخ **اقول** در بحر الرائق در بحث خطبه گفته و فی التجنیس
و ذکر الخلفاء الراشدین مستحسن بذلک جری التوارث و بذکر العمین الخ **قوله** ضلالت بودن بدعت سیئه بیشتر باتفاق فریقین است الخ
اقول بحیثیت تفسیر بدعت مذمومه که شرح مختار خود ذکر عدم ثبوت کرده و برای تایید آن احادیث و آثار وارده از اسلاف آورده مشخص است
ظاهر است که عدم ثبوت امری بآن معنی مستلزم بدعت مذمومه ضلاله بودن آن امر نیست و حسن بسیاری از امور که بر انها تفسیر صادق است رساله بالا قرار

صادق است از اقوال صحابه کرام و دیگر ائمه اعلام ثابت نیست و ذکر اتفاق فریقین محض کذب بیجا است **قوله** دلیل ثانی این عمل از ان
اعمال است الخ **اقول** حال عمل آنحضرت صلعم آنکه در باب صلوة ضحی که صاحب رساله برای تائید تفسیر بدعت شرعیه مقبول خود از حضرت
ابن عمر رضہ بدعت بودن آن نقل نموده و ما هم سابقاً از حضرت ایشان مع مدح و فضیلت همان امر با وجود اقرار بدعت بودن نقل نموده ایم
در باب حال صلوة ضحی از حضرت ام المومنین صدیقه رضہ مرویست ان کان رسول الله صلعم لیدع العمل و هو یحب ان یعمل خشیة ان یعمل
به فیفرض علیهم کما جاء فی روایة مالک و البخاری و مسلم و غیرهم و اگر برین هم تسلی نباید تا در کلام مستند خود شیخ ابن الحاج ببیند که چه
نوشته و حال منقول نبودن از صحابه و غیرهم آنکه در عین العلم گفته و الاسرار بالمساعدة فیما لم ینه عنه و صار معتادا و العبد عصرهم حسن
وان کان بدعة الی آخره علامه شامی که مستند صاحب رساله هست در حاشیه در المختار بعد ازینکه از بعض فقهای کرام کراهت غلاف
قبور آورده میفرماید لکن نحن نقول الآن اذا قصد به التعظیم فی عیون العامة حتی لا یحتقروا صاحب القبر و لجلب الخشوع و الادب للغافلین
الزائرین فهو جائز وان کان بدعة فهو کقولهم بعد طواف الوداع یرجع القهقری حتی یخرج من المسجد اجلالا للبیت حتی قال فی المنهاج
انه لیس فیه سنة مرویة و لا اثر محکی و قد فعله اصحابنا کذا فی کشف النور الخ باید دریافت که رجعت قهقری را برای تعظیم بیت الله شریف
علمای دین مستحسن میفرمایند با وجود اقرار باین که از سنت آنحضرت صلعم و آثار صحابه کرام ثابت نیست چنانچه ملا علی قاری در شرح منسک متوسط
و دیگر علمای محققین تصریح آن فرموده اند پس عجب مذهب اسماعیلیه است که با وجود اقرار بدعت بودن حکم باستحسان آن نموده اند
گمراه شدند چه عمل آنحضرت صلعم و صحابه کرام با وجود مقتضی و عدم مانع یافته نشد پس آنحضرت صلعم یا معاذ الله تعظیم و ادب کعبه را ضروری
بلکه مستحسن ندانستند یا همه اقبح دانسته ترک فرمودند و اگر اسماعیلیه برای نجات خود ادعای ثبوت این فعل و عمل از سنت نمایند تا اولا لازم
است که از احادیث مرفوعه متصله که در صحاح باشد سنت بودن این هیئت خاصه باثبات رسانند و ثانیا مفهوم نیست کلام درین آنکه
که فقهای حنفیه با وجود اقرار بدعت بودن قائل استحسان آن هستند **قوله** منها ما فی الهدایة انه یکره ان یتنفل بعد الفجر باکثر من رکعتی
الفجر لانه علیه السلام لم یزد علیهما مع حرصه علی الصلوة الخ **اقول** این استدلال از کمال جهالت مالامال است اولا که قیاس مجلس ذکر
آنحضرت بر تنفل بعد الفجر نمودن و حکم بامتناع عقد مجلس شریف بدان جهت دادن محض لغویت است فعل نماز که مشروط بشروط خاص و موقت
باوقات و مقید بقیود مخصوصه است بر خلاف ذکر آنحضرت صلعم که مقصود از ان مطلق اجلال و توقیر و ادب و تعظیم است و فضائل مجالس ذکر را
در شرع شریف وقتی و هیئتی معین نیست و در همان هدایه در بحث جواز زیادت تلبیه بر قدر ماثور بعد ذکر تلبیه مسنون نوشته و لا ینبغی ان یخل
بشیء من هذه الکلمات لانه هو المنقول باتفاق الرواة فلا ینقص عنه و لو زاد فیها جاز خلافا للشافعی هو اعتبره بالاذان و التشهد من حیث
انه ذکر منظوم و لنا ان اجلاء الصحابة کابن مسعود و ابن عمر و ابی هریرة رضی الله عنهم زادوا علی الماثور و لان المقصود الثناء و اظهار
العبودیة فلا یمنع من الزیادة علیه الخ درین مقام فایده دیگر هم باید فهمید و آن اینکه اکثر اسماعیلیه در هر مقام برای ابطال مستحسنات فقهای
کرام و اولیای عظام لفظ زیادت علی النص و زیادت علی الماثور و المسنون پیش میآرند و بالزام تهمت تحریف شریعت بر آن حضرات
می پردازند جهالت محض است معنی زیادت علی النص میدانند و معنی نسخ می فهمند و اگر خواه مخواه صرف از استعمال آن عمل موجب مخصوص

که در عمومات مندوبات شارع مندرج اند و هیچگونه مزاحم امور محدوده شرعیه نیستند بجهت خصوص عدم نقل از فعل آنحضرت صلعم
لزوم حکم نسخ تسلیم کرده آید تا معاذ الله بموجب بیان صاحب هدایه لازم آید که حضرات ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره رضی الله عنهم
نیز رافع سنت و مخالف آنحضرت و ناسخ شریعت باشند که بر قدر ماثور در تلبیه زیادت نموده اند و الزیادة نسخ دوم آنکه صاحب هدایه زین روایت
کراهت عمل نموده است بقول خود لانه صلعم لم یزد علیها حالانکه حسب قول صاحب رساله هم دلیل کراهت و بدعت شدن نمی تواند شد بلکه
عدم نقل از حضرت صلعم و صحابه مفقود و تابعین و تبع تابعین و دیگر مجتهدین دلیل بدعت و کراهت خواهد بود پس حسب فهم صاحب رساله بموجب استدلال
بقول صاحب هدایه هر امری که از صحابه و تابعین و غیرهم منقول باشد اما آنحضرت صلعم بعمل نیاورده مردود بود ثالثا عدم نقل چیزی دیگر
است و نقل ترک عدم چیزی دیگر در فتح القدیر در بحث تسمیه وضو گفته و بالجملة عدم النقل لا ینفی الوجود الخ رابعا صاحب هدایه بر نقل عدم
فعل هم اکتفا نفرموده بلکه حسب نقل صاحب رساله مقید بقید مع حرصه علیه الصلوة والسلام هم نموده پس تا الان بکیف آنحضرت صلعم
باوجود ثبت واقع است خامسا اگر نزد صاحب هدایه مجرد عدم نقل چیزی از آنحضرت صلعم دلیل امتناع و ضلالت بودی تا چگونه بحکم آیات
استحسان و استحباب بسیاری از امور غیر منقوله بر خود ضلالت اختیار نمودی حالانکه تالیفات او از هدایه و غیرها با باحت و استحباب هیچ
امور بلی ضرورت موجبه صرف بلحاظ قصد خیر مشحون اند منها التلفظ بالنیة و منها ما فیها لاباس بتحلیة المصحف لما فیه من تعظیمه الی آخره

قوله منها ما فی الهدایة لا یتنفل فی المصلی قبل العید لانه علیه السلام لم یفعل مع حرصه علی الصلوة الخ **اقول** قطع نظر از ان که استدلال
باین نقل بجهت عدم تمامیت تقریب باطل است و آوردن این همه اقوال محض لا طائل حال مسئله تنفل عید آنکه هیچ نماز قبل عید در سنت ثابت
نیست بلکه عدم سنیت آن ثابت گردیده اما بنیت مجرد تنفل پس در مذهب امام شافعی نماز نفل جائز است بلا کراهت مطلقا که از
ممانعت ثابت نمیشود و نیز دلالت بر کراهت نمیکند امام نووی در شرح صحیح مسلم آورده والحجة فی الحدیث لمن کرهها لانه لا یلزم من
ترک الصلوة کراهتها والاصل ان لا منع حتی یثبت الخ اما نزد مشایخ کرام ما اهل خلاف است نزد بعضی مطلقا جائز بلا کراهت و اثبات
نفی را که منقول است بر نفی سنیت حمل فرموده اند مگر مشهور از عامه مشایخ همین است که درجه کراهت تنزیهی دارد شیخ عبد الحق در شرح سفر
السعادت بعد ذکر قول هدایه شرح آن نوشته و گفته اند مراد باین نفی است که پیش از عید نماز مسنون نیست نه آنکه مکروه است فی حد ذاته
الخ و تاتارخانیه آورده قال ابو بکر الرازی معنی قول اصحابنا رحمهم الله تعالی لیس قبل العیدین صلوة ای صلوة مسنونة لا ان الصلوة
قبل العیدین مکروه الا ان الکرخی نص علی الکراهة الخ و آنچه قائلین عدم کراهت گفته اند پس جواب آن از طرف عامه مشایخ ما آنکه اگرچه
عدم فعل مستلزم ممانعت نیست و مجرد ترک فعل دلیل کراهت و حرمت نمی تواند شد که برای کراهت دلیل خاص باید کما انبه علیه فی مواضع کثیرة
وازهمین جهت در منح الغفار فرموده و عندی فی کونه مفید المدعی نظر لان غایة ما فیه ان ابن عباس رضی حکی انه علیه الصلوة والسلام خرج
فصلی بهم العید و لم یصل قبلها الخ و هذا لا یقتضی ان ترک ذلک کان عادة له و مثل هذا لا یثبت الکراهة اذ لا بد لها من الدلیل الخاص لکن
اما چونکه اینجا باوجود کمال حرص آنحضرت صلعم بر نماز موافق عادت مستمره که برابر از تحصیل نماز نفل میداشتند کف از ان و ترک آن
از آنحضرت صلعم در یوم عید بر خلاف عادت مبارک از احادیث صحیحه ثابت گردیده چنانچه در ابن ماجه از حضرت ابو سعید خدری مرویست

کان رسول اللہ صلعم لا یصلی قبل العید شیئاً و عادت شریف چنان قرار یافتہ کہ در مصلی اول چیزیکہ شروع میفرمود نماز عید می بود
پس ازینجا بعض مجتہدین فہمیدہ اند کہ اگر خواندن نماز قبل از نماز عید درجہ کراہت میداشت البتہ درینوقت گاہی موافق عادت
کریمہ کہ حرص بر نماز میداشتند برای بیان جواز ادا می نمودند پس سنت ہدایت را ترک نمودن و از عادت شریفہ مقررہ مخالفت نمودن
البتہ درجہ کراہت دارد و ہمینرا در رد المحتار از بحر آوردہ و اما العوام فلا یمنعون من تکبیر و لا تنفل اصلا لقلۃ رغبتہم فی الخیرات بحر
انتہی و ہمچنان دیگر مستندین صاحب رسالہ ہم نوشتہ اند و عمل سلف ہم از صحابہ و تابعین و غیرہم مختلف بودہ است پس مذہب مخدیہ علیہ
درین خصوص ہم ثابت شدن نمی تواند قطع نظر ازین ہمہ قیاس مجالس اذکار حضرت سید ابرار صلعم کہ در شرع شریف برای آن وقتی
از اوقات و ہیئتی از ہیئات مخصوص نیست و مقصود از آن علی الاطلاق اظہار توقیر و ثنای حضرت رسالت است بر اوقات نماز مسنون
کہ ثبوت اوقات و ہیئات آن بر سند خاص از قول و فعل شارع موقوف است قیاسی است فاسد و اجتہادیست کاسد **قولہ** منہا
ما فی الہدیۃ یکرہ الدعاء عند ختم القرآن بجماعۃ الخ **اقول** اولا در ہمان فتاوی ہندیہ کہ روایات کثیرہ در ما سبق و ما لحق
مخالف مذہب مخترع موجود یافتند از آن ہمہ اغماض فرمودن و چشم پوشیدن و برای اثبات تضلیل ائمہ دین و ابطال شرف
مجالس ذکر حضرت سید المرسلین صلعم بر یک قول غیر مفتی بہ پسند نمودن و بران خورسند گردیدن کمال سفاہت است در ہمان فتاوی
ہندیہ مینویسد و لا باس باجتماعہم علی قرأۃ الاخلاص جہراً عند ختم القرآن و لو قرء واحد و استمع الباقون فہو اولی الخ و
ہمدران است و یستحب لہ ان یجمع اہلہ و ولدہ عند الختم و یدعو لہم کذا فی الینابیع الخ و ہمدران است الدعاء عند ختم القرآن فی
شہر رمضان مکروہ لکن ہذا شئ لا یفتی بہ کذا فی خزانۃ الفتاوی الخ و ہمدران است لا باس بکتابۃ اسامی السور و عدد الآی
و ہو و ان کان احداثا فہو بدعۃ حسنۃ و کم من شئ کان احداثا و ہو حسن و کم من شئ یختلف باختلاف الزمان و المکان الخ ثانیا
قطب اسماعیلیہ در صراط مستقیم گفتہ اور ختم جو کرے لوگوں کے مجمع میں کرے اور مستحب اور قرابتیوں کو حاضر کرے اور دعا میں
شامل کرے وقت قبولیت کا ہے الخ افسوس کہ صاحب رسالہ را بر اقوال اکابر اسماعیلیہ ہم کہ در رسائل ہندیہ تصریح نمودہ اند خبری نیست
تا الفتاوی ہندیہ چہ سود صرف باغوا چندی از سفہا روایات متناقضہ مشتتہ کہ در بیاضہا پیش ایشان جمع گشتہ بلا قصد
تحقیق و تطبیق تحریر نمودہ ثالثا بتقدیر مفتی بہا بودن این یک روایت ہم مطلب عامہ اسماعیلیہ ثابت نیست و رابعا مطلب صاحب
رسالہ ہم ثابت نیست چہ نزد او ہم مجرد عدم نقل از آنحضرت صلعم دلیل مخالفت شدن نمی تواند **قولہ** منہا ما فی الہدایۃ و
لیس فی الکسوف خطبۃ و لا یقلب القوم اردیتہم الخ **اقول** قطع نظر از عدم تمامیت تقریب چنانکہ گذشتہ کلام ائمہ کرام درین
مقام در بحث ثبوت سنیت خطبہ و تقلیب است از احادیث شریف ہست نزد کسانیکہ ثابت است میگویند و دیگران نفی میکنند
پس ہر گاہ اعمال نماز و سایر افعال مخصوصہ محدودہ مسنونہ شارع بوجہ معین تغیر نمودن و از طرف خود چیزی داخل کردن البتہ جرح و بدعت
می باشد پس این امر از ما نحن فیہ علاقہ ندارد و ہیچگونہ مزاحم و مغیر کدامی سنت قولیہ و فعلیہ شارع نیست **قولہ** منہا ما فیہا الجامع
الصغیر لم یذکر التنفل فی صلوٰۃ اللیل الخ **اقول** تفصیل و تحقیق این مسئلہ آنکہ درین مسئلہ اختلاف است بعضی مشائخ مکروہ

مثل شمس الائمه تصحیح همین روایت فرموده اما مختار عامه کراهت است و وجهش آنکه در اصل هر شفعه نفل نماز علیحده است اما بلحاظ
تبعیت فرض قیاس مقتضی شد که تا چهار رکعت بیک سلام خوانده شود و چون از آنحضرت صلعم تنفل بهشت رکعات بیک سلام ثابت شده
حکم بجواز آن هم نموده شد و هرگاه که شارع اقتصار برهمین حد فرموده و زیادت بران نکرده و اصل در ثبوت تحدید و توقیت و تعیین
افعال مخصوصه محدوده شارع توقیف است پس تغیر حد مخصوص شارع مکروه باشد چه اگر تغییر آن حد معین مکروه نشودی شارع
بربیان حد معین التزام اقتصار نفرمودی گاهی برای تعلیم دیگران دران فعل محدود تغییر هم میفرمود در بحر گفته و اختلف المشایخ فی
الزیادة علی ثمانیة باحرام واحد مع اختلاف التصحیح فصحح الامام السرخسی عدم الکراهة معللا بانه وصل العبادة وهو افضل ورده فی البدایع
قال والصحیح انه یکره لانه لم یرو عن النبی صلعم الخ و در فتح القدیر است قوله ودلیل الکراهة انه علیه السلام لم یزد علی ذلک ومبنی الاصل
فی ذلک التوقیف الخ **قوله** منها ما فی مختصر تفقیة المستملی شرح منیة المصلی الخ **اقول** حال این استدلال در قول سابق معلوم
گردیده علاوه بران در شرح منیة المصلی باید دید که در بسیاری از امور با وجود عدم نقل از آنحضرت صلعم حکم اباحت و عدم کراهت
داده از انجمله اینکه گفته وان زاد فی دعاء الاستفتاح بعد قوله تعالی جدک لفظ وجل ثناءک لا یمنع من الزیادة وان سکت
لا یومر به لانه لم یذکر فی الاحادیث المشهورة الخ بلکه در بسیاری از مواضع با وجود عدم نقل از صحابه کرام وغیرهم نیز حکم استحسان
امور خیر بقصد خیر داده است از انجمله در بحث تلفظ نیت بعد از آنکه از ابن همام لفظ بدعت آورده نوشته لکن عدم النقل و کونه بدعة
لا ینافی کونه حسنا لقصد اجتماع العزیمة علی ما اشار الیه فی الهدایة وصرح به فی التجنیس الخ **قوله** منها ما فی الهدایة ولا یستلم غیرهما فان
النبی صلعم کان الخ **اقول** اولا که عدم تمامیت تقریب ظاهر است دوم آنکه در طواف کعبه عبادتی مثل صلوة است و بیت آن توقیفی محض
و محدود بحدود خاص است تحدید شارع را که برای استلام صرف رکنین مقرر فرموده رکنین آخرین را استلام نمی فرمود تغییر دادن و در ان
افزودن اگر بحسب فهم بعض مجتهدین کراهتی دارد مستلزم آن نیست که امری که بهیچگونه مزاحم تغییر کدامی سنت محدوده شارع نباشد و در استحباب
آن از جانب شرع حکم اطلاق بی تخصیص تقیید هیچ ثابت باشد هم صرف بدلیل عدم نقل یا دعاء اجماع حکم ضلالت نموده آید سوم آنکه گر صاحب
هدایه حکم میکرد که هرکه استلام کعبه بنیت خیر و محبت سوای دو رکن مخصوص خواهد نمود گمراه خواهد گردید تا البته بجدیه را فکر این مسئله میرسید
و حال آنکه حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و حضرت ابن زبیر و حضرت انس و حضرت جابر و حضرت معاویه و غیرهم رضی الله تعالی عنهم
قائل استحباب آن بوده اند امام محمد اسماعیل بخاری در صحیح خود آورده عن ابی الشعثاء انه قال من یتقی شیئا من البیت وکان معاویة
یستلم الارکان فقال له ابن عباس رض انه لا یستلم هذان الرکنان فقال لیس شیء من البیت مهجورا وکان ابن الزبیر رض یستلمهن کلهن الخ امام عینی
در شرح صحیح بخاری آورده یستفاد من هذا الحدیث مذهبان الاول من یستلم الارکان کلها وهو مذهب معاویة وعبد الله ابن الزبیر و سوید ابن
غفلة وقال ابن المنذر وهو مذهب جابر بن عبد الله والحسن رض والحسین رض وانس ابن مالک رض الثانی مذهب ابن عباس رض وغیرهم
ومذهبها انه لا یستلم الا الرکن الیمانی وهو مذهب اصحابنا الحنفیة ایضا لانهما علی قواعد ابراهیم علیه السلام الخ و نیز در شرح مذکور بنقل
حدیث دیگر است والرکنان اللذان یلیوهم من جهة الحجر لا یستلمان کما لا یستلم سایر الجدر لانه حکم مختص بالارکان وعن عروة وسعید

استلام الكل وانه ليس شيء من البيت مهجورا وكذا عن جابر والحسن رضي وقال ابو حنيفة لا يستلم الا الركن الاسود خاصة ولا يستلم اليماني لانه
ليس بسنة فان استلمه لا باس به الخ حاصل آنكه نزد علماء كرام ما گو استلام ركن عراقي وشامي در افعال طواف مسنون نيست بلكه بعض از ايشانها
داخل ساختن آن در عين هيئت طواف نزد خود مكروه تنزيهي هم قرار داده اند اما حكم اسماعيليه در باب تا عبث ضلالت جاري ساخته اند
و درينجا بر تصور آن اقدام نمودن كار كسي از اهل اسلام سواي خوارج و روافض و نجديه نيست آري خوارج و روافض كه اصحاب كرام را ضال و گمراه و مبتدع
ميگويند و نجديه هم در رسيدن نسبت ضلالت بلكه شرك سوي آنحضرت بيباكانه مي پويند اگر امام حسن رض و حضرت امام حسين رض و حضرت عبد الله ابن
زبير و حضرت معاويه و غيرهم رضي الله تعالى عنهم را بدين حيثيت كه با وجود ترك آنحضرت صلعم قايل استحسان استلام جميع اركان بودند آنچنان قرار
دهند از ايشان عجبي نيست چه اهم آنكه اينهمه بحث در افعال استلام ركن عراقي و شامي در خصوص هيئت افعال طواف است اما مطلق تقبيل
و استلام جدران كعبه شريفه بقصد تبرك پس محققين جمهور مجوز بودن آن مسلم فرموده اند امام عيني در شرح صحيح بخاري شريف آورده قال
شيخنا زين الدين اما قول الشافعي مهما قبل من البيت فحسن فانه لم يرد بالحسن مشروعية ذلك بل اراد اباحة ذلك والمباح من جملة الحسن قلت
فيه نظر لا يخفى وقال ايضا اما تقبيل الاماكن الشريفة على قصد التبرك وكذلك تقبيل ايدي الصالحين وارجلهم فهو حسن محمود باعتبار القصد والنية
وقد سال ابو هريرة الحسن رض ان يكشف له المكان الذي قبله رسول الله صلعم من سرته فقبله تبركا باثاره وذريته عليه السلام وقد كان
ثابت البناني لا يدع يد انس رض حتى يقبلها ويقول يد مست يد رسول الله صلعم وقال ايضا اخبرني الحافظ ابو سعيد بن العلاء قال رايت
في كلام احمد بن حنبل رض في جزء قديم عليه خط ابن ناصر وغيره من الحفاظ ان الامام احمد سئل عن تقبيل قبر النبي صلعم وتقبيل منبره فقال
لا باس به فاريناه للشيخ ابن تيمية فصار يتعجب من ذلك قال واي عجب في ذلك وقد روينا عن الامام احمد انه غسل قميصا للشافعي وشرب الماء
الذي غسله به واذا كان هذا تعظيمه لاهل العلم فكيف باثار النبي عليه السلام ولقد احسن مجنون ليلى حيث يقول شعر امر على الديار
ديار ليلى ✦ اقبل ذا الجدار وذا الجدارا ✦ وما حب الديار شغفن قلبي ✦ ولكن حب من سكن الديارا ✦ قال المحب الطبري يمكن ان يستنبط من تقبيل
الحجر واستلام الاركان جواز تقبيل ما في تقبيله تعظيم الله تعالى فانه ان لم يرد فيه خبر بالندب لم يرد بالكراهة ايضا وقال قد رايت في
بعض تعليق جدي محمد بن ابي بكر عن الامام محمد ان بعضهم كان اذا راى المصاحف قبلها واذا راى اجزاء الحديث قبلها واذا راى قبور الصالحين قبلها
قال ولا يبعد هذا في كل ما فيه تعظيم الله تعالى والله تعالى اعلم الخ **قوله** منها في شرح خلاصة الكيداني والزيادة في التكبير بان يقول الله اكبر
الاعلى الخ **اقول** اولا آوردن اين رديه اهم با وجود عدم تماميت تقريب خالي از سفاهت نيست آري معين جد د كه از شارع مداومت
آن بوجه مخصوص ثابت باشد تغير آن در مقام مبحوث عنه نيست ثانيا در رد المحتار كه مستند صاحب رساله است در صفة الصلوة در بحث خواندن درود
نوشته و ندب السيادة لان زيادة الاخبار بالواقع عين سلوك الادب فهو افضل من تركه ذكره الرملي الشافعي وغيره اليه و در شرح منية المصلي
سيدنا وسيدي ولا يقول سيدنا لانه حميد مجيد لعدم وروده في الاحاديث ولو قال ذلك لا باس به اي لا يكره اذ هو زيادة ثناء الله تعالى الخ
و اينچه صاحب رساله در بحث زيادة تلبيه بر قدر مسنون و ماثور فرموده از سابق بايد ديد **قوله** منها ما في الدر المختار لا قراءة ولا تشهد فيهما
وعن الشافعي الفاتحة في الاولى وعندنا تجوز بنية الدعاء الخ **اقول** اولا تقريب تام نيست دوم قول او وعندنا تجوز بنية الدعا

صریح مخالف مذہب ایشاں است چہ ہر گاہ خواندن فاتحہ در نماز جنازہ بنیت دعا باوجود عدم ثبوت بالخصوص از سنت آنحضرت
صلعم جایز شد بجہت ورود مطلق دعا بالعموم پس ہمچنین است حال افراد خاصہ دیگر سنن مستحبات عامہ چنانچہ ہمان صاحب درمختار جابجا
تصریح استحسان عبادات حسنہ و مستحبہ میفرماید وای بر عقل صاحب رسالہ کہ مضر از نافع و مخالف را از موافق نمی فہمد **قولہ** منہا ما فی المواہب
للقسطلانی انہ علیہ السلام ترک النیۃ والترتیب وجب علینا ترکہ للدلایل الدالۃ علی وجوب الاقتداء ولما لم یجب علینا ترکہ ثبت انہ ما ترکہ بل فعلہ
الخ **اقول** امام قسطلانی علیہ الرحمۃ کہ این عبارت در بحث اثبات وجوب ترتیب و نیت در وضو موافق مذہب شافعیہ از معالم نقل کردہ مطلبش
آنکہ اگر حضرت رسول اللہ صلعم در وضو ترتیب معروف و نیت مسنون ترک مینمود و وضو بلا ترتیب و بی نیت مقرر و مشروع میفرمود البتہ
وضو بہمان طور بر ما واجب میگردید و چون ترک ترتیب و ترک نیت بر ما واجب نیست فعل ترتیب و نیت از ان حضرت صلعم ثابت گردید پس ظاہر
است کہ مطلب صاحب رسالہ را از ان علاقہ نیست ثانیاً اگر مطلب عبارت مذکور موافق فہم صاحب رسالہ باشد تا بودن صحابہ کرام و غیرہم تارک
اقتدار آنحضرت صلعم و تارک واجب لازم می آید چہ آنحضرات بسیاری از امور را باوجود عدم نقل بلکہ نقل عدم فعل آنحضرت صلعم باقرار
بدعت و حسنہ بودن استحسان فرمودہ اند ثالثاً امام قسطلانی در مواہب وغیرہ قایل تقسیم بدعت است و در بسیاری از امور تصریح اباحت
استحسان استحباب باوجود عدم نقل میکند و رابعاً امام قسطلانی علیہ الرحمۃ در ہمان مواہب شرف شہر ربیع الاول و یوم الاثنین و ساعت
ولادت شریف و استحسان عمل مجلس مبارک و بذل اموال و تصدق صدقات باستناد ائمہ دین ذکر نمودہ پس مقام عبرت است کہ برای تغلیط
انام و تطویل کلام قول امام قسطلانی را کہ خارج از بحث است برای اثبات ضلالت عمل مجلس شریف حجت میسازد و آنچہ خود آن امام ربانی
در اصل صحیح فرمودہ آنرا پس پشت می اندازد این چہ بی انصافی است ہمان امام قسطلانی در بیان زمان ولادت نوشتہ و انما کان فی
شہر ربیع الاول علی الصحیح ولم یکن فی المحرم ولا رجب ولا رمضان ولا غیرہا من الاشہر ذوات الشرف لانہ علیہ الصلوۃ والسلام لا یتشرف
بالزمان وانما الزمان یتشرف بہ کالاماکن الخ وہذہ نکتۃ واذا کان یوم الجمعۃ الذی خلق فیہ آدم علیہ السلام خص بساعۃ لا یصادفہا عبد
مسلم یسأل اللہ فیہا خیراً الا اعطاہ ایاہ فما ظنک بالساعۃ التی ولد فیہا سید المرسلین الخ وہذہ نکتۃ فیہا شہراً ما اشرفہ واوفر حرمتہ
لیالیہا کانہا لآلی فی العقود ویا وجہہا ما اشرفہ من مولود فسبحان من جعل مولدہ للقلوب ربیعاً وحسنہ بدیعاً یقول الامام ابن
الحاج رحمہ اللہ و قول الحق لیذہب للتسبیح فوجہی والزمان شہر وضحی ربیع فی ربیع فی ربیع الخ و در بیان رضاعت نوشتہ و
ارضعتہ صلعم ثویبۃ عتیقۃ ابی لہب اعتقہا حین بشرتہ بولادتہ علیہ الصلوۃ والسلام وقد رؤی ابو لہب بعد موتہ فی النوم فقیل لہ ما حالک
قال فی النار الا انہ خفف عنی کل لیلۃ اثنین وان ذلک بعتاقی لثویبۃ عند ما بشرتنی بولادۃ النبی صلعم وبارضاعہا لہ قال ابن
الجزری فاذا کان ہذا ابو لہب الکافر الذی نزل القرآن بذمہ جوزی فی النار بفرحہ لیلۃ مولد النبی علیہ الصلوۃ والسلام فما حال المسلم الموحد من
امتہ علیہ الصلوۃ والسلام الذی یسر بمولدہ و یبذل ما تصل الیہ قدرتہ فی محبتہ صلعم لعمری انما یکون جزاؤہ من اللہ الکریم ان یدخلہ
بفضلہ العمیم جنات النعیم ولا زال اہل الاسلام یحتفلون بشہر مولدہ علیہ الصلوۃ والسلام و یعملون الولائم و یتصدقون فی لیالیہ
بانواع الصدقات و یظہرون السرور و یزیدون فی المبرات و یعتنون بقراءۃ مولدہ الکریم و یظہر علیہم من برکاتہ کل فضل عمیم

ومما جرب من خواصه انه امان في ذلك العام وبشرى عاجلة بنيل البغية والمرام فرحم الله امرءا اتخذ ليالي شهر مولده المبارك اعيادا ليكون اشد
علة على من في قلبه مرض وعناد وقد اطنب ابن الحاج في المدخل في الانكار على ما احدثه الناس من البدع والاحوال والغناء بالآلات المحرمة عند عمل
المولد الشريف الخ **قوله** لیکن نه آنکه ذکر رسول الله صلعم از قبیل عبادات است وعبادات بهیئت توقیفیست الخ **اقول** اولا شرط
انتاج که کلیت کبری است در قیاس اول مفقود پس این استدلال مردود است وثانیاً مقصود از ذکر آنحضرت صلعم ثنا و اظهار عظمت آنجناب است وشارع
تخصیص وتقیید آن بهیئتی نفرموده بلکه عام توقیر واجلال را مطلق گذاشته پس هیئت که در عمل آن حکم وادخل در آن بود وبالخصوص از
ممنوعات شرعیه نباشد البته مستوجب ثواب خواهد بود وقیاس بر نماز وغیره امور محدوده محض قیاس بیدلیل که برای ذکر حضرت سرور عالم
صلعم وتعظیم واجلال وادب از افضل عبادات است مستدل صاحب رساله بلا تصریح شارع بقید خیر وبرکت هیئت مخصوصه مینویسند بر تقیید
توقیف اثبات بتخصیص شارع مشکل خواهد افتاد ومعلوم نیست که آیا صاحب رساله بر مستدل خود حکم ضلالت خواهد داد وچگونه حکم بکلیت
توقیف صحیح میتواند شد که ائمه شریعت شریف عموماً بکلیه مینویسند که هر امری که در ادب واجلال دخل باشد همان احق وافضل است
شاه عبد العزیز صاحب در رساله فیض عام در جواب سوال در اوراد بعد از نماز پنجگانه فرموده وبعد از نماز عشاء درود بر صیغه که باشد صد بار توجه
بسمت مدینه منوره شده واستحضار صورت مبارک آنحضرت صلعم نموده باید خواند الخ در عالمگیری در باب زیارت شریف از فتح القدیر
وما یفعله بعض الناس من النزول بقرب المدینة والمشي الى ان یدخلها حسن وكل ما كان ادخل في الاجلال كان احسن الخ واگر زیادت
ازین میخواهی پس ببین که ذکر الله تعالی سبحانه از عبادات است وهیئات مخصوصه کار را الهیه شاه ولی الله صاحب دهلوی در قول الجمیل وغیره
باستحسان آن پرداخته اند وبر آن خواهد صفا قلب وحصول برکت ووصول قرب الهی مترتب ساخته هرگز از بیان حضرت شارع با آن
خصوصیت منقول نیست پس حسب قول صاحب رساله نسبت ضلالت لازم خواهد گردید واگر برین قدر هم تسلی نباشد تا رساله صراط مستقیم مولفه
مولوی اسماعیل ومولوی عبد الحی صاحب مطالعه نما واز نسبت ضلالت بائمه اهلسنت باز آ **قوله** قال ابن الهمام في فتح القدیر الخ
اقول اولا قول ابن الهمام که در بیان رکعات نماز در عدم زیادت بر قدر مروی واقع گردیده مثبت مدعا صاحب رساله نیست قیاس
اذکار در صلوة قیاس مع الفارق است از کراهت زیادت که ادای فعل در صلوة بر قدر مروی کراهت زیادت در جمله اذکار خارج از صلوة
بر قدر ماثور ثابت نمودن بتصریح بیان ابن همام خاسته است در بیان جواز زیادت در الفاظ تلبیه بر قدر مروی ماثور وعدم جواز قیاس
آن بر تشهد فرموده بخلاف التشهد لانه في حرمة الصلوة تتقید فیها بالوارد ولانها لم تجعل شرعا الا عند ... ولذا قلنا یکره
ان یزید فیه حتی اذا كان التشهد الثاني قلنا لا یكره الزيادة بالماثور لانه اطلق فيه من قبل الشارع نظرا الى فراغ اعمالها الخ وثانیا
... ابن همام در بیان فتح القدیر در خصوص ادب واجلال حضرت سرور عالم صلعم بطور کلیه گفته سابقاً منقول شده وقطع نظر از آنکه
... زیارت قبر شریف که در فتح القدیر مذکور است از صاحب رساله باید پرسید که در آن چه حکم میکنید از تخصیص حضرت شارع آن هیئت مخصوصه
ثابت است یا نه وبر تقدیر ثانی صاحب فتح القدیر هم در ضلالت شریک دیگران است یا نه ملا علی قاری در رساله در منسک فی الزیادة ... المصطفی
که در آداب زیارت شریف استحباب هیئت مخصوصه یعنی اولا روبروی وجه مبارک باشد با رقبله قیام نمودن وقت عرض سلام وتا شل

هیئت مناظرین و بعد ازان برای عرض سلام حضرات شیخین تاخیر نمودن و بعد ازان باز بموقف اول برای توسل و استمداد و استشفاع رجوع
نمودن و بعد ازان برای دعا بطرف راس فخر مکرم باستقبال قبله آمدن الی غیر ذلک من الکیفیات المخصوصة که ذکر نموده بعد ازان از غربت جماعه عدم
ورود رجوع بموقف اول و موقف ثانی از صحابه و تابعین کیج ذکر نموده و در روآن مینویسد و در بیان الدعاء هناک و التوسل بالنبی صلعم له اصل عن
السلف و الذی لم یفعل انما هو هذا الترتیب المخصوص و حکمته ان فی التاخیر الدعاء و التوسل بعد السلام علی الشیخین حصول الجمع بین موقف السلف
الذی کان قبل ادخال الحجرة فی المسجد لما لم یکن الاستقبال یتاتی لهم فانه جاء انهم کانوا یقفون تجاه الراس الشریف و بین موقفهم الثانی الذی
کان بعد ذلک و هو حسن انه صلعم لما فرغ من دفن ابنه ابراهیم قال عند راسه السلام علیکم و ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ **قوله** دلیل
رابع چون عمل مذکور از ابتدا و ایجاد این عمل تا اینده مختلف شد الخ **اقول** اولا ادعاء ثبوت اختلاف از ابتدا و ایجاد این عمل آنوقت قابل
ذکر بوده است که از کتب معتمده مشهوره باثبات میرسانید و در کتب مشهوره که از علماء منکرین علامه فاکهانی را شمرده اند پس اگر ابتدا و ایجاد
این عمل علی الاطلاق از ابتداء زمانه سابعه هم تسلیم کرده اید تاهم علامه فاکهانی در وقت استحسان ائمه کرام و شیوع این عمل متولد هم نشده بود
حافظ سیوطی در بغیة الوعاة آورده ولد سنة اربع و خمسین و ستمائة و مات سنة احدی و ثلثین و سبعمائة و همچنان علامه ابن حاج هم اگر بود نیز از
منکرین اصل شرف مجلس شریف تسلیم کرده آید ازان ائمه که استحسان این عمل فرموده اند متاخر بوده است ثانیا انکار یک دو کس
در مقابله جمهور ائمه دین که استحسان مجلس شریف فرموده اند از باب خلاف بوده است نزد اهل عقل و انصاف نه از باب اختلاف کما ادعاه
صاحب الرسالة بالتعصب و الاعتساف **قوله** علماء تصریح کرده اند که چون امر مترود شود در بدعت و سنت در جانب ترک بعمل الخ **اقول** صاحب رساله
که مترود شدن را متفرع بر وقوع اختلاف نموده بحواله تصریح علماء حکم وجوب ترک علی الاطلاق داده حالانکه در باب مسح رقبه و در صلوة ضحی
اختلاف است بعض سنت میگویند و بعض بدعت چنانکه از مائة المسائل هم ظاهر است معهذا جانب ترک نیست ابو المکارم در شرح مختصر وقایه
آورده اما مسح الرقبة فلیس بادب و لا سنة قال بعضهم هو سنة و عند اختلاف الاقاویل کان فعله اولی من ترکه کذا قال قاضیخان و
قاضیخان فرموده و یکره الدعاء عند ختم القرآن فی شهر رمضان و عند ختم القرآن بجماعة و استحسنه المتاخرون فلا یمنع من ذلک الخ و همچنین
در صلوة ضحی در بیان سنت و بدعت بودن اختلاف بوده است و معهذا و اینهم ترک نشده بلکه قائلین بدعت حسنه باستحسان تصریح فرموده
اند الی غیر ذلک من الامثلة الکثیرة المشهورة **قوله** قال الشیخ ابن الهمام فی فتح القدیر ما تردد بین السنة و البدعة فترکه لازم
الخ **اقول** از ملاحظه اقوال فقها ظاهر است که صاحب رساله مطلب این قول نفهمیده در در مختار در بحث مکروهات صلوة نوشته
و قلب الحصی للنهی الا للسجود التام فیرخص مرة و ترکها اولی الخ شامی در رد المحتار گفته لانه اذا تردد الحکم بین سنة و بدعة کان ترک السنة
راجحا علی فعل البدعة مع انه کان یمکنه التسویة قبل الشروع فی الصلوة الخ ازین بیان ظاهر است که مراد از تردد بین السنة و البدعة
این است که در فعلیکه برای اداء آن بوجه مسنون فعل امریکه بدعت بمعنی مذموم و ممنوع باشد لازم آمده باشد در اینجا سنت را
ترک می نمایند مثلا جائیکه در سجده تمکین جبهه علی وجه السنة بی قلب حصاة که منهی عنه و منافی خشوع است حاصل نتواند شد
در اینجا ترک آن باید نمود و ثانیا شیخ ابن همام در بسیاری از مسائل با وجود اختلاف حکم اصحاب ترک هم نفرموده تا بوجوب

ترک چه رسد از آنجاست رفع سبابه در تشهد که خود ابن همام از بسیاری مشایخ نفی آن روایت فرموده **قوله** دلیل خامس جهال
این عمل کالسنة بل کالواجب السنة اذا الی قوله فی الفتاوی العالمگیریة ما یفعل عقیب الصلوة مکروه لان الجهال یعتقدونها سنة
او واجبة الخ **اقول** اشاعة و نشر فضایل و ارهاصات و معجزات و حالات متعلقه ذات با برکات حضرت سرور عالم صلعم بی ریب و
شک البته سنت بوده است بلکه درین زمان بسبب شدت حاجت قریب واجب با خصوصیت جمع اهل اسلام برای شرف مجلس که تعریف استحباب
الطعام طعام برای ثواب دیگر خصوصیات پس جمع این همه امور مخصوصه خیر در محفل واحد البته از مستحبات ائمه عظام علما کرام و اولیاء
عظام است پس ادعاء کالسنة و کالواجب السنن آن لغو است قطع نظر از ظهور کذب سفاهت اولا که تقریبا تمام نیست در عالمگیری
یعتقدونها سنة او واجبة نوشته و صاحب رساله ادعامی نماید که کالسنة بل کالواجب دانسته اند دوم آنکه در عالمگیری بر بسیاری
از امور با وجود سنت و واجب نبودن حکم ندب و استحسان نموده است و باین خیال مکروه و حرام قرار نداده از انجمله است ندب ذکر
خلفاء راشدین و عمین مکرمین در خطبه و از انجمله است رجعت قهقری در طواف وداع الی غیر ذلک سوم کلام عالمگیری در چیزیست
که حصول قربت نیست اما اجتماع اهل اسلام برای استماع اذکار حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام بی شک داخل قربات است
و لزوم حکم ممنوع و حرام گردیدن قربات علی الاطلاق از هیچ اوهام و تصریح مستندین صاحب رساله از علماء کرام محل کلام است
شامی در رد المحتار در بحث زیارت قبور نوشته قال ابن حجر فی فتاواه ولا تترک لما یحصل عندها من منکرات و مفاسد لان القربات
لا تترک لمثل ذلک بل علی الانسان فعلها و انکار البدع بل و ازالتها ان امکن الخ قلت و یؤیده ما مر من عدم ترک اتباع الجنازة
وان کان معها نساء و نائحات الخ ملخصا **قوله** دلیل سادس افعال مکلفین باعتبار شرع دو قسم اند مشروع و غیر مشروع الخ **اقول**
مراد از ثبوت اگر ثبوت عام است یعنی داخل بودن فردی تحت مستحسنات شرعیه بلا مزاحمت امور منهیه مشروعه پس ادعاء غیر مشروع
بودن اجتماع اهل اسلام برای مجالس ذکر حضرت خیر الانام باطل محض است و اگر مراد از ثبوت ثبوت بوجه خصوص از شارع است
پس غیر مشروع بودن باین معنی را منحصر در حرام و مکروه دانستن باطل است کما مر سابقا و صحیحا **قوله** دلیل سابع این عمل بالاتفاق
بدعت است الخ **اقول** اگر مراد از بدعت امری است که مخالف سنت و شرع باشد تا قطع نظر از آنکه کذب این قول بر همه
اهل اسلام ظاهر است این عین مدعا او است و از دلیل علاقه ندارد و اگر مراد از بدعت امری است که بالخصوص سنت نباشد
پس درین صورت استدلال برای اثبات قبح آن از کل بدعة ضلالة و ادخال درین کلیه باطل کما مر **قوله** و فی بدعة قبیح مکروه
بود الخ **اقول** برای اثبات قبح و کراهت و ادخال او در بدعت ضلالت دلیلی خاص باید که حسب تصریح مستندین صاحب رساله مجرد
عدم سنیت دلیل کراهت نتواند شد ملا علی قاری در رساله اقتداء بالمخالف نوشته و من المعلوم ان الاصل فی کل مسئلة هو الصحة
من غیر الکراهة اما القول بالفساد والکراهة فیحتاج الی حجة من الکتاب او السنة او اجماع الامة الخ شامی در رد المحتار آورده و
الظاهر ان خلاف الاولی اعم فکل مکروه تنزیها خلاف الاولی ولا عکس لان خلاف الاولی قد لا یکون مکروها حیث لا دلیل خاص
کترک صلوة الضحی و به یظهر ان کون ترک المستحب راجعا الی خلاف الاولی لا یلزم منه ان یکون مکروها الا بنهی خاص لان الکراهة

حکم شرعی فلا بد له من دلیل الخ در درمختار گفته وکره التحریم تنزیها الترک الحلبة المسنونة شامی در ردمحتار گفته قوله الترک الحلبه المسنونة
علة لکونها مکروهة تنزیها اذ لیس فیه نهی لیکون مکروها تحریمیا بحر الخ در احیاء العلوم گفته اما مجرد السواد فلیس بمکروه لکنه لیس بمحبوب
اذ احب الثیاب الی الله البیض الخ و مواهب گفته فان المکروه ما ثبت فیه نهی وهذا لم یثبت فیه نهی الخ علامه شامی در رد المحتار از رساله
استاد خود آورده ولیس الاحتیاط فی الافتراء علی الله تعالی باثبات الحرمة او الکراهة الذین لا بد لهما من دلیل بل فی الاباحة التی هی الاصل الخ
قوله درین عمل تشبیه بعمل نصاری و بعمل هنود است نصاری روز ولادت عیسی علیه السلام را عید گرفته اند و هنود ولادت کنهیا را عید گردانیده
واین روز جنم اشتمی نامیده اند الخ **اقول** مراد از عید گرفتن روز اگر صرف متبرک و شریف دانستن آن روز است پس علمای دین
از ارشاد مبارک حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فهمیده اند پس با وجود اطلاع بر آن همچو کلمات شنیعه شیطانیه از زبان شقاوت
توامان برآوردن خبث درون خود ظاهر کردن است ملا علی قاری در مرقات بذیل حدیث شریف صوم یوم الاثنین که حضرت صلعم
در جواب سوال سایل فرموده اند فیه ولدت وفیه هاجرت الحدیث نوشته وفی الحدیث دلالة علی ان الزمان یتشرف بما یقع فیه و
کذا المکان الخ وهمچنان امام نووی وغیره دیگر ائمه دین تصریح فرموده اند واگر این حضرات را از ائمه دین نمی شمارد بلکه از کذابین
وضالین میشمارد انکار وسیع ببیند که علامه ابن الحاج چه نوشته اند که آخر حسب تصریح خود او شان را از ائمه دین اکابر مسلمین میپندارد بالجمله
مقصود ابطال و انکار شرف ایام ولادت باسعادت و اعتقاد و اثبات تقارن شرف و برکت آن روز را مانند جنم اشتمی کنهیا و روز کلان نصاری
قرار دادن قطع نظر از انکه در پی تضلیل ائمه دین افتادن است صاف وصریح عداوت و اهانت جناب ختم رسالت پیش نهادن است واگر مراد از
عید گرفتن اجتماع مسلمانان برای استماع ذکر شریف و ادای قربات بنیت برکت شرف زمان و شکر نعمت الهی باشد پس ائمه دین از مضامین
آیات و احادیث ثابت فرموده اند که در عبادات و قربات باجتماع شرف زمان و جماعت مسلمانان زیادت فضیلت پیدا میگردد
پس بنابرین اطلاق مماثلت و مشابهت عید جنم کنهیا و روز کلان درست نیست **قوله** تشبیه باعمال کفار منهی عنه و مکروه است
الخ **اقول** اولا که متبرک و شریف دانستن روز ولادت حضرت سرور کائنات و ذکر احوال و فضائل آن افضل مخلوقات و ایصال
ثواب ختم قرآن و دعوت اخوان و ادای صدقات و دیگر قربات باامید حصول برکات هرگز از اعمال کفار نیست پس این بجا آوردن آن
دخول در عید لیس فیها من تشبیه است پس در عید من تشبه بقوم فهو منهم لازم ساختن محل کلام است ندانی که چون در صوم عاشورا مخصوص
مشابهت یهود عاید میگردید بضم تاسع مع العاشر بزوال رسید و هرگاه ازینقدر تغیر و مخالفت لزوم مشابهت زایل شده
پس شریف دانستن ایام ولادت باسعادت و فرح و سرور و ذکر آنحضرت را خواه مخواه از شقاوت خود داخل افعال کفار ساختن و
از ضلالت خود مخالفت تشبیه باعمال کفار را دلیل تضلیل ائمه دین قرار دادن محض حماقت است آری اگر کسی روز جنم اشتمی کنهیا را
شریف داند و عید گرداند میتوان گفت که این اعتقاد و عمل مانند اعتقاد و عمل هنود است و تشبیه باعمال و افعال کفار ممنوع است
که من تشبه بقوم فهو منهم ولیس منا من تشبه بغیرنا و ثانیا مستندین صاحب رساله تحقیق نموده اند که وعید بر مطلق افعال کفار جاری
نیست بلکه بران افعال است که از شعار مخصوص شان باشد ملا علی قاری در شرح فقه اکبر حضرت امام اعظم رضی فرموده انا

بعض العلماء رأی مقام الانتهی لیس هذه الکسوة بان لبس هذه الکسوة الا ان کلبسة الیهود بدعة تلبیس بعهد فاذا تمنوا فهو من التشبیه بالکفرة
واهل البدعة المنکرة فی شعارهم لا ینهون عن کل بدعة ولو کانت سیئة سواء کانت من افعال اهل السنة او من افعال اهل البدعة
فالمدار علی الشعار الی آخره وثالثاً در امری که شعارهم باشد بعد زوال خصوصیت شعار و شیوع در اهل اسلام حکم تشبیه باقی نمی ماند و داخل
عموم مباح میگردد در مواهب بحث طیلسان در رد قول ابن قیم نوشته اما ما ذکره ابن القیم من قصة الیهود فقال الحافظ ابن حجر انما
یصلح الاستدلال به فی الوقت الذی یکون الطیالسة من شعارهم وقد ارتفع ذلک فی هذه الازمنة فصار داخلا فی عموم المباح وقد ذکره
ابن عبد السلام فی امثلة البدعة المباحة الخ ورابعاً امر مذکور یعنی ادای قربات در ایام ولادت با کرامت با تشریف و برکت که اعیاد
دین احسان آن فرموده اند از امور مذمومه نیست و برای ممانعت بجهت لزوم تشبیه غیر امور مذمومه مستندین صاحب رسالة تقصد مشابهت
و تحری موافقت هم معتبر داشته اند پس اگر نیت ادای رسم کفار خواهد نمود تا البته تشبیه برسم هنود و غیرها لازم خواهد گردید و وعید
من تشبه بقوم لاحق خواهد شد و بغیر این نیت صرف بقصد خیر از تشبیه ممنوع علاقه نیست صاحب اربعین در مسئله رسم جهیزها نوشته
فرستادن جنس و غله وغیره از طرف ننهال مولود اگر بنیت صله رحم باشد جائز است الی قوله و اگر بنیت ادای رسم جهالت باشد جائز
نیست که دران تشبیه برسم هنود لازم خواهد آمد و آن درست نیست قال علیه الصلوة والسلام من تشبه بقوم فهو منهم الخ ومقتدای طائفه
اسماعیلیه در رساله تنویر العینین در باب رفع یدین بجواب اعتراض تشبیه بروافض بعد از آنکه در جواب اول نوشته ترک السنة للتحرز عن التشبیه
بالفرق الضالة غیر مشروع الخ بطور جواب ثانی می نویسد انا لا نتحری تشبه الفرق الضالة بل تتفق الموافقة الخ **قوله**
قال الشیخ محمد حیات والتشبه بالکفار منهی عنه وان لم یقصد ما قصدوه الخ **اقول** قصد ما قصدوه چیزی دیگر و تحری و قصد
مشابهت نیت و موافقت آن که از تشبیه مستفاد است امری دیگر است و معتبر بودن امر ثانی در لزوم تشبیه ممنوع از کلام این طائفه سابقاً
معلوم گردیده است **قوله** منها ما قال العلامة تاج الدین الفاکهانی الخ **اقول** پیش نمودن قول فاکهانی مالکی با وجودیکه کلام
مستندین صاحب رساله از امر دو نموده باشد خالی از سفاهت نیست **قوله** ومنها ما قال ابو عبد الله ابن الحاج الخ **اقول**
درین مقام حال فریب طائفه اسماعیلیه باید دید که از کلام ابن الحاج چند از فقرات مبهمه که حسب خواهش موافق معلوم شدند ذکر نموده آنچه
مذهب طائفه را از بیخ و بن بر میکند آنرا از درمیان همان قول حذف ساخته و برای گلو خلاصی خود بجهت اضلال عوام و اخفاء حق
لفظ الی ان قال بر زبان آورده چه القول ابن حاج موافق عقیده طائفه باطل و ضلالت بلکه خلل انداز اصل ایمان مخالف
آیت است أفتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض اگر گوش داری بشنو و اگر چشم داری ببین که شیخ ابن الحاج در همین عبارت که برای
پرده داری ترک نموده در بیان فضیلت شهر عظیم مستحق بودن آن زیادت عبادات و خیرات را برای ادای شکر نعمت عظیمه با وجود
عدم زیادت آنحضرت صلعم بعد ذکر فضیلت صوم اثنین نوشته وتشریف هذا الیوم متضمن لتشریف هذا الشهر الذی ولد فیه فینبغی ان نحترمه
حق الاحترام ویفضل بما فضل الله تعالی به الاشهر الفاضلة الخ و بعد ازان عبارت است فعلی هذا ینبغی اذا دخل هذا الشهر الکریم ان
یکرم ویعظم ویحترم الاحترام اللائق به اتباعا له صلعم فی کونه کان یخص بعض الاوقات الفاضلة بزیادة فعل البر فیها وکثرة الخیر

الخ و هیدرانست فعلی ہذا التعظیم ہذا الشہر الشریف انما یکون بزیادة الاعمال الزاکیة فیه والصدقات الی غیر ذلک من القربات
الخ **قوله** منها ما قال احمد بن محمد المصری الخ **اقول** قطع نظر از عدم وثوق بر صحت نقل صاحب رساله بجهت ظهور خیانت و
تحریف و کذب و افترا در نقل عبارات علما بر تقدیر وجود و اتفاق این کتاب چنین شرع الهیه صحت نقل هر دو حواله صاحب رساله را
ضرور باید که از اساتذه خود استفسار می نمود آیا این هر دو قائله و مصنفان آن هر دو رساله یا کسانیکه اسماء شان در انها مندرج
اند در اعتماد و شهرت و کثرت و قوت راجح اند بر سیرت شامیه و مصنفش و رسائل حافظ سیوطی و ملا علی قاری و ابن حجر مکی و غیرهم
و کسانیکه دران رسائل استحسان این عمل از ایشان منقول است یا معامله بالعکس است بعد اثبات ترجیح اگر ذکر مجوزین رسائل مجهوله می نمود
گنجایش داشت و آنچه در عبارت منقوله آورده قد اتفق علماء المذاهب الاربعة بذم العمل الخ کذب است قول او بر هر ذی عقل
از کلام صاحب رساله هم ظاهر است و آنچه بنا بر [illegible] لایق دران منقول از عدم نقل این عمل کرده است ما لشرو رابیق سطور است
و هیچ [illegible] احوال بسؤال جامع مجموعه و [illegible] الکتاب **قوله** منها ما قال الشیخ احمد السرهندی الخ **اقول** اگر در مکتوبی که در ابطال
شرف ایام ولادت با سعادت یا انکار مجالس اذکار آنحضرت صلعم مذکور می بود البته مبطل اذکار آن می توان نمود حالانکه ازین هر دو امر
در کلام شیخ موصوف اثری نیست و کلام شیخ رحمة الله تعالی در منع سماع و در طریقه خود است چونکه در آنوقت مولد عبارت از سماع غنا
و خواندن اشعار و قصاید بطرز نغمات شده بود لهذا [illegible] که درین کلام شیخ موصوف تصریح است ضمنا منع آن هم واقع
گردیده حیف که مجرد ذکر لفظ مولود را پیش [illegible] و بعبارت مکتوب که در آن تفسیر آن لفظ موجود است نظر نمی اندازد
که عبارتش حسب نقلش اینکه اگر [illegible] سماع متضمن منع مولود که عبارت از قصاید نعت و اشعار غیر نعت خواندن است الخ
و این امر سوای این مکتوب از دیگر مکاتیب شیخ موصوف رحمة الله تعالی هم ثابت است منها ما قال فی بعض مکاتیبه دیگر آنچه در باب مولد خوانی
اندراج یافته بود در نفس قرآن خواندن و بصوت حسن و قصاید نعت و منقبت خواندن چه مضایقه است الخ بالجمله شیخ موصوف برای سد باب
غنا و سماع نظر بر مخالفت امور مذکوره از طریقه خود برای اهل طریق خود ذکر مولد خوانی هم ضمنا کرده است نه آنکه انکار شرف ایام
ولادت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام و مخالفت اجتماع اهل اسلام برای استماع ذکر احوال و فضائل آنحضرت علیه الصلوة
والسلام و ابطال ایصال ثواب با طعام بر روحانیت شریفه تحریم و انکار مجلس ذکر شریف نموده باشد اگر آنچه از قول شیخ
موصوف نقل نموده تسلی خاطر نشده است [illegible] تا ببیند که همان شیخ موصوف در همان مکاتیب کل امر خود درین باب چه نوشته است و
اکابر سلسله مثل شاه عبد الرحیم و شاه ولی الله [illegible] اند منها ما قال فی بعض مکاتیبه در طعامها [illegible] فرموده ایم که بر روحانیت آنسرور علیه الصلوة
والسلام بپزند و مجلس شادی سازند [illegible] ازان طعامها تناول نمایند الخ از طائفه اسماعیلیه باید پرسید که بر روحانیت
آنسرور صلعم طعامها پختن و مجلس شادی ساختن چه حکم دارد و اگر بلحاظ حکم منسوخ [illegible] بدعت حسنه قرار دهند چنانچه مقتدای شان
در رساله ذبیحه گفته که همه اوضاع از قرآن خواندن و فاتحه خوانی و طعام خورانیدن سوای کندن چاه و دعا و استغفار و اضحیه بدعت
است گو بدعت حسنه بالخصوص است پس مخصوصیت اجتماع و احتفال اهل اسلام برای مجالس ذکر حضرت خیر الانام و طعام بر روحانیت

شریف کہ اصل مولد عبارت از آن است چگونہ ممنوع و حرام خواہد گردید و اگر بلحاظ ملت ناسخہ اسماعیلیہ حکم بدعت حسنہ را منسوخ دانستہ
اعتقاد دارند کہ از این امر ہم مثل سایر بدعات حسنہ در ایمان خلل می آید تا در غیورت و در حق شیخ موصوف کہ امر بساختن مجلس شادی
و بخشیدن طعام فرمودہ چہ حکم صادر خواہد فرمود بلکہ باید بطرف آنکہ در کلام شیخ کہ در ینجا مبالغہ منع از سماع در طریق خود است قطع نظر از آنکہ عدم انکار
اکابر شیوخ چشتیہ بر سماع ثابت است و در مکاتیب شیخ ہم نافع و مفید بودن سماع و اجازت آن در بعض اوقات ہم با بعض اشخاص
ثابت است و اختلاف شیخ را ہم بدان اعتراف است **قولہ** فی زاد المعاد و لا تخصیص المکان الذی ابتدء فیہ بالوحی و لا الزمان الذی
من خص الامکنۃ و الازمنۃ من عندہ بعبادات لاجل ہذا و امثالہ کان من جنس اہل الکتاب الخ **اقول** قطع نظر از عدم اعتماد
اقوال ابن قیم کہ بر خلاف جمہور اہل سنت در کتب خود می آرد و لا اصحاب رسالہ بیان نماید کہ ایشان مستند خود شیخ ابن الحاج کہ قائل
تخصیص شرف شہر ربیع الاول است چہ اعتقاد دارند و از ائمہ دین می شمارند یا از جنس اہل کتاب چہ انکار ردہ ثانیاً فقہاء کرام
تصریح باستحسان تبرک بمواضع و مشاہد و مساجد و آثار و آیات آنحضرت صلعم فرمودہ اند و ادای عبادات الہیہ در خصوص امکنہ متبرکہ
موجب خصوصیت برکت نوشتہ اند و تحری صحابہ کرام و تابعین عظام در این باب ماثور است امام بخاری در صحیح خود آوردہ حدثنا ابن
ابی بکر المقدمی قال حدثنا فضیل بن سلیمان قال نا موسی ابن عقبۃ قال رأیت سالم بن عبد اللہ یتحری اماکن من الطریق فیصلی فیہا و یحدث ان
اباہ کان یصلی فیہا و انہ رأی النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم یصلی فی تلک الامکنۃ الحدیث و در کتب شیعہ اوردہ و کانت الصحابۃ رضی اللہ عنہم یتبعون
آثار رسول اللہ صلعم فکل مکان صلی فیہ یصلون فیہ حتی کان ابن عمر رضی اللہ عنہ لم یزل یتعاہد شجرۃ بالسقی قیل لہ فی ذلک فقال رأیتہ صلعم نزل تحتہا
فانا اتعاہدہا بالسقی لا ییبس الخ علامہ امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف آوردہ الوجہ الثانی فی بیان ما یستنبط منہ حدیث عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہ الاماکن
التی صلی فیہا النبی صلعم و ہو انہ یستحب التتبع لآثار النبی صلعم و التبرک بہا و لم یزل الناس یتبرکون بمواضع الصالحین الخ در صحیح مسلم مرویست
کہ گفت حضرت ابن مالک رضی اللہ عنہ اصابنی فی بصری بعض شیء فبعثت الی النبی صلعم انی احب ان تاتینی و تصلی لی فی منزلی فاتخذہ مصلی و
فی روایۃ فخط لی خطا امام نووی در شرح صحیح مسلم آوردہ ای اعلم لی علی موضع لاتخذہ مسجدا ای موضعا اجعل صلوتی فیہ متبرکا باثارک
و فی ہذا الحدیث انواع من العلم فمنہا التبرک باثار الصالحین الخ و بیانات تبرک باثار دیگر محبوبان حضرت حق سبحانہ شاہ عبد العزیز صاحب
در تفسیر عزیزی بذیل صراط الذین انعمت علیہم نوشتہ اند برکت در کلام و در انفاس و افعال و در مکانات ایشان و ہم صحبتان ایشان
و اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان ایشان می درپی ہا ہر سیگر دو الخ و ہم در تفسیر عزیزی است سوم آنکہ بعض مواضع متبرکہ مورد نعمت
و رحمت الہی گشتہ اند یا بعض خانہا قدیم اہل صلاح و تقوی خاصیتی پیدا کردہ اند کہ در آنجا احداث توبہ نمودن و دعا خواستن آنجا اثر
موجب سرعت قبول و خیرات نیک می باشد الخ و شاہ ولی اللہ دہلوی در ہمعات در بحث طہارت گفتہ اند و حقیقت طہارت نزد ہمت
در غسل و وضو بلکہ بسیار چیزہا در حکم وضو و غسل ہستند چنانکہ صدقہ دادن و فرشتگان و بزرگان را بخوبی یاد کردن کار یکہ نافع باشد بسیار یسیر
و ایشان بسبب دعا کنند بجا آوردن و رنش و یزدت را بہ نیت مستحسنہ نگاہ داشتن و در مواضع متبرکہ و مساجد معظمہ و مشاہد سلف صالح
معتکف شدن و لباس پاک و تمیز پوشیدن الخ و آنچہ در عبارت منقول ابن قیم استدلال باثر حضرت عمر رضی اللہ عنہ کردہ است جواب آنکہ علامہ عینی در

اہل بدعت قرار دادہ می نویسد اگر مراد از بدعت بدعت حسنہ است پس مرحبا و ہیچکس از فرق اسلامیہ تقسیم بدعت را مذموم نمی داند
و اگر مراد بدعت سیئہ است پس لا نسلم کہ ازین عبارت مفہوم شود چہ بسیار چیزہا در عہد سلف نبود مثل بنا و مدارس و رباطات و تدوین کتب
و علوم کہ خلف صالح پیدا کردہ اند و در طریقہ زہد و عبادات و مجاہدات و اشغال اختراع بسیار واقع شدہ و اصلا جای ملامت و
عتاب نیست قال اللہ تعالی و رہبانیۃ ابتدعوہا ما کتبناہا علیہم الا ابتغاء رضوان اللہ فما رعوہا حق رعایتہا الخ بالجملہ اگر تتبع نمودہ آید
شواہد کثیرہ در کلام مستندین صاحب رسالہ برای ابطال او عار از موجود ہستند و عبارت منقولہ رجوم الشیاطین بر تقدیر صحت نقل از ثقات
کہ مقام و نشان منقولہ امام غزالی ننوشتہ بسیار لا یقبول صاحب رسالہ ضرورت تصحیح نقل از احیاء العلوم وغیرہ و ثانیا بر تقدیر صحت
نقل از امام غزالی قطع نظر از مخالفت دیگر فقہا و محدثین اگر محمول بر ظاہر باشد صریح مناقض تصریحات امام غزالی است کہ در احیاء العلوم
و کیمیای سعادت جابجا در تغییر بدعت واقع است فافہم و لا تکن من المتعصبین **قولہ** معمول اصحاب و ائمہ عظام نبود الخ **اقول** علی الاطلاق
این دعا رعام بودن مخالف تحقیق محققین است علامہ خفاجی در شرح شفا فرمودہ اما القیام للعلماء و الصلحاء فمستحب و کان النبی
صلعم اذا جاء قام لہ الصحابۃ الخ و در مشکوۃ شریف است عن عائشۃ رضی قالت ما رأیت احدا کان اشبہ سمتا و ہدیا و دلا وفی روایۃ
حدیثا و کلاما برسول اللہ صلعم من فاطمۃ اذا کانت دخلت علیہ قام الیہا فاخذ بیدہا فقبلہا و اجلسہا فی مجلسہ و کان اذا دخل علیہا
قامت الیہ فاخذت بیدہ فقبلتہ و اجلستہ فی مجلسہا رواہ ابو داؤد و این تحقیق از حدیث حضرت انس رضی باطل نتوان نمود
کہ اولا نفی قیام دران مقید است بقید اذا راہ پس نفی مطلق قیام و یا نفی قیام وقت مجیء در قول حضرت انس رضی مصرح و منصوص
نیست و ثانیا قطع نظر از قید اذا راہ جملہ مذکورہ مہملہ است و مہملہ در قوت جزئیہ می باشد از ہمین جاست کہ حجۃ الاسلام مستند صاحب
رسالہ فرمودہ بل کان الصحابۃ لا یقومون لرسول اللہ صلعم فی بعض الاحوال کما رواہ انس رضی و لکن اذا لم یثبت فیہ نہی عام فلا نری
بہ باسا فی البلاد التی جرت العادۃ فیہا باکرام الداخل بالقیام الخ و ثالثا در بسیاری از احادیث و روایات کہ بحسب ظاہر نفی عام کردہ اند
مراد ازان صرف نفی التزام داشتہ اند و حق ہمین است کہ قیام در عہد آنحضرت صلعم بود البتہ عادت مستمرہ بدان نداشتند فی اللمعات
ان الحق ان القیام عند الدخول کان واقعا فی زمنہ و الکراہۃ انما کانت للتکلف و لم یکن معتادا الخ **قولہ** بلکہ مسنون نفس نفیس
بود الخ **اقول** باوجود ادعای تبحر علی الاطلاق ہیچ کلمہ جاہلانہ بر زبان آوردنی خہند کہ ائمہ محققین در احادیث شریفہ تحقیق و تطبیق
فرمودہ حکم جواز بلکہ ندب برای تکریم دینی دادہ اند اما لفظ کراہت پس در لمعات شرح مشکوۃ فرمودہ و ما جاء فی حدیث انس رضی
من کراہتہ صلعم قیام الصحابۃ لہ فانما ہی من جہۃ الاتحاد الموجب لرفع التکلف و الحشمۃ لا للنہی عنہ الخ و بر کسیکہ از علم حدیث خبر دارد
پوشیدہ نیست کہ مجرد کراہت آنحضرت مستلزم نہی و ممانعت بوجہ عام نیست و در مجمع البحار در شرح حدیث قیل انت سید قریش فقال السید
ہو اللہ الحدیث نوشتہ کانہ کرہ ان یحمد فی وجہہ و احب التواضع انتہی بر اہل اسلام مخفی نیست کہ اگرچہ حضرت سید المرسلین براہ تواضع و
رفع تکلف تکریم و مدح خود بلفظ سید و روبروی مبارک مکروہ داشتہ اند اما موجب ثواب بودنش شکی نیست بلکہ در کتب سیر تفصیلی برای اسمہ در بیان
کراہت آنحضرت بسیاری را نامور برکت را صرف بصحبت شفقت برای امت بخطاب در دین معتقد فرمودہ آند قاضی عیاض علیہ الرحمۃ در

شفا فرموده و من شفقته صلعم علی امته تخفیفه و تسهیله و کراهته اشیاء مخافة ان تفرض علیهم الخ و سیجی تفصیل مسئلة القیام منظم

قوله این فریق جهال الخ **اقول** معاذ اللہ این چه جهالت و نادانی است کہ در شان علماء دین مثل شیخ الاسلام امام الانام

برهان الدین حلبی وغیره کہ تصریح استحسان این تکریم فرموده هیچو کلمات وقاحت بر زبان آوردن نزعه شیطانی و کمال بی ایمانی است

قوله در شرعة الهیه الخ **اقول** قطع نظر از آنکه شهرت و اعتماد رساله مذکوره محل کلام و تحریف و خیانت شعار نجدیه لیام است و ترجیح

هیچو رسائل مجهوله بر سیرت حلبیه وغیرها اعتساف تمام است چون قیام مبحوث عنه فردی است از افراد اجلال و تکریم حضرت نبی کریم و رسول رحیم صلعم

کہ عموما و مطلقا مطلوب شرع شریف است و هیچگونه مزاحم کرامی امر محدود و شارع نیست و در امور منقوله محدوده شرعیه خللی از ان لازم

نیست و علماء دین استحسان فرموده از پیش هیچ حکم ممانعت و حرمت و ادخال در بدعت ضلالت ثبوت مزاحمت کمال جهالت است

و از مستندین صاحب رساله سابقا منقول گردیده است کہ نیست احتیاط در افترا بر اللہ تعالی با دعاء حکم حرمت و کراهت بلکہ احتیاط

در اباحت است کہ اصل شریعت است در اموریکه شارع از ان سکوت فرموده است و آنچه در عبارت منقوله از ابن حجر و شبراملسی شافعی

آورده بر تقدیر صحت نقول نیز هرگز موجب اقوال صریحه مختاره همان علماء ابن حجر وغیره از علماء دین دلالت بر کراهت هم ندارد

فضلا عن الحرمة و در مجمع البحار از ابن حجر وغیره آورده اما الصلوة علی النبی صلعم عند ذلک ای الطیب و نحوه فلا اصل له و مع ذلک

فلا کراهة فی ذلک عندنا الخ ملخصا **قوله** در بیان استبعادات مجوزین عمل مولد و قیام الخ **اقول** در تقریرات ایشان اهل سنت بحذف

بعض مقدمات و تغییر بعض کہ برای تیسیر جواب تحریفها بکار برده و معهذا همه اجوبه ایشان باطل بوده اند بدینجهت بسط تقاریر علماء دین در مقام

ضروری ندانسته صرف بر بیان اختلال اجوبه ایشان کفایت میکنم **قوله** حسن اجتماع مردم مثلا عموما ممنوع است الخ **اقول** برکت

و فضیلت اجتماع اهل اسلام از صلحاء و علماء و حفاظ به نیت خیر در اوقات متبرکه و نیک موثر بودنش در ایراث مقبولیت دعا

و عبادت و نزول برکات و انوار از مضامین آیات و احادیث آشکار است و مستندین صاحب رساله را بدان اقرار از انجمله شاه عبد العزیز

صاحب در تفسیر سوره قدر نوشته اند و بالجمله از مضمون این سوره معلوم میشود کہ عبادت و طاعت را ببرکت اوقات نیک و مکانات متبرکه

و حضور و اجتماع صالحان و ایجاب ثواب ایرات برکات و انوار مرتبه عظیم حاصل میشود الخ و اگر صاحب رساله بر تقدیر تسلی بیابد

و تصریح مورث بودن خصوص مجالس ذکر حضرت سید ابرار صلعم برای برکات و انوار از اکابر مستندین خود خواهد پس ببیند کہ

شاه ولی اللہ دهلوی در فیوض الحرمین نوشته کنت قبل ذلک بمکة المعظمة فی مولد النبی صلعم فی یوم ولادته والناس یصلون علیه صلعم

و یذکرون ارهاصاته التی ظهرت فی ولادته و مشاهده قبل بعثته فرایت انوارا سطعت دفعة واحدة فتاملت تلک الانوار فوجدتها

من قبل الملائکة الموکلین بامثال هذه المشاهد و بامثال هذه المجالس و رایت تخالط انوار الملائکة انوار الرحمة الخ **قوله** ضرورت

بقاء همه کیفیات اجزاء بعینها در مرکب الخ **اقول** این کلامیست بیگانه از عقل نمی فهمد کہ بقاء همه کیفیات اجزاء بعینها در مرکب

ضرور نباشد اما بلا اثبات عروض الخ و منافیات محظوره ادعا انتقال حکمیکه برای هر جزو من غیر شرط الانفراد ثابت باشد

بسوی قبح و از علت بسوی حرمت و از خیر و برکت بسوی شر و ضلالت البته محض لغو است صریحات علماء و مسدلل بدلایل شان است کہ در بسیار

نباشد و چون حسن ذکر رسول الله صلعم شرعا مقید بوجود یا عدم این قیود نیست و اگر از جانب شارع مخیر است خواه بدون این قیود
بعمل آرد خواه بلحاظ از دیاد قربات و جمع برکات این قیود هم همراه کند حاجت دلیل دیگر نیست ملا علی قاری در رساله فضائل
نصف شعبان بعد از انکه توی نبودن روایت دعا مخصوص نصف شعبان ذکر کرده می نویسند فلت یجوز العمل بالحدیث
الضعیف لاسیما وقد ثبت روایته عن اکابر الصحابة مطلقا فلا وجب لمنع المقید ابدا الخ **قوله** بر شق اول جایز است که حکم مطلق
در محل نزاع از ان قبیل باشد که مشروط بعدم این قیود مبطله باشد الخ **اقول** اولا حسب تصریح مستندین خصار رساله مدار
احکام شرع علم است بوجود وجود قیود بغیر علم ثانیا در رساله دعائیه مولفه مولوی خرم علی که از اکابر این طائفه بوده اند مرقوم است
اگر گوئی که دست برداشتن در دعا و مسح نمودن از احادیث قولیه و فعلیه البته ثابت است لیکن بر دعا عقب صلوة خمسه بهیئت کذائیه
چه دلیل گوئیم که چون ثابت شد که رفع الیدین از آداب دعا است وجالب اجابت است و موقت بوقتی و دون وقتی نیست پس حاجت دلیل
دیگر نمانده و اعمی از جانب شارع مخیر است الخ در اربعین گفته اما دست برداشتن برای دعا وقت تعزیت ظاهرا جواز است
زیرا که در حدیث شریف رفع یدین در دعا مطلق ثابت است پس به نیوقت هم مضائقه ندارد **قوله** در شق ثانی الی قوله و نیز گاهی
عمر کاتب بالفعل و زید کاتب بالفعل نباشد گفتن میتوانم که الانسان کاتب بالفعل و گفتن نمی توانم که زید کاتب بالفعل الخ
اقول قبل ازین طایفه اسماعیلیه در رساله مصباح الضحی این مغلطه باین عبارت آورده بودند مطلق دو قسم ہوتا ہے ایک
شئی من حیث العموم والوحدة الذهنیة اور دوسرا شئی من حیث ھو ھو اہل منطق قسم اول کو ساتھ الشئی المطلق از روی موضوع
قضیه طبعیه اور قسم ثانی کو ساتھ مطلق الشئی اور موضوع قضیه مہمله قد یا ئیہ کے تعبیر کرتے ہیں اور مبحوث عنہ اصولیون کا قسم
ثانی ہی اور حکم اوسکا یہہ ہی کہ متحقق ہوتا ہی ساتھ تحقیق ایک فرد کی پس مشروع ہونے اس قسم مطلق کے مشروع ہونا جمیع افراد
اوسکی کا لازم نہیں آتا ہی الخ و باوجودیکه در رساله تنبیه السفها لتایید الفقها تنبیه برین سفاهت نموده شد باز بهمان حرافت
پیش می نماید حالا باز باید شنید که مطلق مبحوث عنه را مطلق الشئی مبنی موضوع مہمله قرار دادن و بران متفرع نمودن که از مشروعیت این
مشروعیت جمیع افراد آن لازم نمی آید صرف از تحقیق حکم در یک فرد مع الانتفاء فی افراد اخر تحقق مطلق میتواند شد محض
سفاهت است چه مطلق مبحوث عنه اصولیین مقتضی اطلاق است در مسلم در بحث حمل مطلق بر مقید آورده قالوا اولا کما فی المنهاج
فی الحمل عمل بالدلیلین و در جوابش نوشته قلنا ممنوع فان العمل بالمطلق یقتضی الاطلاق الخ در حاشیه منهیه نوشته ای یقتضی الاجزاء
بای فرد کان بخلاف المقید وتحقق المطلق فیه لیس مقتضیا للانحصار فیه الا تری فی النسخ ایضا تحقق المطلق فی المقید مع
انه لیس بعمل للمطلق اتفاقا ۱۲ منه در تحریر و شرح آن آورده وقولهم انه جمع بین الدلیلین مغالطة قولهم لان العمل بالمقید عمل
به قلنا بل بالمطلق الکائن فی ضمن المقید من حیث هو کذلک ای فی ضمن المقید وهو المقید فقط ولیس العمل بالمطلق ذلک ای العمل
به فی ضمن مقید فقط بل العمل به ان یجری فی کل ما صدق علیه المطلق من المقیدات ومنشاء المغلطة ان المطلق باصطلاح الاصولیین
وهو اصطلاح المنطقیین الماهیة لا بشرط شی فظن ان المراد به هذا ههنا لکن ههنا لیس کذلک بل المراد به الفرد الشایع بشرط الاطلاق

اما ماهیة حتی کان متمکنا من ابای فروشناء الخ کاش طائفه اسماعیلیه محققات کتب اصول را میدیدند و میفهمیدند که مبحوث عنه
الاصولیین مطلق بان معنی که ایشان قرار میدهند نیست و تحقق حکم در یک فرد مع الاستغناء عن افراد اخری برای تحقق حکم مطلق مبحوث
عنه هرگز کفایت نمیکند از مفاد ایشان ظاهر است که در مذهب حنفیه مطلق را محمول بر مقید نمیکنند مگر وقتیکه از شارع هر دو در یک امر وارد
باشند چنانکه در کفاره یمین قرارت عامه قرار مطلق است یعنی فصیام ثلثة ایام و قرارت حضرت ابن مسعود مقید بتتابع است
یعنی متتابعات آن حکم بسبب وجوب عمل بر فرد و قید خاص مقید قرار می‌یابد و اطلاق زایل میگردد و هم ازان ظاهر است که در مسئله
زکوة قول آنحضرت صلعم فی خمس من الابل شاة مطلق بود مگر هرگاه در دیگر احادیث شریفه نفی زکوة ابل غیر سائمه فرموده اند
اطلاق منسوخ گردیده فقط پس اگر مشروعیت مطلق مبحوث عنه را مشروعیت جمیع افراد آن لازم نمی‌بود و صرف تحقق در یک
فرد فقط برای تحقق مطلق کفایت می‌نمود منسوخ و زایل گردیدن مطلق و اطلاق آن چه معنی داشت اسماعیلیه را لازم است که
از کتب معتبره اصول حنفیه ثابت کنند که مذهب جمله اصولیین همان است که در رساله مصباح الدجی وغیره نسبت کرده اند لا اقل
بودنش مذهب مختار جمهور اصولیین حنفیه باثبات رسانند **قوله** بالجمله ضرورت است برای استحسان مقید دلیلی علاوه از دلیل استحسان
مطلق الخ **اقول** قطع نظر از مقوله مولوی خرم علی که سابقا نقل شده برای هدایت عامه ناظرین حیری مختصر از کلام مولانا طائفه
منقول میشود در رساله بدعت مینویسد باید دانست وقتیکه اشیاء متعدده در یک مفهوم عام مندرج باشند مثل اندراج مسلم و کافر
در مفهوم انسان پس حکم شرعی بدو طریق بان متعلق میگردد اول آنکه بهر یک ازان اشیا بخصوصه حکمی علاحده متعلق گردد و مطلق
هیچ حکمی از احکام شرعیه متعلق نباشد مثلا گوشت گوسفند حلال است و گوشت خنزیر حرام و مطلق گوشت را نه حرام توان گفت
نه حلال و در باب فتوی هرگز مفتی را نمیرسد که بر مطلق مذکور حکمی جاری نماید و طریق ثانی آنکه مطلق بالنظر الی ذاته حکمی از احکام
شرعیه متعلق گردد پس مطلق بنظر ذات خود در جمیع خصوصیات همان حکم را اقتضا نماید گو در بعض افراد بسبب عارض خارجیه
حکم مطلق مختلف میگردد مثلا گوشت خنزیر حرام است اگرچه در وقت مخمصه مباح گردد و مطلق تلاوت قرآن عبادت است اگرچه در صورت
جنابت حرام میگردد و در باب مناظره در تحقیق حکم صورت خاصه کسیکه دعوی جریان حکم مطلق در صورت خاصه مبحوث عنها نماید
همانست متمسک باصل که در اثبات دعوی خود حاجت بدلیلی ندارد و دلیل او همان حکم مطلق است و بس الخ ملخصا اگرچه ثبوت
اصل مراسم مولانا طائفه درینمقام محل کلام و تقریب اصل بیانش ناتمام لیکن برای دهن دوز این اسماعیلیه کافی و وافی است زیراکه
برای صحت و صدق حکم مطلق جواز جریانش در هر فرد ضروری نداستن مثال صدق الانسان کاتب بالفعل با وجود عدم صدق زید
کاتب بالفعل ربطی جمله درین بحث برای اثبات ادعا درین مدعا برای مقید دلیلی علاوه از دلیل مطلق خواهش بیتهاست مولانا طائفه با طلب
است و مردود پس فرض کن رسول الله صلعم که احسن عبادات است اگر همراه آن قیود اختراع اهل اسلام در صوت ایشان و تلاوت قرأت
وحیح و دیگر قیود باب داعیان متبرکه صرف برای برکت نه بطور رکنیت و شرطیت ملحوظ داشته آید با وجود عدم اثبات حرمت این امور از حضرت
شارع چگونه حسن نگردد و بانو استحسان و برکت بطرف حرمت و ضلالت انتقال خواهد نمود حیف که این بیچارگان بسابل مقتدایان

خود را ہم دیدن و فہمیدن نمی توانند باوجودیکہ اینہا را ہمچو صحایف آسمانی میدانند معہذا بی باکانہ ہرچہ در دل می آید بر زبان
می رانند خواہ مخواہ بر ائمہ دین و علماء کاملین تہمت جہالت و ضلالت لازم میگردانند **قوله** قال ابن نجیم فی البحر ان ذکر الله الخ
اقول در ہمین مقام حال تحریف صاحب رسالہ باید دید کہ چگونہ بحذف اول و آخر بر مطلب خود استدلال میکند تفصیلش آنکہ در بحث تکبیر
عید الفطر کہ مابین حضرت امام اعظم و صاحبین رحمہم الله تعالی اختلاف است و آن اختلاف بدو طور مروی است اول آنکہ اختلاف
در اصل تکبیر عید الفطر نیست بلکہ در جہر و اسرار آن است یعنی صاحبین مثل عید اضحی در عید فطر ہم جہر تکبیر را مسنون میفرمایند
و امام صاحب بران اسرار را سنت و جہر را بدعت میدانند روایت دوم آنکہ اختلاف در اصل تکبیر برای عید الفطر است یعنی صاحبین
برای عید فطر تکبیر را مسنون میفرمایند و امام صاحب نفی ثبوت اصل تکبیر برای عید الفطر از سنت میفرمایند علامہ ابن ہمام روایت اولی را
ترجیح دادہ و در بیان تضعیف روایت ثانیہ گفتہ کہ مجرد ذکر الله در ہیچ وقت منفی نیست پس امام صاحب چگونہ نفی آن میفرمودند پس
اختلاف در اصل تکبیر معنی ندارد و صاحب بحر روایت ثانیہ را ترجیح میدہد یعنی کہ اختلاف در مسنونیت و مشروعیت اصل تکبیر است برای
عید الفطر و از اعتراض امام ابن ہمام جواب میدہد حاصل جوابش آنکہ ذکر الله اگرچہ ہیچ وقت ممنوع نیست لیکن کلام در حکم خصوص
مسنونیت و مشروعیت بقصد عید الفطر است کہ البتہ برای این حکم خصوص این وقت مخصوص از شارع ضروریست پس باید دید کہ از کلام
صاحب بحر مذہب اسماعیلیہ کجا ثابت گردید حالانکہ در ہمان بحر و دیگر تالیفات صاحب بحر بر بسیاری از بدعات حسنہ باوجود عدم سنیت
آن بخصوصہا حکم استحباب و استحسان و جواز میکند بلکہ در خصوص ہمین مسئلہ از ہمان صاحب بحر در درمختار منقول است اما العوام فلا یمنعون
من تکبیر و لا التنفل اصلا لقلۃ رغبتہم فی الخیرات بحر الخ **قوله** شرح العمدۃ الخ **اقول** قطع نظر از موجود نبودن شرح عمدہ حال عبارت
منقولہ آنکہ اولا مدار کلام منقول بر ابطال عدم اعتبار دلیل اصل عام و اندراج تحت عمومات مندوبات شرعیہ است و ظاہر کہ این قول
بر تقدیر صحت فہم صاحب رسالہ و صحت نقلش صریح متناقض است و دیگر اقوال منقولہ صاحب رسالہ کہ خود از علامہ ابن حجر وغیرہ آوردہ است
و ثانیاً صحابہ کرام و دیگر ائمہ عظام بر بسیاری از امور باوجود اطلاق بدعت و اقرار محدث بودن بجہت اندراج تحت عمومات شریعت
و عدم مزاحمت بکتاب و سنت حکم استحسان و استحباب فرمودہ اند چنانکہ صاحب عبارت منقولہ را بدعت گفتن حضرت ابن عمر
صلوۃ ضحی را معلوم گردیدہ در استحسان و بنا این امر مخصوص کہ حسب علم و اقرار آنجناب بدعت بودہ است بنظر صاحب عبارت
در ہیچ کلام نمی گفت کہ بموجب آن طعن و ملام تا صحابہ کرام رفتہ و ثالثاً مقتدای اسحاقیہ در اربعین و غیرہ تالیفات خود در بسیاری
از مسائل مخصوصہ بلحاظ اندراج تحت دلیل عام در اوقات مخصوصہ برای افعال معینہ بنیت خیر حکم اباحت و جواز بلکہ استحباب و استحسان
دادہ است از آنجملہ در مسئلہ پانزدہم کہ سائل گفتہ رسم است کہ در شادی پسر یا دختر زنان ناہمال کہ از قسم نقد و پارچہ و زیور ہمراہ
آوردہ میدہند این طور در شرع جائز است یا نہ در جواب نوشتہ این چنین افعال موافق قواعد اصول شریعت جائز است الخ و ہم
در اربعین و اوان مردمان برادر چیزی طعام را وقت پوشانیدن لباس نوشہ درست نوشتہ الی غیر ذلک من المسائل الکثیرۃ و در اینجا
خصوص شریف روز ولادت را علماء محققین بدلیل خاص ہم ثابت فرمودہ اند تا آنکہ ابن حاجی صاحب مدخل ...

تفضیلت و شرف خصوص ایام ولادت و سزاواری زیادت عبادت و خیرات در خصوص آن ایام پس اجماع اہل اسلام برای
استماع اذکار حضرت خیر الانام صلعم در خصوص این ایام صرف لحاظ شرف و فضیلت و نیت خیر و برکت چگونه از بدعات ممنوع و حرام
خواہد گردید **قولہ** حسن معمولات اہل حرمین الخ **اقول** مولوی حاجی رفیع الدین خان نقشبندی مرادآبادی که رساله مکاتیب شاه عبد العزیز
صاحب دہلوی علیہما الرحمۃ جمع فرموده اند دران رساله در مکتوبی احکام فرق ضاله و تمیز حق از باطل مرقوم است و در تحقیق آن
تفصیل آن اینست که علم محیط نبوی این تفرق و تشعب را معلوم فرموده برای دفع این عذر قاعده نشان داده که مسلمان آن قاعده را
بادنی توجه عقل بدون شنیدن حدیث و رمی باید و آن اینست که در مخرج و منشاء آن نظر نماید هر مذهبی که در آن جا رائج
باشد اورا اقرب الی الحق داند بلکه فرض ساختن حج خانه کعبه معظمه را زاد الله تعالی شرفا یکی از اسباب این هم است تا مسلمانان
دور دست از طریق حق و جاده مستقیم غافل نمانند و در احادیث شریفه فضائل حرمین شریفین نظر امعان باید فرمود که این معنی
کالشمس ظاهر میشود الخ و همچنان شاه ولی الله دہلوی در مصفا شرح موطا در استدلالات خود جا بجا تصریح نموده اند که عمل
اہل حرمین برای اخذ احق است بالاتباع و از تسلط لشکر یزید و حجاج و استیلاء ظلم یزید تغیر ہم در بعض اوقات بر حرمین شریفین
در قابل قبول نبودن عمل اهل الله افعال جمهور ایشان لازم نمی آید که مستحسنات مروجه مولد ائمه دین از فقہا و محدثین مذہب اہلسنت
که از مشهورین و معتمدین بلدین طیبین باشند نیز قابل قبول نباشند حالا باید دید که از اکابر علماء اعلام و ائمه کرام حرمین طیبین
استحسان و ترویج امری که از فعل آن در ایمان خلل آید و تشنیع بر اعمال ضلالت در آن بلدین طیبین تجویز نماید قرنا بعد قرن این علماء
صلحا را البته نزد اہل اسلام موجب احادیث شریفه مستبعد است گو نزد اسماعیلیه مستبعد نباشد چه اسماعیلیه صراحة اقرار آن میکنند
چنانچه یکی از ایشان در رساله مسمی به ... گفته ۞ کفر کعبہ سے ... اب کی بار **قولہ** تجویز علمای اہلسنت امر شنیع را چه
محل استبعاد است الخ **اقول** اولا تجویز علمای اہلسنت امری را که مثل شرک خلل انداز اصل ایمان باشد چنانکه مذہب
اسماعیلیه است چگونه محل استبعاد نباشد چه برین تقدیر اطلاق علماء اسلام هم محل کلام است چه جای ذکر علمای اہلسنت و ثانیاً
کلام در مجرد تجویز کسی عالمی از علمای اہل سنت بطور سهو و خطا نیست کلام درین است که امری را که ائمه دین و علمای مشهورین معتمدین
اہلسنت که علم و عدالت و تقوی شان اظهر من الشمس است و عامه لاحقین حتی که اسماعیلیه هم بجا آورده موافقه مذاق خویش با آنحضرات
استناد میکنند از صدہا سال در اکثر بلاد اسلام مستحسن دانسته بعمل آورده باشند باتباع چندی منکرین که سر بمخالفت در بعض
اعصار بر آورده باشند موجب ضلالت و تشنیع و نسبت برآنحضرات تهمت تجویز ضلالت شنیعه بدگردانیدن و نوبت به تفسیق و تضلیل
رسانیدن امری است از انصاف و دین بعید و تجویزیست خلاف عقل سدید **قولہ** رفتن احدی از علمای حنفیه سابقین الخ **اقول**
اولا که از مطالعه کشف الظنون وغیره کتب متداوله ظاهر و باهر است که بسیاری از ائمه حنفیه که از ملا علی قاری و شیخ عبد الحق محدث
دہلوی سابق بوده اند درین خصوص رسائل مستقله تالیف فرموده اند و قطع نظر ازینهمه کافی است برای اظهار جهل صاحب رساله
اسنیه و مجمع البحار مذکور که شیخ عبد الحق محدث دہلوی از ان در کتب خود نقل ها آورده حتی صاحب رساله هم درین رساله بآن استشهاد میکند

عبارت ادایش اینست تم بحمد اللہ وتیسیرہ الثلث الاخیر من مجمع بحار الانوار فی غرائب التنزیل ولطائف الاخبار فی اللیلۃ الثانیۃ عشر من شہر السرور والبہجۃ مظہر الانوار والرحمۃ شہر ربیع الاول فانہ شہر امرنا باظہار الحبور فیہ کل عام الی آخرہ وثانیاً بالفرض که صاحب رساله را فقیر احدی از علماء حنفیه جانب تجویز این عمل معلوم نگردیده و قول شیخ علی قاری و محدث دہلوی و من بعدہا معرض قبول نرسیده تا برین تقدیر برای اثبات ترجیح حکم ضلالت و مخالفت و حرمت لازم بوده که از اقوال مشهوره مستنده حنفیه سابقین حکم بدلل حرمت و مخالفت نقل میکرد و نقل قول چندی از جاہل متاخرین و اہم از کتب غیر مستنده و غیر مشهوره بر تقدیر صحت نقل ہم بکو نمیفید و جوب اتباع آن شده بهر یکه بموجبش بر صدہا اہل اسلام حکم ضلالت نموده آید بر اہل انصاف مخفی نیست که قبول همچو قول شاذ و مجهول در آوردنش بمقابله ملا علی قاری و غیره ترجیح بلا مرجح بلکه ترجیح مرجوح است **قوله** شیخ علی قاری و شیخ عبد الحق دہلوی الی قوله در تحقیق الہجر فی المیلاد و بقطع شبہات اہل الفساد دیده و قول ایشان پیدا الخ **اقول** اولاً وجود این رساله و ثانیاً مستند بودنش بعد آنکه ذکر و حواله و استنادش با قوال علماء اعلام موجود باشد محل کلام است و ثالثاً وجه ترجیحش بر تقدیر وجود و صحت نقلش تحقیقات ملا علی قاری و محدث دہلوی و غیرہما بوجهیکه از و آن انحضرات علماء احبار را از اہل ضلالت و فساد اعتقاد نموده آید مفقود است پس ذکر این رد خود مردود است **قوله** بسیار امور اند که حنفیه قائل حرمت آنها اند و اہل مذاهب دیگر الخ **اقول** در صورتیکه اختلاف مذاهب جمهور اہلسنت و جماعت باشد که از مجتهدین حنفیه مخالفت امری دارد و دیگر مجتهدین جواز آن امر ثابت است تشنیع بران بطور قطعیت فسق و ضلالت و حرم و عصیان ہم روا نیست فضلا عن تکفیر و تضلیل الایمان قال اللہ الامام النووی فی شرح صحیح المسلم ثم العلماء انما ینکرون ما اجمع علیہ اما المختلف فیه فلا انکار فیه لان علی احد المذهبین کل مجتهد مصیب وهذا هو المختار عند کثیر من المحققین وعلی المذهب الآخر المصیب واحد والمخطی غیر متعین لنا والاثم مرفوع عنه ولکن ان ندبه علی جهة النصیحة الی الخروج من الخلاف فهو حسن مندوب برفق الخ ملخصاً و ہمدران بیان تغییر تعصب امر اختلافی را نوشته والراجح انه لا یغیر لما ذکرناه ولم یزل الخلاف فی الفروع بین الصحابة والتابعین فمن بعدهم رضی اللہ عنهم لا ینکر محتسب ولا غیره الخ ملخصاً **قوله** استخفاف از امر محدث است الخ **اقول** هر امر محدث مبغوضیت امر محدث اگر بلحاظ مزاحمت و منازعت و مخالفت کتاب و سنت است پس قیام اکرام و راوی اصل شمردن قول فاسد داد الاحکم مبغوضیت لازم کردن اہل اسلام را بجهت ادای یک فرد اجلال و ادب و اکرام حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام ضال و بدمذهب بلکه مثل مشرک قرار دادن چنانکه مذهب ایشانست اینها هرگز ثابت نمیتوانند شد در مرقاة در شرح حدیث شریف من احدث فی امرنا ما لیس منه فیه اشارة الی ان احداث ما لا ینازع الکتاب والسنة کما سنقرره بعد لیس بمذموم الخ ملخصاً **قوله** الا لازم آید که استحکام از سجده تعظیم الخ **اقول** این هم قیاس شیطانی است نمیدانند که سجده غیر خدا جمهور ائمه علماء کرام باستدلال احادیث کثیره صحیحه سجده و ممانعت خصوصیت آن علی الاطلاق نفی ثبوت جوازش اند دیگر احادیث ممنوع نوشته اند بخلاف این قیام که هیچ حدیث صحیح یا ضعیف یا قول صحابه یا مجتهدین در کراهت و ممانعت و حرمت خصوص آن وارد نیست اما قیام برای تعظیم و اخلاق

احترام قادم پس جمهور علماء اعلام بعد تحقیق و تطبیق تمام در احادیث حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام جائز بلکه مستحب و مستحسن
فرموده اند امام نووی در شرح صحیح مسلم بذیل حدیث قوموا الی سیدکم فرموده فیه اکرام اهل الفضل بتلقیهم بالقیام لهم اذا
اقبلوا هکذا احتج به جماهیر العلماء لاستحباب القیام قال القاضی ولیس هذا من القیام المنهی عنه انما ذلک فیمن یقومون علیه وهو
جالس ویمثلون قیاما طول جلوسه قلت القیام للقادم من اهل الفضل مستحب وقد جاء فیه احادیث ولم یصح فی النهی عنه شیء صریح وقد
جمعت کل ذلک مع کلام العلماء علیه فی جزء واجبت فیه عما توهم النهی عنه الخ واگر اسماعیلیه از جمهور علماء اعلام سروکاری نیست
تا ببینند که مقتدایان این طائفه چه نوشته اند قطب اسماعیلیه در مظاهر حق گفته وقت تلاوت کی تعظیم کسیکی نکری مگر عالم باعمل اور
استاد و والدین کی لیئ تعظیم وقیام جائز ہے الخ وعلاوه برین اگر قول بعض که بر خلاف جمهور بکراهت قیام خاص جهت تعظیم
قادم روبروی آن رفته اند تسلیم کرده آید تاهم از ان قول ممانعت این قیام لازم نیست چنانکه مدح کسی روبروی آن ناپسندیده است
و در غیر این صورت حرام و مکروه نگردیده است **قوله** اما باب ثانی پس در تعصبات رساله اشباع الکلام است الخ **اقول** تطویل والمناسب
این باب از چهار انواع است اول الفاظ سب و شتم و تجهیل و تضلیل و طعن علام در حق علماء کرام وائمهٔ اعلام دوم مواخذه با غلاط
کتابت و اعتراض بر عبارت و در اکثر مقام سوم اعاده مطالب سابقه مخصوص برای تطویل کلام چهارم جرح مقال اشباع و نقل عبارات
بی فهم اصل مرام امر اول و ثانی خود سخیف است و قبیح عند کل ذی عقل صحیح حال امر ثالث از ما سبق ظاهر گردید حالا لابد بقدر ضرورت
آنچه متعلق بامر رابع است باید شنید **قوله** این کلام ناشی است از عدم وقوف الخ **اقول** اگرچه طائفهٔ اسماعیلیه در باب بدعت ثنائیه
و قرار نیست اما مخفی نخواهد بود که اصل نزاع عامهٔ طائفه با اهلسنت در تقسیم و عدم تقسیم همان معنی بوده است که مستندین صاحب رساله اشباع
اعظم من امام نووی و ملا علی قاری و حافظ سیوطی وغیرهم از معنی شرعی نوشته اند و ما بیک اکثر اسماعیلیه بنا بر دلایل و شواهد
پیش کرده اند و سکینند قطع نظر از عدم صحت نفس الامری آنها بحسب ظاهر هم منطبق بر همین دعوی اعنی عدم تقسیم بدعت بمعنی مذکور
می توانند شد و الا تقریب هم تمام نمی توانند شد برین تقدیر مرام صاحب اشباع الکلام بخوبی تمام ثابت گردیده اما آنچه صاحب رساله
بنظر حمیت جاهلیت اصطلاحی دیگر از چند علماء کرام نقل کرده هیچگونه مضرتی بصاحب اشباع الکلام و منفعتی بطائفه لئیام نمی بخشد غایة الامر
آنکه عرف علماء شریعت در آن مختلف باشد و بصحیح تر لازم نمی آید که بدعت شرعیه بحسب عرف آخر منقسم نباشد چونکه صاحب رساله خود اقرار
داده که نزاع درین امر نزاع لفظی است و بس پس ما را درین مقام حاجت تطویل کلام نیست **قوله** فیروزآبادی در قاموس که کتاب لغت است
حاصل این معنی را در معنی بدعت ذکر کرده است الخ **اقول** از ذکر نمودن فیروزآبادی دران کتاب لازم نیست که برین اطلاق معنی
شرعی صحیح نباشد همان فیروزآبادی در همان کتاب لغت نوشته والصلوة الدعاء والرحمة والاستغفار وحسن الثناء من الله عزوجل
علی رسول الله صلعم وعبادة فیها رکوع وسجود الخ **قوله** پس نزاع در آن بنا بر اصطلاح عرف دیگر که نزاع لفظی است الخ **اقول** قطع
نظر از آنکه نزاع حقیقی طائفه اسماعیلیه با جمهور اهلسنت در تقسیم همان معنی است که صاحب اشباع تحریر نموده است مال سرگردانی صاحب
رساله باید دید بر تقدیر یکه تقسیم بدعت باین معنی تسلیم نموده و نزاع ما بین نزاع لفظی تعبیر کرده اکثر دلایل او که در رد بدعه

بر یا وشد ند چه مجرد عدم فعل بلکه عدم نقل از آنحضرت صلعم که دران مذکورست حسب قول صاحب رساله هم دلیل ضلالت شدن
نمی تواند **قوله** حدیث من سن سنة حسنة را مخصص آن زعم نمودن باطل است الخ **اقول** ابطال اقوال مستندین
محققین حنفیه از اجله علما مشهورین از جملهٔ عقل و انصاف عاطل است ملا علی قاری در شرح شفا نوشته کل بدعة ضلالة خص منها البدعة
الحسنة بحدیث من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها ومنه قول عمر نعمت البدعة هذه الخ و در مجمع البحار گفته کل بدعة
ضلالة خص منه ما هو واجب کنظم ادلة المتکلمین وسنة کتصنیف کتب العلم وبناء المدارس والتراویح الخ **قوله** سن در این حدیث
بمعنی احیی و روح است انه بمعنی احدث وابتدع یقال سن السکین اذا احده وصقله کذا فی القاموس الخ **اقول** اکابرین از مستندین حنفیه
رساله و شارح این حدیث تصریح فرموده اند که سن بمعنی اتی بطریقة است و شامل است احداث طریقه خیر و احداث طریقه شر را
یقال سن الشیء صوره و سن الطریقة سارها کذا فی القاموس و در مجمع البحار گفته من سن سنة حسنة ای اتی بطریقة مرضیة یقتدی بها و
همدر انست سواء فیه تعلیم علم او عبادة او ادب سواء کان فی ذلک الهدی والضلال هو الذی ابتدء او کان مسبوقا الیه الخ شیخ محدث
دهلوی علیه الرحمة در اشعة اللمعات فرموده من سن فی الاسلام سنة حسنة کسیکه بنهاد و پیدا کرد در دین مسلمانی راه و روش نیک را
در مردم الحدیث و همدر انست من سن فی الاسلام سنة سیئة کسیکه بنهاد و پیدا کرد در دین مسلمانی راه و روش بد را الخ و بودن سن
بمعنی روح منافی شمول این حدیث مر مستحسنات ائمهٔ دین و مستحدثات صحابه و دیگر صالحین نیست که در احداث طریقه خیر هم ترویج
امر خیر است **قوله** ای این تخصیص نیست الخ **اقول** علماء اعلام وجوه متعدده ذکر فرموده اند از انجمله احتراز فرمودن حضرت
صلعم است و در دیگر احادیث شریفه از مذمت بدعت حسنه محدث دهلوی بذیل حدیث من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله
ورسوله کان علیه من الاثم مثل آثام من عمل بها نوشته بخلاف بدعت حسنه که در وی مصلحت دین و تقویت و ترویج آن باشد
در مجمع البحار بذیل بدعة ضلالة نوشته هو احتراز من البدعة الحسنة الخ قطب [illegible] علیه در مظاهر حق بذیل حدیث من احدث
فی امرنا ما لیس منه نوشته او لفظ ما لیس منه اشاره هی اسکی طرف که نکالنا اوس چیز کا که مخالف کتاب و سنت کی هو
برا نهین هی الخ **قوله** بدون فهم اینکه مراد حاملین بدعت الخ **اقول** با وجود فهم اینکه عامه طایفه اسماعیلیه عدم نقل از آنحضرت
صلعم را قطع نظر از لزوم مزاحمت و عدم مزاحمت با وجود عدم تصریح مجتهدین هر جا دلیل حکم ضلالت بودن اعتقاد دارند
و مادر لیست سنت آنحضرت صلعم را شرها [illegible] نقص میدانند و زیادت بر سنت را مستلزم نسخ میگردانند باز شک کردن در ین
امر که مراد ایشان نیست یا آن و پرده پوشی طایفه خود بعض علماء سابقین فرموده اند بطور مغالطه ذکر کردن از اهل عقل
و حیا بغایت بعید است از همین مقام ظاهر است که آنچه در چند ورق در مستندات رساله اشباع الکلام کلام کرده در ان تسلیم
است بضلالت و جهالت عامه طایفه اسماعیلیه خود بلکه تنقیح اکثر استدلالات خود هم کندن است که حاجت شرح و تطویل
ندارد **قوله** بعض از ایشان قایل بخیریت جماعت قایل [illegible] اد و راز صواب بعید اند بوده اند الخ **اقول** با وجود دریافت اینکه
صاحب اشباع در باب مجمل بودن قول حضرت عمر مشعر بر معنی شرعی و عدم صحت حمل بر معنی لغوی مصر است و مبتنی بر تحقیقات امام نووی و غیره

است نوشتن این فقره چه قدر دور از صواب افتاده است که حسب قول صاحب رساله هم کسی از علما قول حضرت امیر المومنین رضی الله عنه را بدان معنی که
کرد امام نووی هم غیر نوشته اند حمل ننموده قایل آنچه که صاحب رساله ابداع احداث و ایراد از بدعة نبوده است **قوله** نعم بر بدعة مع امور دنیا
که در زمان حضرت و صحابه نبوده اند و دلیل شرعی بر حسن آنها قائم نیست حاجت دلیل نیست الخ **اقول** قطع نظر از آنکه
حال تلبیسات صاحب رساله از ماسبق بخوبی واضح شده درین مقام باید دید که چگونه از مذهب مختار کبرای طایفه خویش تبدیل میکنند
حالانکه کبرای او جابجا پیش میکنند که اصل در اشیا بموجب شرع شریف حرمت است و اباحت ثابت نمیشود مگر بقول و فعل آنحضرت
صلعم و درین باب برای مغالطه عوام بعض عبارت مبهم مجمله متعلقه قبل بعثت بی تحقیق اصل مسئله پیش میکنند بی اقامت دلیل تحریم
صرف بجهت عدم نقل از آنحضرت صلعم در بسیاری از امور دنیاویه حکم حرمت و ضلالت لازم میکنند **قوله** درین ثبوت هیچ نزاع نیست الخ **اقول**
اولا عامه طایفه را درین امر یعنی تقسیم امور دینی که بعد آنحضرت صلعم پیدا شود و سنت نباشد بسوی بدعت حسنه و سیئه نزاع است چه ایشان امری را
که سنت آنحضرت صلعم نباشد بدعت گفته بران حکم ضلالت لازم میکنند و بعض عبارات بی فهم مطالب برای اثبات اینکه عدم نقل از آنحضرت
صلعم دلیل ضلالت است بطور دلیل می آرند و تجویز هیچ امر را تجویز تشریع بعد آنحضرت صلعم میشمارند و ثانیا آنکه قطع نظر از عقیده دیگر اصحاب
اگر فی الواقع صاحب رساله را در ثبوت تقسیم بدعت در امور دینیه که بعد آنحضرت صلعم حادث شده باشد بموجب تصریحات اکابر علما و مذاهب
اربعه حسب اقرار اینجا نزاع نیست پس چرا در مقدمه و غیرها در پی جمع هر رطب و یابس افتاده و عدم نقل از آنحضرت صلعم دلیل ضلالت و مخالفت
قرار داده گو در اطلاق لفظ معنی شرعی نزاع لفظی داشته باشد **قوله** آنچه از دلایل شرعیه ثابت نیست مخالفت انها است الخ
اقول مراد از عدم ثبوت اگر عدم نقل آن بخصوصه از شارع است چنانکه مذهب عامه طایفه اسماعیلیه که غیر منقول از سنت را بدعت
از احماد اند سنت میگویند پس باطل است چه عدم نقل بلکه نقل عدم اعنی نکردن شارع امری را مستلزم مخالفت آن امر بشرع نیست در شرح
مقاصد طعن روافض بر حضرت امیر المومنین صدیق اکبر رضی الله عنه نقل نموده و منها انه خالف رسول الله صلعم فی الاستخلاف حیث جعل عمر رضی الله عنه
خلیفة له والرسول صلعم مع انه اعرف بالمصالح والمفاسد واوفر شفقة علی الامة لم یستخلف احدا الی قوله فاستخلافه مخالفة للرسول
علیه السلام وترک لاتباعه الخ در اجوبه آن نوشته ولا نسلم ان مجرد فعل مالم یفعله النبی صلعم مخالفة له وترک لاتباعه وانما یکون ذلک اذا
ما نهی عنه او ترک ما امر به الخ و در تحفه اثنا عشریه گفته سوم آنکه نکردن استخلاف چیزی دیگر است و منع فرمودن از آن چیزی دیگر است
مخالفت وقتی میشد که منع از استخلاف پیغمبر میبود و ابو بکر رضی الله عنه استخلاف میکرد نه آنکه پیغمبر صلعم استخلاف نکرد و ابو بکر رضی الله عنه کرد الخ و اگر مراد
از عدم ثبوت بدلایل شرعیه خروج از عمومات مندوبات شارع و فراحت امور دینیه است چنانچه و تجمیع [illegible] و تقسیم بدعت
بسوی حسنه و سیئه گفته اند من الاول ما کان تحت عموم ما ندب الشارع الیه من الثانی ما کان بخلاف ذلک لکن منصوص بر مصنفات
علما کرام و اولیاء عظام حکم مخالفت سنت و عدم ثبوت از شریعت دادن محض جهالت است **قوله** هیچ کذب که از تصریحات اکابر
علما و مذاهب اربعه الخ **اقول** اولا هرگاه در قول سابق ثبوت تقسیم امور دینی که بعد آنحضرت صلعم پیدا شود بطرف بدعت حسنه و سیئه
بلا نزاع اقرار نموده است پس لا بد کلیه کل بدعة ضلالة بنا بران معنی حسب تحقیق شان مخصوص به هر بدعت سیئه گردیده گو بمعنی دیگر

نباشد که این نزاع لفظی است بر بنا ر آن حکم تکذیب جاری ساختن حماقت است و ثانیا صاحب رساله خبر ندارد که در رساله صدیق حسن
هم اقرار است باینکه علما تا هزاره دوم بر تقسیم بدعت و مخصوص بودن کلیه کل ضلالت به بدعت سیئه یکی بعد از دیگری رفته اند و ثالثا قطع نظر
از اقرار سابق صاحب رساله و اقرار صدیق حسن حسب اقرار حال هم تصور کذب بدین مقام سفاهت است چه بعد فرض اینکه جز امام نووی و ملا علی
قاری وغیره کسی مخصوص بودن آن بیان نکرده باشد اگر امام نووی وغیره را از اکابر علما ر مذاهب اربعه بلکه معاذ الله از علما ر اسلام نشمیده اند
چنانکه از بیان فاسدش می تراود تا البته اگر حکم اشباع را هم کاذب قرار دهد عجب نیست **قوله** دعوی ثبوت این مدعا بمقتضا عموم
کلمه من الخ **اقول** بر تقدیر تسلیم تصریحات اکابر علماء مذاهب اربعه که در تقسیم بطرف بدعت حسنه و سیئه فرموده اند بلا تامل بموجب حدیث
شریف من سن سنة حسنة حکم استحسان امور غیر مزاحمه سنت غیر محصور در قرون ثلثه خواهد بود نه مقصور و محدود و برای اسکات
مخالفین جواب ماته مسایل اسحاقیه بس درست موجود سوال چگاه هم بدعت حسنه محدود است بوقت من الاوقات یا غیر محدود الی یوم
القیامة جواب غیر محدود است عند القائل بتقسیمها بحدیث من سن سنة حسنة الخ سخت حیرانم که این سفها را چه بلا گرفته است که قطع نظر
از عدم مطالعه کتب مبینه اکابر دین رسایل مروجه اکابر طائفه خود هم نمی فهمند یا قیاسا اینکه من شهادت مورد شامل احداث نیست
پس دلالت دارد بر اینکه صاحب رساله معنی شهادت نفهمیده اند زیر نمیداند که اکابر او چه نوشته اند اعتبار بعموم الفاظ است یا بخصوص مورد بودن
من سن سنة بمعنی مروج بشمول احداث طریقه نیک و طریقه بد چه منافات دارد **قوله** این کسان هر محدث بعد قرون ثلثه را داخل بدعت سیئه
می نمایند بلکه محدثی را که از اصول شرع ثابت نیست الخ **اقول** برین اقرار قرار باید داشت که برای ابطال بسیاری از اصول موهومه
طائفه مبطله ما مدلل است اما توهم اینکه اثبات حسن امر خاص از اصول شرع کار مخصوص مجتهد است پس برای دفع این وهم بار بعض مسایل
اسحاقیه توجه باید نمود که در بسیاری از مسایل خاصه باستحسان و استحباب مخصوصه صدره راه اوقات خاصه بجهت اندراج در اصول
مطلقه شرعیه با وجود عدم ادعا ر حصول رتبه اجتهاد تصریح نموده است **قوله** شرح حدیث است مخالف ظاهر و شرح
علما ر و موافق هوا و عادت اهل هوا الخ **اقول** بسیاری از علما ر کرام همراه خلفا ر اربعه عظام دیگر ائمه اسلام را هم در تفسیر
حدیث شامل داشته اند پس این قید رتیز زبانی محض نادانی است علامه خفاجی در شرح شفا فرموده و المراد بهم الخلفا الاربعة
ومن کانوا علی طریقتهم کعمر بن عبد العزیز وائمة الاسلام المجتهدین لاعلاء کلمة الله تعالی الخ و در مرقاة گفته قیل هم الخلفاء
الاربعة و بعد بیان خلافت گفته و قیل هم و من علی سیرتهم من ائمة الاسلام المجتهدین فی الاحکام فانهم خلفاء الرسول فی احیاء
الحق و اعلاء الدین الخ و العجب که صاحب الکلام استاذه کبراء طائفه هم نرسیده در انجاح الحاجه حاشیه ابن ماجه که از مصنفش
بسیاری از کبرای طائفه تلمذ دارند و مستندی انگارند در ذیل حدیث شریف مرقوم است و من العلماء من عمم و قال کل من کان علی سیرته
صلعم من العلماء و الخلفاء کالائمة الاربعة المتبوعین المجتهدین و الائمة العادلین کلهم مورد هذا الحدیث الخ **قوله** احداث محدثات
خود خارج از نفس مفهوم سنت الخ **اقول** قطع نظر از انکه سابقا از علماء دین شرح حدیث شریف منقول شده اگر صاحب
الرساله اینقدر تامل مینمود [illegible] که در حدیث شریف [illegible] لا تقتل نفس ظلما الا کان علی ابن آدم الاول کفل من دمها لانه اول

آول من سن القتل الحدیث اگر اطلاق لفظ سن بر احداث امری مخالف مفہوم شرع باطل ہے بود و از مفہوم سن بدعت خارج میبود در ین حدیث شریف چگونہ وارد میگردید و اگر استعمال این لفظ در احادیث صحیحہ بر احداث امور نیک ہم کردہ آید کتابی بزرگ مرتب گردد امام نووی علیہ الرحمة در شرح صحیح مسلم فرمودہ وہذا الحدیث من قواعد الاسلام وہو ان کل من ابتدع شیئا من الشر کان علیہ مثل وزر کل من اقتدی بہ فی ذلک فعمل مثل عملہ الی یوم القیامة ومثلہ من ابتدع شیئا من الخیر کان لہ مثل اجر کل من یعمل بہ الی یوم القیامة وہو موافق للحدیث الصحیح من سن سنة حسنة ومن سن سنة سیئة الخ واگر بدین ہم تسلی نیاید تا بہ بیند کہ قطب الاقطاب عیلی و مظاہر حق در ترجمہ سن القتل نوشتہ کہ اوست آول طریقہ نکالا قتل کرنیکا الخ پس احداث را خارج از نفس مفہوم سن منافی آن فہمیدن کمال نافہمی است واگر کسی زیادہ ازین خواہد پس بہ بیند کہ نواب ٹونکی در رسالہ خود مسلم داشتہ است کہ لفظ سن در ہمین حدیث و در فقرہ من سن سنة سیئة بمعنی ابتدع است و ہمچنان ثابت است از رسالہ قول الحق صدیق حسن پس حاجت بر آن حضرات کہ قطع نظر از کتب دینیہ رسالہای ہندیہ و فارسیہ کہ خود جمع مینمایند ہم کان لم یکن تصور میفرمایند **قولہ** در ما راہ المسلمون حسنا فہو عند اللہ حسن احتمال است کہ مراد از مسلمون در انجا قوم الخ **اقول** اختراع خصوصیت این احتمال مخالف فہم اہل کمال مضر صحت اتباع نیست چہ علماء ربانیان استدلال بان در امور یکہ از صحابہ کرام منقول نیستند مینمایند و انیقول را از حدیث شریف بدیگر روایات علی الاطلاق بدون خصوص این سیاق نقل مینمایند قطع نظر از انکہ از ماسبق ظاہر است و ہمچنانکہ اعتبار دیگر باید شنید شاہ ولی اللہ صاحب دہلوی در کتاب ہمعات گفتہ اند سوم آنکہ انچہ شارع بدان امر فرمودہ و بیان تخصیص فرمودہ و چیز است یکی ذکر دیگر فکر و مراد از ذکر ذکر زبانی است و جہر و خفیہ کہ در حدیث مذکور میشود ہر دو قسم زبانی اند و چون نقل مستندیان از ذکر زبانی بفکر خالص دشوار دیدند مشایخ ذکر قلبی را کہ مناسبتی بہر دو جانب دارد و کالبرزخ است کما لا یخفی استنباط کردہ اند و قال النبی صلعم ما راہ المسلمون حسنا فہو عند اللہ حسن رواہ محمد فی الموطا تعلیقا الخ علامہ طحطاوی نوشتہ سئل العلامة محمد بن البرہنتوشی عن حکم الترقیة فقال انہا بدعة حسنة استحسنہا المسلمون وقال صلعم ما راہ المسلمون حسنا فہو عند اللہ حسن الخ و در ہر جند فرمودہ قال العرف ایضا حجة بالنص قال عم ما راہ المسلمون حسنا فہو عند اللہ حسن الخ **قولہ** استدلال بدین اثر بر استحباب استحسان مجتہد تا انکہ مختلف فیما بین العلماء و المسلمین بودہ باشد و منصوص از مجتہد است نباشد بوجوہ باطل است الخ **اقول** مستندین صاحب رسالہ بر استحباب امریکہ مخالف و مزاحم شرع نباشد با وجود عدم ثبوت اجماع و تنصیص مجتہدین سابقین بجہت استحسان چند از علماء دین استدلال بدین اثر فرمودہ اند از انجملہ ملا علی قاری در رسالہ اقتدا بالمخالف نوشتہ ہذا و ان کان بدعة الا انہا مستحسنة وقد روی عن ابن مسعود ما راہ المسلمون حسنا فہو عند اللہ حسن **قولہ** در صورت عدم عہد مراد از مسلمین در حدیث جمیع مسلمین باشند زیرا کہ المسلمون جمع معرف بلام است و جمع معرف بلام مفید استغراق بود الخ **اقول** لام بصورت عدم عہد محتمل است کہ برای جنس بود و جیہ لام برای جنس ہم مستعمل باشد و انیجنس افراد کاملہ کہ محققین علماء دین اند مراد توانند شد

و در صورت عدم وجه تعین و امکان هر یک اختلاف است بعض اصولیین جنس را مقدم وارند و بعض استغراق را پس
در مسئله اختلافیه یک قول گرفته جزم به بطلان استدلال کابر علما نمودن سفاهت است و ثانیا در صورت استغراق هم
بلزوم بطلان استدلال جزم نتوان نمود پس ادعای آن لغو است چه بر تقدیر استغراق حسب معنی مبتادر و شایع از حدیث
مذکور حسن هر مستحسن هر فرد از افراد مسلمین ثابت خواهد شد چه موافق مذهب منصور جمهور استغراق جمع مثل استغراق مفرد
برای هر یک فرد است شمول جمع محلی بنابر مذهب حق از قسم شمول کلی است برای جزئیات و تعلیق حکم بجمع محلی موجب
ثبوت حکم را در کل فرد چنانچه محققین اصولیین بتصریح فرموده اند در مسلم گفته و عموم الرجال باعتبار ان اللام مبطل معنی الجمعیة
کما هو الحق الخ مولانا نظام الدین علیه الرحمة در شرح فرموده یعنی انه اختلف فی ان الجمع المعرف بلام الاستغراق
هل هو باق علی جمعیته او لا فکثیرون من ارباب العربیة الی الثانی وهو الحق فقوله لا اتزوج النساء و لا اتزوج امرءة
بمنزلة فصح شمول الشمول الکلی للجزئیات الخ و استدلال از ثبوت حکمی برای کلی بر ثبوت ان حکم برای افراد جزئیه شرعا و
عقلاً قطعاً صحیح است و اگر موافق مذهب سکاکی عموم جمع باعتبار هر جماعت جماعت گرفته شود تاهم در ثبوت حسن
مستحسنات جماعتی از ائمه دین مثل انعقاد مجلس ذکر شریف هیچگونه خللی لازم نیست آری اگر استعمال جمع محلی بلام استغراق
برای کل فرد فرد یا جماعة جماعة و شمول آن بطور شمول کلی برای جزئیات جا جایز نبود تا البته تعلیق حکم بآن موجب تعلیق
بهر یک نمیگردید و صاحب رساله را بدلیل مجرد معرف بودن جمع ادعای الزام و ابطال استدلال میرسید و اذ لیس فلیس
و چگونه جرات به الزام ابطال استدلال بجهت معرف بودن جمع و مفید بودن استغراق میتوان نمود که در کلام صحابه
کرام و دیگر ائمه عظام در صور جزئیه شرعیه استدلال بجمع معرف باللام و دیگر الفاظ عامه مستغرقه موجود در مسلم گفته و ایضا
شاع و ذاع احتجاجهم سلفا و خلفا بالعمومات من غیر نکیر الخ مولانا در شرح فرموده یعنی ان القدماء من الصحابة و تابعیهم
والمتاخرین و من بعدهم یحتجون فی الاحکام الشرعیة بالعمومات ای بالالفاظ الدالة علیه الخ باز در مسلم گفته و ذلک
کاحتجاج عمر رضی الله عنه علی ابی بکر رضی الله عنه فی قتال مانعی الزکات بقوله امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله مقررة و احتج بقوله
الا بحقها و ابی بکر رضی الله عنه بقوله الائمة من قریش بقوله انا معاشر الانبیاء لا نورث و ما ترکناه صدقة هکذا فی الشرح
قوله و علم باتفاق جمیع مسلمین در این زمان متعذر است الخ **اقول** کلامی است از لیف مخالف تحقیقات جمهور سلف
و لا مجرد معرف بودن جمع در هر صورت مستلزم و مقتضی اتفاق نیست تا استدلال بدون اثبات اجماع مجموع باطل شود
چه اگر گفته آید امنا بما اوتی النبیون ای بما من عند الله مفاد متبادر از منقول ایمان و تصدیق بهر کتاب داده شده هر نبی است
نه آنکه چه قبیلا در تصدیق چیزیکه تمام انبیا را داده شده باشد و آن کتابی است که بر مجموع انبیا بالاتفاق نازل شده باشد مفاد
از منقول شد یا اگر گفته آید ما ترکه الانبیاء فهو صدقة پس مفاد متبادر از منقول بحسب استعمال شایع همین است که متروک هر نبی صدقه است
و قابل توریث نیست لیس استدلال بر صدقه بودن چیزیکه مال متروک صرف یک نبی باشد بالخصوص باشد نه متروک مجموعه انبیا

و عدم جریان توریث دران قطعا صحیح است نه آنکه چیزی که مال مجموع باشد و جمیع انبیا باتفاق ازان گذاشته باشند فقط
همان صدقه است تا استدلال بصورت جزئیه چیزیکه مال متروک یک نبی بالخصوص باشد نه متروکه جمیع باطل گردد و یا اگر
گفته آید یا رواة الصحابة فهو مقبول فان الصحابة عدول مفادش همینکه مروی هر صحابی مقبول است چه هر یکی از ایشان عدل است نه آنکه
صرف آنچه جمیع صحابه بالاتفاق روایت نموده باشند مقبولیت آن و صرف عدالت مجموع ثابت باشد تا استدلال از مقبول
بر عدالت هر یک صحابی و قبول روایتش باطل گردد یا اگر گفته آید ما ملکه المسلمون فهو معصوم مفاد متبادر ازین همین است که
هر مال هر فرد از مسلمین معصوم است و استدلال ازان بر عصمت مال مخصوص هر یک مسلمان صحیح است یا بر طور هذا الملک المسلم و ما ملکه
المسلمون فهو معصوم نه آنکه چیزیکه مملوک مجموع مسلمین باتفاق باشد صرف همان معصوم است تا برین تقدیر استدلال مذکور باطل
شود یا اگر گفته آید ما استحسنه المسلمون فهو حسن مفاد و متبادرش همین است که مستحسنات هر مسلم حسن اند نه آنکه صرف مستحسنات جمیع
مسلمین بالاتفاق من حیث المجموع حسن اند تا برین تقدیر استدلال باطل گردد و بالجمله مفاد متبادر حدیث مذکور را منوط
محلی بودن جمع حسب عرف عام شایع علم اتفاق مجموع ضروری و لازم نیست و اگر در جمع محلی بلام استغراق علم باتفاق مجموع
ضروری لازم باشد اکثر استدلالات صحابه کرام و غیرهم باطل شوند بلکه در احکام مسایل شرعیه خللی عظیم لازم می آید
مثلا درین مسئله که تعظیم الکفار حرام مفادش همینکه تعظیم هر کافر حرام است پس در تعظیم یک کافر هم حکم حرمت ثابت خواهد شد
و استدلال بآن درست است نه آنکه صرف تعظیم جمیع کفار بالاتفاق حرام باشد و منشاء اشتباه صاحب رساله آنست که مجیب نظر
فرق در مفاد کل افرادی و مجموعی من حیث المجموع برای تحقق حکم جمع محلی باللام در صورت استغراق ثبوت حکم صرف برای مجموع
بالاتفاق در هر صورت و هر جا لازم و ضروری میداند و این قولیست مخالف صریح تحقیقات جمهور اهل اصول و منطق و عربیه
و مخالف استعمال اکثر و شایع کتاب و سنت و در مسلم الثبوت در بیان جمع قلت و کثرت نوشته فان المحلی منها للعموم مطلقا مولانا
در شرح فرموده ای یبطل عنها الجمعیة بصیر کالمفرد العام المحلی باللام و کل الخ باز در مسلم نوشته استغراق الجمع لکل فرد
و عند السکاکی من تتبعه استغراق المفرد اشمل لنا ما تقدم من الاستثناء و الاجماع الخ مولانا در شرح فرموده و لنا علی المختار
الاجماع من الائمة الادبیة المنعقد منهم علی ان المفرد و الجمع فی حالة الاستغراق سیان و لذلک تری صاحب الکشاف
فی کل ما وقع الجمع المحلی باللام فی الکتاب المجید یفسره بما فسره استغراق المفرد و لقد استوفی فی فن البلاغة الخ باز در مسلم
در دلایل سکاکی و متبعین او نوشته و ثانیا ان الحکم علی کل جماعة لا یستلزم الحکم علی کل فرد در جواب گفته قلنا یستلزم لغة
و ان لم یستلزم عقلا علی ان الجمع المحلی عندنا لکل فرد الخ و هم در مسلم در مسئله قوله تعالی خذ من اموالهم صدقة لا یقتضی اخذها
من کل نوع نوشته و ثالثا ان عموم الجمع لیس کعموم کل و رد بانه قول فریق منهم اختلف فی انه لکل جماعة او لکل فرد و الحق هو
الثانی علامه عصام در اطول نوشته و استغراق المفرد اشمل ای استغراق ما هو مفرد فی المعنی سواء کان مفردا فی اللفظ او لا
کالجمع المحلی باللام الذی بطل فیه معنی الجمعیة اشمل من الجمع بحسب المعنی الخ و بعد ازان آنجا متعرض بیان کون استغراق

المفرد اشمل للمعرف باللام مع ان هذا البحث له لان استغراق الجمع المعرف باللام في الاكثر لاحاطة كل فرد من الجنس لا لاحاطة
كل جمع جمع صرح بذلك ائمة الاصول والنحو وصرح بتفسير كل جمع معرف باللام بكل فرد دون كل جماعة جماعة ائمة التفسير كلهم
الخ وسيد رانست ولانه اي الاسم المستغرق بمعنى كل فرد لا لمجموع الافراد الخ واہل منطق قاطبة الف لام استغراق را سور
محصوره كليه نوشته اند والف ولام استغراق را اگر معنی مجموع لازم باشد قضیه محصوره کلیه نخواهد بود ونیز اگر استغراق مشروط
باشد باتفاق جمیع وبرای آن اجماع مجموع لازم وضروری باشد تا عدم انتاج شکل اول لازم میگردد کما لا یخفی علی من طالع مختصرات
المنطق پس اتفاق جمیع واجماع مجموع را درصورت عدم عهد برای جمع محلی باللام ضروری پنداشتن وبنا بران ادعاء بطلان
استدلال علما روین نمودن ومعنی کل فرد را خیال بنا آوردن سفاهت است اما ثانیا پس بر تقدیر تسلیم شرط علم اتفاق جمیع
مسلمین تقیید بامری که منصوص از مجتهدین است بنا شد لغو است چه برین تقدیر امر یکه از مجتهدین است هم منصوص باشد استدلال
باین اثر بر استحباب استحسان انهم باطل خواهد گردید والدلیل الدلیل والبیان البیان اما ثالثا پس از عبارت شرح حسامی سند
آوردن درست نیست چه این کلام را شارح حسامی در ذیل مذهب اہل ظواہر آورده که میگویند لا اجماع الا للصحابه **قوله** واموید
استغراق است که در کتب اصول امثال این آثار را در ادله حجیت اجماع در شمارند الخ **اقول** اولا مجرد ثبوت استغراق چه ملازمت
دارد به بطلان استدلال فقهاء کرام علماء اعلام ثانیا آوردن اہل اصول را دله حجیت حقیت اجماع مستلزم آن نیست که درین
حدیث مجموع من حیث المجموع بالخصوص مراد باشد بلکه بر تقدیر حسن بودن مستحسن جماعتی از علما را علام هم حسن بودن
مستحسنات مجموع افراد مجتهدین است بدرجه اولی ثابت است پس هم استدلال اہل اصول تام وهم استدلال فقهاء کرام و
دیگر علماء عظام **قوله** مراد از مسلمین درین حدیث افراد کاملة الخ **اقول** اولا قبل ازین این حدیث را در صورت عهد محمول بر مجموع
صحابه ودر صورت عدم عهد محمول بر اتفاق جمیع مسلمین واجماع مجموع مجتهدین نموده وعلم باتفاق جمیع را متعذر قرار داده
حالا در همان صفحه اینهمه را فراموش کرده میلانید وحکم مینماید که مراد افراد کامله اند وثانیا آنچه از شیخ علی قاری ومعین صفی که استدلال نموده
بطلان ادعا را ثبت چه در آن تخصیص مجتهدین نیست بلکه علماء کتاب وسنت واعیان ایشان مذکور اند واگر عبارت ملا علی قاری تمام
نقل از ساختی هیئت بطلان جمله خرافات او روشن شدی وعبارت ملا علی قاری این است وما احسن فعل عمر بن عبد العزیز حیث جعل مکان سب اہل
البیت الصادر من بنی امیة فوق المنابر جهرة الآیة الشریفة فی آخر الخطبة ان الله یامر بالعدل الآیة فهذه هی البدعة الحسنة بل السنة
المستحبة کما قال ابن مسعود فما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن والمراد بالمسلمین زبدتهم وعمدتهم وهم العلماء بالکتاب والسنة الاتقیاء
عن الحرام والشبهة الخ پس از همین تمام هم مراد بودن خصوصیت صحابه کرام هم مراد بودن اجماع تمام اہل اسلام باطل گردید وآنچه مراد از زن قرائن یا صدقیت آن بر ائمه
دین از علما مستندین فقهاء ومحدثین که استحسان عمل مولد فرموده اند مثل آفتاب ظاهر است وثالثا اگر مراد بالتخصیص مجتهد استقلالی
اتباعه قرون ثلثه است پس این تخصیص از تصریحات همان شیخ علی قاری ودیگر ائمه مستندین مردود است کما سبق وهیچ اگر تخصیص نیست
پس ثبوت این تخصیص بدلیلی هم ثبوت نرسیده ودر البنا در عبارت مجالس الابرار که عدم اعتداد کلام غیر مجتهد مذکور است درهمان عبارت استثنا هم منظور است

پس آن مستحسنات زہاد و عباد غیر مجتہدین کہ ہیچگونہ مخالفت باصول کتب معتبرہ نداشتہ باشند بلکہ داخل عمومات آنہا و موافق آنہا
باشند عدم اعتداد آنہا از قول مجالس لازم نمیگردد تا اسماعیلیہ را مفید باشد **قولہ** پس در صورت اختلاف تعارض لازم است الخ **اقول**
اولا حکم بلزوم تعارض علی الاطلاق مبنی است بر عدم فہم معنی لزوم چہ در صورتیکہ جماعتی از ائمہ دین امریرا کہ ہیچگونہ مخالفت
شریعت نباشد مستحسن داشتہ اند و در بسیاری از بلاد اسلام رایج گردیدہ و بعد مدتی یکی و کسی از علما بغیر اقامت دلیل قوی مخالفتی
در حسن آن پیدا کردند پس در ینصورت برای اثبات حسن قول مستحسنین و ابطال دعای مستقبحین استدلال بما رآہ المسلمون حسنا فہو عند اللہ
حسن بر استحباب آن امر صحیح است و مستقبحین را بر قبح آن امر کہ بموجب حدیث شریف از استحسان ائمہ دین حسن گردیدہ است استدلال
بما رآہ المسلمون قبیحا درست نیست چہ حکم ما رآہ المسلمون حسنا در ان امور است کہ قبح آن در شریعت ثابت نباشد و حکم ما رآہ المسلمون
قبیحا در آن امور است کہ حسن آن از شریعت ثابت نگردیدہ باشد و حسن امر مذکور قبل از استقباح مستقبحین بدلیل حدیث
شریف مذکور ثابت گردیدہ است پس ابتدائرا استقباح آن جایز نبودہ است پس تعارض کجا لازم گردیدہ و ثانیا بر تقدیر تسلیم
لزوم تعارض در بطلان استدلال باین اثر بر استحباب مستحسنات اختلافیہ تقیید بمنصوص نبودن از مجتہدین لغو است **قولہ**
احتجاج باحد المتعارضین بدون ترجیح جایز نیست الخ **اقول** در صورت تعارض ترجیح ہم حسب تصریح مستندین صاحب رسالہ
موجود ملا علی قاری نوشتہ ومن المعلوم ان الاصل فی کل مسئلۃ ہو الصحۃ اما القول بالفساد او الکراہۃ فیحتاج الی دلیل الخ
علامہ شامی آوردہ ولیس الاحتیاط فی الافتراء علی اللہ تعالی باثبات الحرمۃ او الکراہۃ الذین لابد لہما من دلیل بل
فی الاباحۃ التی ہی الاصل الخ پس امریکہ داخل اطلاق سند و یا عامہ شرعیہ باشد و ہیچگونہ مخالفت و مزاحمت نداشتہ باشد
در ان ترجیح خیر باشد البتہ استحسان آن راجح است بر استقباح **قولہ** علاوہ از محل نظر بودن شیخ عبدالحق از علماء راسخین الخ
اقول دیگران ہم این احتمال ذکر کردہ اند ملا علی قاری در شرح شفا نوشتہ علیکم بسنتی وسنۃ الخلفاء الراشدین ای الخلفاء
الاربعۃ ومن سار سیرتہم الخ وقد تقدم **قولہ** نقل رسالہ ناصر فاکہانی در رد رسالہ سیوطی الخ **اقول** قطع نظر از آنکہ نام
ناصر مذکور ذکر نکردہ و وجود رسالہ مجہولہ اش از حوالہ کتب مشہورہ ثابت نگردیدہ تا معلوم شود کہ ناصر مذکور لیاقت ذکر مقابلہ
سیوطی و ناصرین سیوطی درین مسئلہ مثل ملا علی قاری وغیرہ نزد اہل علم و انصاف دارد یا نہ اما آنچہ صاحب رسالہ از ناصر مذکور
نقل کردہ انکان اصل المولد ہذا فہو غیر ثابت بواحد من الادلۃ الشرعیۃ التی علیہا مدار الشرع وما احدث بعد عہد رسول اللہ
صلعم وکان کذلک فہو من البدعۃ السیئۃ التی یعاقب بہا صاحبہا لا من البدع الحسنۃ التی یثاب علیہا کما نص علیہ العلماء الخ
حالش اینکہ مرادش از عدم ثبوت چیست اگر مراد عدم ثبوت بوجہ مخصوص است پس این مقولہ حوالہ باطل است چہ علمای تخصیص
فرمودہ اند کہ چیزیکہ تحت عمومات سند دبات شرعیہ مندرج باشد و مزاحم امور محمودہ شرعیہ نباشد حسن است اگرچہ بوجہ
مخصوص منقول ثابت نباشد مقتدای احناف در مائۃ المسائل آوردہ قال الجزری فی النہایۃ البدعۃ بدعتان بدعۃ ہدی
وبدعۃ ضلالۃ فما کان فی خلاف ما امر اللہ بہ و رسولہ فہو فی حیز الذم والانکار وما کان واقعا تحت عموم ما ندب اللہ الیہ وحض علیہ

او رسوله فهو فی حیز المدح انتهی و اگر عدم ثبوت بمعنی خروج از عموم مندوبات شرعیه بعدم اندراج و مخالفت و مزاحمت آن
مراد است پس البته علمای کرام تخصیص به بدعت سیئه بودن هیچ امر فرموده اند اما بهمین تقدیر اصل مولد را غیر ثابت بالمعنی و مستحق
عقاب قرار داده اند کمال غوایت است کسانیکه مستحق عقاب بودن بدعت سیئه تخصیص کرده اند محققین همان کسان اند ائمه دین
و علمای کاملین حسن بودن عمل مولد و اندراج آن تحت عموم مندوبات شرعیه ثابت فرموده اند **قوله** پس در باب حسن تقسیم
بدعت محل نزاع نبود الخ **اقول** کاش برین اقرار هم قایم میگردید که از همین بتقاضای ابطال خرافات اسماعیلیه حسب قول شان ثبوت سیئه
اما معهذا بیباکانه میگویند لیکن قابل نزاع عند عمل مولد از بدعات حسنه هست الخ از منقول به ثبوت رسید که صاحب رساله محض
دیوانه است هرگاه تقسیم بدعت بطور حافظ سیوطی و ملا علی قاری و علامه ابن حجر مکی و غیرهم علما بلا نزاع اقرار و تسلیم میسازد
پس با وجود صدق معنی بدعت حسنه حسب تصریح و تقسیم شان بر عمل مذکور و با وجود تصریح شان بهمین امر چرا مبتدع بدعت و مخالف صریحت
آن ائمه دین می پردازد و مجوزین این عمل از فقها و محدثین گو مجتهدین بالاستقلال معدود نباشند انا اینجا هم حاجت به اجتهاد
استقلالی است شامی در رد المحتار گفته الالحاق بها ورد فیه النص فی العلة التی فیها اخذ من النص لیس قیاسا الخ و تفصیل آن در
سابق مذکور و هرگاه که استحباب عبادت صوم در یوم الاثنین بقصد شکر ولادت بجهت بودن یوم الاثنین زمان ولادت
باقرار مستندین صاحب رساله از ائمه دین منصوص منقول است الحاق جمیع الاول بیوم الاثنین الحاق سایر قربات و عبادات
بعبادت صوم بهمان نیت که علت بودنش از نص باقرار ائمه دین از مستندین صاحب رساله است محتاج منصب اجتهاد استقلالی نیست و حکم
بدعت حسنه بعد تسلیم تقسیم حسب اقرار صاحب مائة مسائل غیر محدود است و موقوف بر زمانه مجتهدین سابقین نیست **قوله** اما تداعی و
اجتماعی مردم برای خواندن یا شنیدن قصه ولادت کسی الخ **اقول** درین مقام حال تعریض بی ادبی بدینست که بیان هیچ کلمات
درین صحبت بر زبان نمی آرد و مطلق خوف خدا نمیدارد اجتماع اهل اسلام برای استماع احادیث و ذکر معجزات و وقت ولادت حضرت
سرور انام علیه الصلوة و السلام که فرد مجالس ذکر الهی است و ذکر آنحضرت افضل از عبادت صوم نفل است پس با وجود ذکر تعریف بلفظ
شنیع و قبیح اجتماع مردم برای شنیدن قصه ولادت کسی تعبیر کردن آبرو ایمان خود ریختن است صاحب مائة مسائل هم بودن ذکر ولادت
خیر البشر موجب فرحت و سرور و مشروعیت اجتماع برای آن اقرار بتصریح نموده است **قوله** و تعیین عبادات مانند اعداد رکعات و نصب
الزکوة و مقادیر حدود و کفارات عقل را قدرتی و اختیاری نیست پس تعیین صوم الی قوله معدول از قیاس بود الخ **اقول** العجب
که برای اهتمام ابطال شرف ایام ولادت با برکت و انکار فضل مجالس اذکار بیانوا گاهی در فن منطق و گاهی در فن اصول بیانه وا بر
مرکب میرانند ما معنی یک لفظ هم نمیدانند در مسلم آورده فصل فی الشرایط للقیاس منها الحکم الاصل ان لا یکون معقول المعنی بحر العلوم شرح
ای ما یدرک علیها لا کاعداد الرکعات و مقادیر الزکوة الخ و تحریر فرموده فصل فی الشروط منها الحکم الاصل ان لایکون معدولا عن
سنن القیاس ان یعقل معناه و یوجد فی اخر لا حالم یعقل کاعداد الرکعات و الاطوفة و مقادیر الزکوة الخ پس هرگاه که علت استحباب صوم
اثنین بعینه بودن آن زمان ولادت و ذریعه شکر آن نعمت باداء عبادت حضرت رب العزت باظهار ائمه دین و اقرار مستندین صاحب رساله

تخصیص حضرت شارع کہ مدرک و معلوم عقل است و ہمان امر در ربیع الاول مجالس کا حضرت خیر البشر صلعم با تزام مستندین صاحب رسالہ
سو جہت اپس صوم اثنین با سعد و لا از قیاس گفتن و در سلک امثلہ اعداد رکعات وغیرہ سفتن کلامی است ناتمام و خیالی است خام بعض سفہا
کہ تعبدی بودن مجرد اصل صوم پیش نظر آمدہ و این را مانع استحباب ایام دیگر عبادات بقصد اداء شکر این نعمت می پندارند پس اینہم صاحب
بینش نیست تعبدی بودن کدام امر مستلزم آن نیست کہ علی الاطلاق در ہیچ امر در ہیچ مقام با وجود ظہور تعلیل و وجود علت قیاس ممنوع
باشد و مختصرات کتب فقہیہ مثل شرح منیۃ المصلی وغیرہ باید دید کہ از وجوہ صلوۃ تطوع و صوم تطوع را بقیاس حج و عمرہ ثابت و مدلل
فرمودہ اند حالانکہ اصل حج و عمرہ تعبدی محض بودہ اند **قولہ** تکرار ادای شکر نعمت بعد انقضاء مدت کثیرہ از زمان حصول الی
قولہ مخالف عقل خالص از مشوبات وہم است الخ **اقول** اولا این دعوی مصادرہ علی المطلوب است و ثانیاً درینمقام تصریح است بہ
بدیہی خود چنین بگو حضرت شارع کہ اعقل عقلا و اولین و آخرین بودند بران عمل نمودند و تعلیل آن بیان فرمودند انرا از مشوبات
وہم و بی دلیل محض قرار دادن خبط عقل خود کشیدن است **قولہ** شاہ مذکور از احداث این عمل شہر بفحوای من سن سنۃ سیئۃ
خود را محل سہام ساختن الخ **اقول** اولا باید دید کہ درین مقام احداث را داخل من سن گرداندہ و آنچہ در ماسبق خود
گفتہ بود ہمہ را فراموش کرد و ثانیاً جواب این ہمہ تطویل لاطائل سابق باید دید **قولہ** ناقلا عن الرسالۃ المجہولۃ للناصر المجہول
سلمنا عدم لزوم نفی الوجود من نفی العلم الخ **اقول** ہرگاہ کہ لازم نبودن نفی وجود از نفی علم تسلیم کردہ چگونہ مضرت بشا کہانی
نخواہد رسید چہ اثبات حرمت و کراہت ہم حکمی است از احکام شرع پس از مجرد عدم علم اصل خاص برای امری کہ در عمومات مندوبہ شرعیہ
مندرج و داخل باشد ہیچگونہ مزاحمت و مخالفت حدود دین در ان نباشد جزم بہیچ حکم نتوان نمود بلکہ موافق تحقیق مستندین
صاحب رسالہ اگر این حکم را افتراء بر او تعالی گویند درست است کما مر فافہم **قولہ** ناقلا عن الرسالۃ المجہولۃ للناصر المجہول اما الاصلان
اللذان استخرجہما ہو و ابن حجر فلیسا باصلین لان الاصل ما نص علیہ مجتہد من مجتہدی الامۃ الخ **اقول** سابق ازین از اقوال
مستندین صاحب رسالہ ثابت گردیدہ کہ برای استحسان بدعات حسنہ کہ مدار آن بر اندراج تحت عمومات مندوبات و بشرط عدم
مزاحمت و مخالفت حدود شرعیہ است منصب اجتہاد یا تخصیص مجتہدین سابقین ضروری نیست حالا درینجا سند دیگر باید شنید
مولوی خرم علی سہا عیلی در ترجمہ قول الجمیل شاہ ولی اللہ صاحب دہلوی از شاہ عبد العزیز صاحب علیہما الرحمۃ در بحث آستین
انداختن در گلو وقت دعا کہ از بعض مشائخ منقول است می آرد مولانا نے فرمایا کہ بعض ناواقفوں نے اعتراض کیا ہے آستین
گردن میں ڈالنا کیونکہ جائز ہوگا حالانکہ ادعیہ ماثورہ میں یہ ثابت نہیں ہم جواب دیتے ہیں کہ قلب ردا یعنی چادر کا الٹنا
پلٹنا نماز استسقا میں رسول علیہ السلام سے ثابت ہے تاحال عالم کا بدل جاوے تو اسیطرح آستین گردن میں ڈالنا اظہار عجز
اظہار کیواسطے یعنی تضرع کے یا واسطے گردش حال کے حصول مقصود ہے کیونکر ناجائز ہوگا الخ بالجملہ حکم باستحسان مستحسنات مخصوصہ
مشروط بعدم مزاحمت اکابر علماء دین از عہد مجتہدین تا شاہ ولی اللہ صاحب و شاہ عبد العزیز صاحب بلکہ تا صاحب اربعین با وجود
عدم ماثوریت آن امور مخصوصہا از تنصیص مجتہدین سابقین نمودہ آمدہ اند اگرچہ موافق سماعیلیہ اینہمہ علما را تعالیم ایمہ اسلام

گمراه باشند و از عجایب هفوات است آنچه در این مقام برای ابطال استدلال امام حافظ ابو الفضل ابن حجر و امام سیوطی بعبارت طویله
لاطایله بر حاشیه رساله مرقوم است که خلاصه اش آنکه استدلال ابن حجر باین حدیث مخدوش است چه در حدیث مذکور این فقره هم موجود است
فصامه موسی شکرا لله فنحن نصومه فقال صلعم فنحن احق و اولی بموسی منکم پس صوم آنحضرت صلعم برای موافقت حضرت موسی بود نه آنکه ابتدا این
فعل این امر برای منت حضرت حق در یوم معین از ابدای نعمت و رفع نقمت از آنحضرت بظهور رسید کما نحن فیه است که باوجود خدمت حدیث روایت
صحیح بخاری و مسلم هم بنظرش نرسیده و نبینا کان مامورا باتباع الانبیاء من قبله و عندنه لاحجة فی الحدیث لمن جوز السمر و من غیر
تجدید النعم تمسکا بصومه لان صومه کان لاتباعه موسی علیه السلام لا لاستبشاره بنجاته و اغراق فرعون و قد غفل السیوطی و ابن الحجر فی
استدلالهما الخ ملخصا **اقول** الله الله این چه لا یعنی است که کم حوصلگی بهت از خواندن مشکوة شریف خود را محدث قرار دادن
و در پی گستاخی اکابر حافظان احادیث حضرت خیر الانام صلعم و محققان دین و اسلام افتادن خیالی است خام و سودای است تمام
حافظ ابو الفضل ابن الحجر و امام سیوطی استدلال خود را بجا بر بودن صوم آنحضرت بمخالفت حضرت موسی علیه السلام مبتنی نموده اند تا از
بودن الصوم بجهت موافقت استدلال شان مخدوش گردیده و طعن بر شان باینکه حدیث بخاری و مسلم هم بنظر ایشان نرسیده
صحیح گردیده حالانکه هرگاه حضرت موسی علیه السلام در یوم معین بشکریه نعمت و استبشار عبادت صوم برای او تعالی بجا آورده اند
و آنحضرت صلعم در مثل آن روز که فاصله صدها سال داشت بی تجدد نعمت ادای شکران نعمت سابقه که در مثل آن روز شده بود بموافقت
حضرت موسی علیه السلام فرموده اند اصل مقصود حافظ ابن حجر و غیره به ثبوت رسید و استبعاد منکران مردود گردیده این
از اعنی بودن صوم آنحضرت برای ادای شکر نعمتی که در آن روز حق تعالی بر حضرت موسی علیه السلام نازل فرموده بود و اعاده
آن شکر بموافقت حضرت موسی علیه السلام ثبوت آن صرف از کلام حافظ ابن حجر و امام سیوطی نیست بلکه دیگر ائمه هم تصریح
فرموده اند علامه عینی در شرح صحیح بخاری آورده قال الامام الطحاوی بعد ان روی الحدیث ففی هذا الحدیث ان رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم انما صامه شکرا لله عز و جل فی اظهاره موسی علیه السلام علی فرعون فذلک علی الاختیار لا علی الفرض
و فیه بحث لانه لقائل ان یقول لا نسلم ان ذلک علی الاختیار دون الفرض لانه علیه السلام امر بصومه الامر المجرد عن القرائن
یدل علی الوجوب و کونه صلعم صامه شکرا لله لا ینافی کونه للوجوب کما فی سجدة ص فان اصلها للشکر مع انها واجبة الخ هو
ناقلا عن الرسالة المجهولة للناصر المجهول هذا المحدث لما لم یوجد له اصل فی کتاب و لا سنة و لا اثر و لا اجماع کان مخالفا لها
و رد الهاالخ اقول قطع نظر از تنصیص علماء کرام در بیان کفایت ثبوت اصل عام عدم مزاحمت که از سابق ظاهر است قول
امام شافعی در بیان بدعت مذمومه باین طور که چیزی که محدث باشد و مخالف کتاب باشد یا مخالف سنت یا مخالف اجماع صریح
است در اینکه مراد از مخالفت مزاحمت یکی از اینهاست نه صرف عدم وجود اصل مخصوص چه بر این تقدیر امر یکه اصل مخصوص
برای آن در کتاب موجود نباشد اما در سنت باشد او را مخالف کتاب الله گویند و امر یکه وجود اصل مخصوص برای آن در کتاب
و سنت نباشد اما در اجماع واقع باشد او را مخالف کتاب و سنت گویند العجب که صاحب رساله مذکوره یعنی حرف از نا رسیده

وعمل مولد را مخالف کتاب وسنت و اثر و اجماع گردانیده **قوله** لا الحسن اظہار الفرح بولادته صلی اللہ علیہ وسلم سید و خاتم
فی ہذا الشہر الخ **اقول** منشاء اینہمہ اعتراضات واہیہ جہالت است از مضامین احادیث صریحہ صحیحہ حضرت
سید المرسلین که ائمہ دین استحسان مجلس ذکر مبارک و ادای انواع عبادت شکر نعمت در ایام ولادت از ان
بتخصیص تعلیل حضرت شارع اخذ نموده اند مخفی نماند که یوم الاثنین بتصریح حضرت شارع ہمچنانکه یوم ولادت آن حضرت است
ہمچنان یوم وفات است معہذا ادای عبادت صوم برای تادیہ شکر نعمت مشروع است و اظہار جزع و حزن دنیا جهت وفات
غیر مشروع باقی ماند لحوق اصل حزن از حصول مفارقت و محرومی مشرف زیارت پس این مزاحم حسن ادای شکر آن نعمت نیست
افسوس که صاحب رساله را قول لا تة المسائل یاد نماند ورنه قول ناصر مجهول بر زبان نمی آورد افسوس بر افسوس آنکه ناصر را
مقوله علامه ابن حاج منصور بخیال نگذشت قصد نصرت ابن حاج نمودن به امام سیوطی اعتراض کردن جمع بین المتنافیین است
قوله ناقلا عن الرسالة المجهولة للناصر المجهول لابن الحاج بل حاصله ذم عمل المولود بان اللائق بهذا الزمان هو زيادة العبادات
والخيرات الخ **اقول** علامه ابن حاج در شروع کلام فرموده وکان یجب ان یزاد فیه من العبادة والخیر شکرا علی ما اولانا
من هذه النعمة العظيمة والكان النبي عليه السلام لم يزد فيه على غيره من الشهور شيئا الى آخره وبعد ازان گفته فتشریفه هذا اليوم متضمن
لتشريف هذا الشهر الذي ولد فيه فينبغي ان يحترم حق الاحترام الخ وبعد ازانست الا ترى ان صوم هذا اليوم فيه فضل عظيم لانه
صلعم ولد فيه فعلى هذا ينبغي انه اذا دخل هذا الشهر الشريف الكريم ان يكرم ويعظم ويحترم بالاحترام اللائق به اتباعا له صلعم
في كونه يخص الاوقات الفاضلة الخ وبعد ازان فرموده فعلى هذا تعظيم هذا الشهر الشريف انما يكون بزيادة الاعمال الزاكيات
فيه والصدقات وغير ذلك من القربات الخ حالا باید فهمید که کسیکه به نصرت علامه ابن حاج دم زند اگر موافقت علامه ابن
حاج باستحباب زیادت خیرات و عبادات در خصوص ماه ربیع الاول شریف بجهت شکر نعمت عظیمه سابقه با وجود عدم زیادت
آنحضرت صلعم و نیز باستحقاق این ماه مبارک تشریف و تخصیص بتعظیم را بجهت همان نعمت سابقه قایل باشد در مقصود او
مخاصمت لفظی با امام سیوطی محض خطاست و اگر اینهمه را ضلالت و مخالف او له شریعت میداند چنانچه از مقال ناصر مجهول
و ناصرین ناصر مذکور هویداست در مقصود شان نام نصرت بر زبان آوردن محض بیجا بلکه مخالف عقل و حیا است **قوله** لا تنافی في الكلام
فانه حث في الكلام المتقدم على التطوع بالصوم والصلوة والتصدق على الفقراء بدون جمع الناس وتذكره قصة الميلاد الخ
اقول زیاده کردن قیدی از طرف خود در کلام احدی و بازنسبت نمودن آن بدان سخت کذب و افتراست علامه ابن
حاج در کلام سابق که باستحباب زیادت خیرات و عبادات برای شکر حسنه نموده و قایل تعظیم ماه مبارک باعمال زاکیات و صدقات
وغیر ذلک من القربات گردیده هرگز انرا مقید بقید بدون تذکره قصة الميلاد وقيد بدون جمع الناس نموده چگونه استحباب
قربات مقیده باین قید میتواند شد حالانکه عموم قربات و خیرات مجالس کار و محافل میلاد و اجتماع اهل اسلام برای استماع
ولادت و فضایل خیر الانام را هم شامل است همچنانکه اجتماع اهل اسلام برای تلاوت قرآن و تداعی برای مشغول برکت دعا

ششم آنکہ اما شرف مجالس ذکر خیر پس از انجملہ آنکہ روایت کردہ مسلم لا یقعد قوم یذکرون اللہ الا حفتہم الملائکۃ وغشیتہم الرحمۃ
ونزلت علیہم السکینۃ وذکرہم اللہ فیمن عندہ الحدیث صاحب ترجمہ مشارق الانوار کہ از مستندین طائفہ است گفتہ قران اور حدیث
پڑھنا خدا کا نام لینا لوگوں کو وعظ ونصیحت کرنا درود اور کلمہ پڑھنا یہ سب ذکر میں داخل ہیں الخ ونیز مسلم روایت کردہ عن ابی سعید
قال خرج معاویۃ علی حلقۃ فی المسجد فقال ما اجلسکم قالوا جلسنا نذکر اللہ قال آللہ ما اجلسکم الا ذلک قالوا واللہ ما اجلسنا
غیرہ قال انی لم استحلفکم تہمۃ لکم وما کان احد بمنزلتی من رسول اللہ صلعم اقل عنہ حدیثا منی وان رسول اللہ صلعم خرج علی حلقۃ من
اصحابہ فقال ما اجلسکم ہہنا قالوا جلسنا نذکر اللہ ونحمدہ علی ما ہدانا للاسلام ومن بہ علینا قال آللہ ما اجلسکم الا ذلک قالوا واللہ
ما اجلسنا الا ذلک قال اما انی لم استحلفکم تہمۃ لکم ولکنہ اتانی جبرئیل فاخبرنی ان اللہ یباہی بکم الملائکۃ الحدیث ونیز مسلم روایت
کردہ ان للہ ملائکۃ سیارۃ یبتغون مجالس الذکر فاذا وجدوا مجلسا فیہ ذکر قعدوا معہم وحف بعضہم بعضا باجنحتہم الحدیث
ودر دلائل الخیرات آوردہ ما من مجلس یصلی فیہ علی محمد صلعم الا قامت منہ رائحۃ طیبۃ حتی یبلغ عنان السماء فتقول الملائکۃ
ہذا مجلس صلی فیہ علی محمد صلعم اما اجتماع اہل اسلام برائے تلاوت قران وحصول برکت ختم آن پس از انجملہ آنکہ مسلم روایت
کردہ ما اجتمع قوم فی بیت من بیوت اللہ یتلون کتاب اللہ ویتدارسونہ بینہم الا نزلت علیہم السکینۃ والرحمۃ وحفتہم الملائکۃ
وذکرہم اللہ فیمن عندہ الحدیث وملا علی قاری در شرح عین العلم آوردہ وعن الحاکم بن عتیبۃ قال کان مجاہد وابن ابی لبابۃ
یعرضون المصاحف فلما کان الیوم الذی ارادوا ان یختموا ارسلوا الی والی سلمۃ بن کہیل فقالوا انا کنا نعرض المصاحف
فاردنا نختم الیوم فاحببنا ان تشہدنا فانہ کان یقال اذا ختم القران نزلت الرحمۃ عند خاتمتہ رواہ ابو شیبۃ فی مصنفہ
ابو بکر بن داؤد فی کتاب المصاحف بسند صحیح الخ بالجملہ انکار بودن این امور از قربات وخیرات انکار احادیث وآثار است ونیز صدور
وبکلام لاحق ابن حجاج تفرقہ ما بین الصلوۃ والتصدق وما بین جمع ناس وذکر حال میلاد ونفس میلاد آنحضرت صلعم نمودن صریح
بکلام سابق مناقضت ثابت کردن آن ہمچنانکہ تطوع صلوۃ وتصدق برای شکر نعمت عظیمہ وتعظیم خصوص شہر مبارک از
قربات است ہمچنان اجتماع اہل اسلام برائے قرات قران واستماع ذکر آنحضرت صلعم از اعمال زاکیات است وہمچنان آن دعوت
اہل اسلام وایصال ثواب طعام بالجملہ فرحت ولادت با برکت واظہار سرور بذکر ظہور ان نعمت واجتماع برائے ذکر شریف
داخل اصول شریعت است کہ صاحب مائۃ المسائل ہم اقرار بدان نمودہ است پس از نیت مولد اگر صرف ہمین قصد شکر نعمت عظیمہ
وتعظیم ماہ مبارک بدین جہت وادائے انواع عبادت مراد است بود نفس نیت صالح ودر ہر دو برابر است ہیچگونہ فرقی نیست واگر معنی دیگر
مراد باشد تا ناصرین آن معنی مع وجہ قبح آن بیان نمایند کہ تنقیحش نمودہ آید اما آنچہ این ناصر مجہول نیت مولد را بذکر
قصہ میلاد آنحضرت صلعم تفسیر نمودہ اولا کہ آنرا تفسیر لفظ نیت قرار دادن غیر مقبول است ودوم این ذکر شریف برای اجتماع
برای استماع از مناط قبح قرار دادن ووجہ خاص برائے قبح آن بیان نمودن محض فضول نامعقول است اگر ناصرین ناصر مذکور
حالا برائے اثبات قبح ذکر شریف واجتماع اہل اسلام برائے استماع ارشادات وفضائل حضرت خیر الانام صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ

و اصحابه و احبابه وسلم باز شبهه قدیمه عدم نقل این فعل از آنحضرت صلعم بنا بر مذهب عامه طایفه اسماعیلیه یا عدم نقل از قرون ثلثه
بنا بر مذهب بعض طایفه مذبذبین پیش کنند تا اولا تعظیم خصوص ماه مبارک و استحباب عبادات و خیرات و اعمال زکیات از صلات
و غیر ذلک من القربات بجهت شکر نعمت عظیمه سابقه درین زمان از فعل آنحضرت یا از قرون ثلثه نقل نمایند و ثانیاً دلیل اندراج
اجتماع اهل اسلام برای استماع ذکر حضرت خیر الانام صلعم و دعوت اهل اسلام در اعمال زکیات و افعال قربات از ما خواهند
و با این امر و دعوی نصرت علامه ممدوح نمودن قابل بحث و التفات اهل علم نیست **قوله** همین سخاوی در توهین شیخ عربی الخ
اقول کتب شیخ که در علم حقایق بوده اند و مصطلحات آن فن با غیر اهل حقایق کما حقها نا فهمیده اند بجهت چندی از علماء کرام حمل
بر معانی لغویه ظاهریه نموده اعتراضات وارد فرموده اند اما جهابذه محققین که بر مصطلحات و مراد آن علم مفصلا واقف شده اند
کتب و رسایل کثیره در رفع اعتراضات تصنیف نموده اند بلکه بسیاری از منکرین بعد تحقیق مقصد از انکار رجوع فرموده اند
و نیز باید دانست که در بسیاری از مواضع کتب شیخ برخلاف نسخ مصححه تحریفات هم واقع گردیده منتشر شده اند کسانیکه بر آن
مطلع نشده اند و آن کلمات محرفه را مخالف شرع شریف دیده اند رد آن فرموده اند پس همه اینها معذور بلکه ماجور اند و شواهد این همه
از کبار معتمدین و مستندین صاحب رساله نقل خواهم نمود درین صورت اگر امام سخاوی یا امام جزری یا دیگر کسی از علماء کرام
در انکار افتاده بر تقدیر صدق روایت و صحت نقل نیز الزام آن صاحب اشباع الکلام را نتوان داد چه این اکابر از
ائمه مستندین علوم ظاهریه فقه و حدیث هستند نه ائمه علم حقایق اگر کلام شان درین باب بجهت عدم اطلاع بر مصطلحات
آن علم از کلام دیگر محققین و اقفین مرجوح دانسته آید لازم نیست که در مسایل فقه و حدیث هم مستند و با قوال شان مردود یا
و بسوی ایشان نسبت استحسان ضلالت نموده آید و از همین مقام واضح گردیده فساد آنچه در صفحه هفتاد و هفت از انکار
امام ابن جوزی بر صوفیه کرام صاحب اشباع را الزام غیر لازم داده حالا چندی از شواهد آنچه در سابق گفتم باید شنید در در مختار
از علامه مفتی ابو السعود در بیان حال فصوص الحکم آورده نعم فیه کلمات تباین الشریعة و تکلف بعض المتصلفین لارجاعها الی الشرع
لکنا تیقنا ان بعض الیهود افتراها علی الشیخ قدس سره الخ علامه طحطاوی گفته قال بعض العارفین بعد ما اثنی علی الشیخ
بمفضل و صفاته غیر انه وقع له فی بعض کتبه کلمات کثیرة اشکلت ظواهرها فکانت سببا لاعراض کثیر ممن لا یحسن الظن به و لم
یقولوا کما قال غیرهم من الجهابذة المحققین ان ما وهمته تلک الظواهر لیس مرادا و انما المراد امور اصطلح علیها متأخروا اهل
الطریق الخ امام نابلسی در مطالب فیه آورده و فی طبقات الشعراوی اجمع المحققون من اهل الله تعالی علی جلالته فی
سائر العلوم و ما انکر علیه منکر الا لدقة فهم کلامه لا غیر فانکروا علی من یطالع کلامه من غیر سلوک طریق الریاضة و قد ترجمه
الشیخ صفی الدین بن ابی منصور و غیره بالولایة الکبری و لقبه الشیخ ابو مدین سلطان العارفین و کان الشیخ عز الدین بن عبد السلام
ینکر علیه کثیرا فلما صحب الشیخ ابا الحسن الشاذلی و عرف احوال القوم صار یترجمه بالولایة القطبیة الخ ملخصا شعرانی در کتاب
الیواقیت و الجواهر آورده کان رضی الله تعالی عنه مقیدا بالکتاب و السنة و یقول کل من رمی میزان الشریعة من یده لحظة

بل كل جميع عالم يفهمها الناس من كلامه انما هو لعلو مرتبته وجميع ما عارض من كلامه الشريعة فهو مدسوس عليه كما اخبرني بذلك الشيخ ابو طاهر
المغربي نزيل المدينة المنورة ثم اخرج لي نسخة الفتوحات التي قابلها على نسخة الشيخ التي بخطه فلم ار فيها شيئا مما كنت توقفت
فيه وحذفته حين اختصرت الفتوحات الخ وبهدر انت اما من اثنى على الشيخ رحمه الله تعالى من العلماء فقد كان الشيخ مجد الدين الفيروزآبادي
يعتقده غاية الاعتقاد وينكر على من ينكر على الشيخ ويقول لم يزل العلماء يكبين على الاعتقاد في الشيخ الى ان اراد الله تعالى ما
اراد من انتصاب شخص من اليمن اسمه جلال الدين بن الخياط فكتب المسائل في درج وارسلها الى العلماء ببلاد الاسلام وقال هذه
عقائد محي الدين بن العربي وذكر فيها عقائد زائغة ومسائل خارقة لاجماع المسلمين فكتب العلماء على ذلك بحسب السؤال ان من
معتقد ذلك الشيخ عن ذلك كله بمعزل قال الفيروزآبادي فلا ادري اوجد ابن الخياط تلك المسائل في كتابه مدسوس على الشيخ
او فهمها هو من كلام الشيخ على خلاف مراده الخ وبهدر انت وممن اثنى عليه ايضا الشيخ كمال الدين وكذلك الشيخ قطب الدين
الحموي وكذلك الشيخ قطب الشيرازي وممن اثنى عليه ايضا الشيخ فخر الدين الرازي الخ وممن اثنى عليه من مشائخنا الشيخ محمد
بن المغربي الشاذلي شيخ الجلال السيوطي الخ وبهدر انت قال وقد شرح كتاب الفصوص جماعة من الاعلام الشافعية
وغيرهم منهم الشيخ بدر الدين بن جماعة الخ وبهدر انت قال الفيروزآبادي وبالجملة فما انكر على الشيخ الا بعض الفقهاء الفتح
الذين لا حظ لهم في مشرب المحققين اما جمهور العلماء الصوفية فقد اقروا بانه امام اهل التحقيق والتوحيد وانه في العلوم الظاهرة
وحيد الخ وبهدر انت قال الشيخ سراج الدين المخزومي وقد بلغنا ان الشيخ تقي الدين تكلم في شرحه للمنهاج في حق الشيخ
بكلمة ثم استغفر الله بعد ذلك وضرب عليها فمن وجدها في بعض النسخ فليضرب عليها الخ اگر تفحص نموده آید شواهد این صحبت
بکثرت توان یافت ونیست حاجتی به تطویل که کتب شاه ولی الله دهلوی از مناقب کمال شیخ و تحقیق و تصحیح اقوال وی مالامال
واگر صاحب رساله را بدین هم تسلی نباید ببیند که در رسایل مولوی حیدر علی تونکی اعلم علماء طایفه مدح شیخ واستناد باقوال
وی مرقوم است شیخ را از کاملین ومخالفین او را از ناقصین شمرده قوله اکثر این رجال مجهول اند الخ اقول اگر نزد این
نجدی مجهول بجهت ناواقفی و بی علمی مجهول اند مضایقه ندارد که حسب قول مستندین معتمدین او مثل صاحب سیرت شامی و
ملا علی قاری وغیرهما مستند اند ومقبول چنانچه حضرات که علماء متبحرین سند از او شان بگیرند مجهول قرار یابند وصاحب
مستند مصری وناصر فاکهانی وصاحب شرعة الالهیة وغیرهم علماء نزد و مستند ومقبول وحجت باشند قوله چنانچه در رساله مختصر
رد وحدت وجود نوشته ام الخ اقول مسئله وحدت وجود از ادق دقایق علم حقایق است اگر حضرت ملا علی قاری یا دیگری
از مستندین متبحرین علوم فقه وغیره بجهت عدم التفات مصطلحات آن بمراد آن مسئله و دیگر مسایل حقایق نرسیده بر صوفیه
کرام اعتراض نمایند مضایقه ندارد که دیگر محققان قبل از زمان شیخ تا شاه ولی الله دهلوی و شاه عبد العزیز و مولوی شیخ الله
صاحب وغیرهم فتاوی و مسایل مستقله مثل مکتوب مدنی و رسایل دفع الباطل وغیره در این باب تصنیف کرده حقیقت این
مسئله باثبات رسانیده اند و شبهات لزوم اتحاد و حلول که ناواقفان الزام بآن داده اند دفع گردانیده اند صاحب رساله

باید که تنبیه السفیه و سیف المسلول وغیره رد روافض که معروف و مروج اند مطالعه نماید قطع نظر ازانهمه عدم اطلاع ملا علی
قاری وغیره از علماء کرام بر حقیقت مسئله من حقایق مستلزم آن نیست که تحقیقات آن محققین در باب احکام فقهیه و حدیثیه
هم قابل استناد نمانند و مردود باشند و نسبت ضلالت بآن ائمه نموده آید که لکل فن رجال **قوله** قسطلانی الخ **اقول**
رفع حجله اوهام از ماسبق باید دریافت استحسان فرمودن امام قسطلانی عمل مولد را و تقسیم بدعت بطرف حسنه و سیئه
از همان مواهب لدنیه ثابت است که بیخ دین اسماعیلیه میکند **قوله** بیان حاصل روایت ترمذی بعطف دفع مطاعن
بر بیان مفاخر خالی از تحریف نیست زیرا که در روایت ترمذی شک راوی است در تعیین یکی ازین دو جمع هر دو الخ **اقول** منشاء این زبان
درازی نیست مگر جهل از معانی الفاظ چه بر تقدیر روایت ینافح هم ذکر مدائح و مفاخر آنحضرت ازان روایت مخالفت نمیدارد و حضرت
محدث دهلوی در مدارج النبوة فرموده و آنحضرت مینهاد برای حسان منبر در مسجد که می استاد برای مدح آنحضرت و هجو دشمنان
وی فرمود آنحضرت ان الله یؤید حسانا بروح القدس مادام ینافح عن رسول الله و در روایتی یفاخر الخ **قوله** ثبوت قیام برای
تعظیم الی قوله غلط است الخ **اقول** منشاء این کذب صریح و قول باطل و باعث همه تطویل لاطائل نیست مگر چهار امر اول جهل از روایات
مستنده فقهاء و محدثین دوم بیخبری از تحقیق و تطبیق محققین سوم نقل اقوال مخالف جماهیر ائمه عظام از محدثین و فقهاء کرام
چهارم تحریف و تلبیس در ذکر عبارات علماء کرام اما امر اول پس بدانکه امام نووی در اذکار بعد بیان مختار بودن استحباب قیام برای
اکرام و احترام نوشته و علی هذا الذی اخترناه استمر السلف و الخلف وقد جمعت فی ذلک جزءا و ذکرت فیه الاحادیث و الآثار و احوال
السلف و افعالهم الدالة علی ما ذکرته و ذکرت فیه ما خالفها و اوضحت الجواب عنه فمن اشکل علیه شیء من ذلک و رغب فی مطالعة ذلک
الجزء رجوت ان یزول اشکاله انشاء الله تعالی علامه خفاجی در شرح شفا فرموده کان صلعم یکرم من یدخل علیه بالقیام له و بلطفه
الی آخره و قاضی عیاض علیه الرحمه در شفا فرموده و عن عمر بن السائب ان رسول الله صلعم کان جالسا یوما فاقبل ابوه من الرضاعة
فوضع له بعض ثوبه فقعد علیه ثم اقبلت امه فوضع لها شق ثوبه من جانبه الآخر فجلست علیه ثم اقبل اخوه من الرضاعة فقام رسول الله صلعم
فاجلسه بین یدیه الخ علامه خفاجی در شرح بذیل این حدیث شریف فرموده و فیه دلیل علی انه یجوز القیام تعظیما لمن یستحق التعظیم
خلافا لمن قال انه مکروه مطلقا الخ و در تفسیر عزیزی در آخر سوره و اللیل آورده که حضرت ابوبکر رض تشریف آورد و نزد آنحضرت صلعم
برخاستند و بر پیشانی ایشان بوسه دادند الخ اما امر ثانی پس بدانکه شاه ولی الله دهلوی در حجة الله البالغه بعد ذکر ورود احادیث مختلفه
نوشته و عندی لا اختلاف فیها فی الحقیقة فان المعانی التی یدور علیها الامر و النهی مختلفة فان العجم کان من امرهم ان یقوم الخدم
بین ایدی ساداتهم و بهم من افراطهم فی التعظیم حتی کاد یلحقهم بالشرک فنهوا عنه و الی هذا وقعت الاشارة فی قوله علیه الصلوة
و السلام کما یقوم الاعاجم و قوله علیه السلام من سره ان یتمثل یقال مثل بین یدیه مثولا اذا انتصب قائما للخدمة اما اذا کان ابتهاجا
او اکراما او تطییبا لقلبه من غیر ان یتمثل فلا باس به الخ علامه خفاجی در شرح شفا بذیل حدیث لا تقوموا کما یقوم الاعاجم بعضهم
ذکر اختلاف [illegible] فیه و الاحسن ما قاله القاضی زکریا فی شرح الروض انه مستحب لاهل العلم و الصلاح و الحکام العدول لان فیه

اذا اختشی من ترکه ضررا ویستحب لمن قدم من سفره لذوی الاحترام تکریما وبرا بهم ویدل علی ذلک قوله صلعم للانصار لما قدم علیهم
سعد رضه قوموا الی سیدکم والمنهی عنه انما هو ما کان علی سبیل الریاء والتکبر وحمل حدیث سعد علی انه کان مریضا وقدم راکبا
فامرهم صلعم بالقیام لیعینوه فی النزول عن دابته خلاف الظاهر کما مر وقد فعله صلعم وکان یقوم لفاطمة اذا جاءته وانما نهاهم
لئلا یظنوه سنة ویتخذوه عادة الخ وامام نووی در رساله قیام ذیل حدیث من سره آورده واما الحدیث الثانی فقد اولع بعض
الناس فی الاحتجاج به والجواب عنه من اوجه الاصح والاولی ان معناه الصریح الظاهر منه الزجر الاکید والوعید الشدید للانسان
ان یحب قیام الناس له ولیس فیه تعرض للقیام بنهی ولا غیره وهذا متفق علیه فالمنهی عنه هو محبة القیام فاذا کان معنی الحدیث
ما ذکرنا فمدار التحریم علی المحبة فلا یصح الاحتجاج بهذا الحدیث الخ اما آنچه صاحب رساله آورده که حضرت معاویه رضه بحضرت
ابن زبیر رضه وحضرت ابن صفوان بطلاقت قیام حکم جلوس نموده اند وحدیث من سره روایت فرموده پس دلالت ندارد برانکه مجرد قیام
برای تعظیم واکرام حرام است بلکه ظاهر آنست که حضرت معاویه رضه بدین خیال حکم جلوس فرمودند که مبادا حضرت شان از سرور
از قیام سید اگردد و در کتب احادیث خود قیام حضرت معاویه رضه برای اہل شرف ثابت است امام ابوالفضل قاضی عیاض علیه الرحمة در
شفا آورده وبلغ معاویة رضه ان کابس بن ربیعة یشبه رسول الله صلعم فلما دخل علیه من باب الدار قام عن سریره وقبل بین
عینیه واقطعه المرغاب لشبهه صورة رسول الله صلعم علامه خفاجی فرموده ای کل ما فعله معاویة رضه من تعظیمه للمشابهة له الخ وهمچنان
از حضرت سفیان که یکی از رواة این حدیث اند قیام برای اکرام کرام ثابت است ملا علی قاری در مرقاة آورده وقال اخو سفیان
الثوری فاجتمع الیه الناس لغرابته مجاورا ابوحنیفة فقام الیه سفیان واکرمه واقعده مکانه وقعد بین یدیه ولما تفرق الناس
قال اصحاب سفیان رایناک فعلت شیئا عجیبا قال هذا رجل من العلم بمکان فان لم اقم لعلمه قمت لسنه وان لم اقم لسنه قمت لفقهه وان لم اقم لفقهه قمت
لورعه الخ اما امر ثالث پس باید دانست در حاشیه صحیح بخاری مطبوع مطبع مولوی احمد علی ذیل حدیث قوموا الی سیدکم آورده
فیه استحباب القیام للسادات کذا فی الکرمانی قال فی المجمع احتج به الجماهیر لاکرام اهل الفضل بالقیام اذا اقبلوا اما القیام المنهی عنه
فانما هو فیمن یقومون علیه وهو جالس قیاما طول جلوسه انتهی مختصرا قال النووی هذا القیام للقادم من اهل الفضل مستحب ولیس
بمنهی عنه کما توهم الی آخره در غنیة المستملی گفته لا یکره قیام القاری للقادم تعظیما اذا کان مستحقا للتعظیم الخ در در مختار
فرموده وفی الوهبانیة یجوز بل یندب القیام تعظیما للقادم کما یجوز القیام ولو للقاری بین یدی العالم الخ شامی در حاشیه نوشته
ای ان کان ممن یستحق التعظیم قال فی القنیة قیام الجالس فی المسجد لمن دخل علیه تعظیما وقیام قاری القرآن لمن یجیء تعظیما لا یکره
اذا کان ممن یستحق التعظیم وفی مشکل الآثار القیام لغیره لیس بمکروه بعینه انما المکروه محبة القیام لمن قام له الخ قاضیخان فرموده
قوم یقرؤن القرآن من المصحف او یقرأ الرجل الواحد فدخل علیه احد من الاجلة والاشراف فقام القاری لاجله قالوا ان
دخل علیه عالم او ابوه او استاذه جاز له ان یقوم لاجله وما سوی ذلک لا یجوز الخ وہمچنان در عالمگیری است اما امر رابع پس از جمله
شبهات شکلیه از شرح الهدایه امام سیوطی آورده وما نازع فیه طائفة الخ وعبارت ماسبق را ترک نموده حالانکه از ما سبق

تصحیح و تکو نوازش علی امینیت قوله قوموا الی سیدکم احتج المصنف البخاری و مسلم علی مشروعیة القیام قال مسلم لا اعلم فی قیام
الرجل للرجل حدیثا اصح من هذا و نازعه فیه طائفة الخ و از انجمله آنکه گفته و مطالب المؤمنین نوشته حالانکه محدث دہلوی در لمعات
فرموده و فی مطالب المؤمنین لا یکره قیام الجالس لمن دخل علیه تعظیما و القیام لیس بمکروه العینه و انما المکروه محبة القیام من الذی یقام
له فان لم یحب القیام و قام لا یکره الخ و از انجمله آنکه گفته شیخ ابو حامد غزالی در احیا نوشته القیام مکروه علی سبیل الاعظام
لا علی سبیل الاکرام الخ آوردن این عبارت خارج از بحث بی فہم مطلب محض تلبیس است چه کسانیکه قیام جایز و مستحب فرموده اند ایشان
هم موافق احیا نوشته اند امام نووی در اذکار نوشته و اما اکرام الداخل بالقیام فالذی نختاره انه مستحب لمن کان فیه فضیلة الی قوله
و یکون هذا القیام للبر و الاحترام لا للریاء و الاعظام الخ و از همین جا این هم حسب اقرار کلام محیة الاسلام که برای سند خود آورده
بثبوت رسید که روایاتیکه از انها مستنبط ظاهر نهی قیام مفهوم میگردد حسب اقرار مستندش از ان نهی قیام تکریم و اکرام ثابت نمیشود
و از انجمله آنکه گفته شیخ عبد الحق در لمعات شرح مشکوة نوشته الخ صرف بنقل بعض اکتفا نمودن و مذهب صحیح را که همان شیخ عبد الحق
در همان مقام تحقیق فرموده مقرر کرده ترک نمودن تلبیس عظیم است و کید فخیم است شیخ محدث در همان مقام بعد بیان احتجاج نوشته
و الصحیح ان احترام اهل الفضل من اهل العلم و الصلاح و الشرف بالقیام جایز الخ و بعد ذکر حدیث من سره نوشته قالوا هذا
اذا طلب من احد ا ما لو لم یطلب و لم یتوقع ان یقوم له و قام احد من تلقاء نفسه طلبا للثواب فلم یکن علیه باس الخ و در بیان
حدیث حضرت انس گفته ما جاء فی حدیث انس من کراهته صلی الله علیه و آله و سلم فانما هی من جهة الاتحاد و الموجب لرفع التکلف
و الحشمة اللهی عنه و قال الشیخ محی الدین النووی القیام للقادم من اهل الفضل مستحب قد جاءت فیه احادیث و لم یصح فی النهی عنه شیء
صریح الخ **قوله** عدم ثبوت این نوع تعظیم الخ **اقول** حسب قول مستند این صاحب رساله هرگز این امر موجب استنکاف و مثبت کراهیت
نمیشود فضلا عن الحرمة و برای استحباب آن اندراجش در عموما تکریم و اکرام حضرت خیر الانام صلعم و عدم مزاحمتش با مور محدوده شرعیه
کفایت میکند بلکه بجهت استحسان علما و الدین و عدم مخالفت شرعیه رواج و تعامل حرمین طیبین و غیرها از عامه بلاد اسلامیه اگر این
عمل را موافق تحقیق مستند این صاحب رساله سنت گویند بجاست چنانچه حضرت امام حجة الاسلام در کیمیای سعادت در آداب جد فرموده
و این همه اگر چه بدعت است و از صحابه و تابعین نقل نکرده اند و لیکن نه هر چه بدعت بود نشاید که بسیاری بدعت نیکو باشد بلی بدعتی که مذموم است
آن که مخالف سنتی بود اما حسن خلق و دل مردم شاد کردن در شرع محمود است و هر قومی را عادتی است و با ایشان مخالفت کردن در اخلاق
ایشان بدخوئی بود و رسول الله صلعم فرموده خالقوا الناس باخلاقهم و چون این مردم باین موافقت شاد شوند موافقت ایشان
سنت بود و الخ **قوله** مراد از مخالفت و تغییر بدعت سیئه الخ **اقول** سابقا گذشته که آنچه اسماعیلیه مراد میگیرند یعنی
فعلی را که بالخصوص هیئت کذائیه آن حضرت صلعم امر آن نفرموده باشد مخالف سنت قرار میدهند و برای اثبات این دعوی فکر
هر رطب و یابس میکنند و امور را که مندرج در عمومات مندوبات اند و هیچگونه مزاحمت با مور محدوده شارع ندارند ضلالت
قرار داده علما و دین و ائمه مسلمین را گمراه میگویند این ادعا محض خاسد و باطل است حالا شاهدی دیگر برای بطلان آن ادعا

باید شنید در صراط المستقیم گفته آنجناب صلعم در شب برات تنهائی اطلاع و اعلام احدی در بقیع تشریف بردند و دعا فرمودند کسی را
از صحابه امر نفرمودند که درین شب بمقابر باید رفت چه جائیکه تاکید کرده باشند پس الحال اگر کسی اتباع پیغمبر منظور داشته در شب برات
در مقبره مجمع صلحا نموده ادعیه ماثوره کند او را بمخالفت پیغمبر صلعم ملام کردن نمی سزد الخ **قوله** تعمیم بدعت حسنه از وجود اصل یا
و نظیر و عدم وجود آن ظاهر البطلان است الخ **اقول** منشاء این نزاع نیست مگر تجاهل از نزاع عامه طایفه مخفی نیست که از نظر تتبع
صاحب اتباع ظاهر است که لفظ اصل را سه معنی است یافته شدن اصل بمعنی برای جمله بدعات حسنه ضرور نیست ورنه حکم استحباب
ائمه عظام در بسیاری از مستحبات باطل شود و در اقوال مذکوره مراد از اصل معنی ثالث است چنانچه از مجمع البحار وغیره سابقا نقل
کرده ایم و از مثالیکه قبل ازین از صراط المستقیم نقل کردم این مطلب ثابت میتوان کرد چه اگر مجرد عدم اصل خاص مستلزم ضلالت
و مخالفت و بدعت سیئه بودن می بود پس چگونه کسیکه در مقبره مجمع صلحا نموده ادعیه ماثوره دران شب کند بجهت این هیئت کذائی
غیر ماثوره شارع ملام بمخالفت آنحضرت صلعم و مزاحمت سنت نمیگردید فافهم **قوله** حمل بدعت لا اصل له بر بدعت حسنه الخ
اقول قطع نظر از ظهور سفاهت در بیان معنی مخالفت این استبعاد ناشی است از عدم اطلاع بر اقوال اکابر اهلسنت روایاتی چند
که کبرای طایفه برای تدلیس در رسایل خود جمع کرده رفته اند پس ماندگان طایفه با وجود ظهور کشف تلبیس بار بار اعاده بیان
سخافتها نموده خود را فائق بر ائمه اعلام می شمارند و تحقیق حق همت نمی گمارند و عابدین را بمقدم میدارند بر واقف کتب پوشیده
مخفی نیست که علمای دین با وجودیکه قائل جواز و حسن بسیاری از امور بوده اند بمعنی الاطلاق لفظ لا اصل له فرموده در مجمع البحار آورده
قد کتبت فی شان الصلوة علی النبی صلعم عند العطاس لشیخنا الشیخ علی المتقی قدس سره هل له اصل فکتب الجواب عن شیخ شیخنا ابن حجر
قدس سره او غیره بما نصه سئل نفع الله به باصورته جرت عادة الناس انهم اذا اعطوا طیبا او ریاحین او غیرها او شموه ان
یصلوا علی النبی صلعم فهل لذلک اصل و ما حکمه فاجاب فسح الله فی مدته بقوله واما الصلوة علی النبی صلعم عند ذلک و نحوه فلا اصل لها و
ذلک فلا کراهة فی ذلک عندنا الخ ملخصا و اذکار آورده قال بعض اصحابنا و هو الشیخ المقدسی یستحب ان یقول المتوضی فی ابتدا
وضوءه بعد التسمیة اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و هذا الذی قاله لا باس به الا انه لا
اصل له من السنة الی آخره **قوله** منع شیخ ابن الحاج و تقی الدین سبکی الخ **اقول** اولا که نسبت منع از مطلق قیام تعظیمی بطرف
ابن حاج محتاج نقل صریح صحیح است و ثانیا اگر علامه ابن الحاج از مطلق قیام تعظیمی منع فرموده باشد پس قول بجهت مخالفت تحقیق
بسیار ائمه کرام و تطبیق احادیث شریفه السنة حجت نخواهد بود بر خلاف قیام شیخ که نه مخالف صریح کدامی حدیث صحیح نه مخالف
بسیار ائمه کرام است و ثالثا منع قیام تعظیمی هر کسی که کرده باشد مستلزم ممنوعیت این قیام نمی تواند شد چه دلایل قائلین منع بر تقدیر
تمامیت صرف مفید کراهت قیام برای دیگری وقت مواجهه در تعظیم قیام و وقوف روبروی آن بطور تکلف اعظام اعجام اند.
و پس بس مفید کراهت این قیام نمی توانند شد باقی ماند طعن بر امام حلبی با اتهام تعصب غیره پس جزاء آن در روز قیامت خواهند یافت
قوله یا بودن بدعت لا اصل لها عبارة النص و بدعت سیئه الخ **اقول** سابقا معلوم گردیده که اطلاق لا اصل له برامر مندوب

و مباح هم نموده اند اگر بر آن تسلی نشود تا به بیند که در اربعین اسحاقیه در مسئله سلامی در رو بمانوشته است و شریعت
محمدی صلعم اصل این چیز یافته نمیشود مگر ظاهر این قسم چیز مباح باشد الخ **قوله** اطلاق بدعت بر تراویح الخ
اقول در مجمع البحار در تقسیم بدعت بسوی حسنه و سیئه گفته هی نوعان بدعة هدی و بدعة ضلالة فمن الاول
ما کان تحت عموم ما ندب الشارع الیه وحض علیه فلا یذم لوعد الاجر علیه لحدیث من سن سنة حسنة وفی ضده
من سن سنة سیئة ومن الثانی ما کان بخلاف ما امر به فیذم وینکر علیه التراویح من الاول لانه صلی الله علیه وسلم
لم یسنها لهم انما صلاها لیالی ثم ترکها ولا کانت فی زمن الصدیق رض وهی سنة لحدیث علیکم بسنتی وسنة الخلفاء
الراشدین الخ ملخصاً امام قسطلانی در شرح صحیح بخاری نوشته سماها بدعة لانه صلی الله علیه وآله وسلم لم یسن لهم الاجتماع
لها ولا کانت فی زمن الصدیق رض وهی خمسة واجبة ومندوبة ومحرمة ومکروهة ومباحة وحدیث کل بدعة ضلالة من العام
المخصوص وقد رغب عمر رض فیها بقوله نعم البدعة وهی کلمة تجمع المحاسن کلها الخ امام عینی در شرح صحیح بخاری آورده انما دعاها
بدعة لان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لم یسنها لهم ولا کانت فی زمن ابی بکر رض ورغب فیها بقوله نعم یدل علی فضلها ولئلا
یمنع هذا اللقب من فعلها والبدعة فی الاصل احداث امر لم یکن فی زمن رسول الله صلعم ثم البدعة علی نوعین ان کانت مما تندرج
تحت مستحسن فی الشرع فهی بدعة حسنة وان کانت مما تندرج تحت مستقبح فی الشرع فهی بدعة مستقبحة الخ بالجمله گو اصل تراویح
بیشک سنت آنحضرت است اما اهتمام التزام جماعت کذائیه جماعت لیس البته بشهادت حضرت امیر المؤمنین بدعت است اما اظهار آنکه
التزام مداومت امریکه خود آنحضرت کرده باشند چگونه بدعت باشد لیکن قرار قرار باید داد واز کبراء خود باید دریافت که چرا بر مداومت
والتزام وتکثیر واهتمام امری که اصل آنها از فعل آنحضرت صلعم ثابت است حکم ضلالت می نمایند **قوله** این چه غفلت در اسم الخ
اقول این چه صورت امناسبت نمی بیند که در اول کلام فقدان اصل به دو معنی است نه بمعنی ثالث **قوله** مقصود شافعی الخ **اقول**
اگر امام شافعی بجای این قول قول دیگری فرمود که مؤداه لیس شیء من الامور خیرا الا له اصل بالمعنی المتنازع فیه اداء می نمود
البته گنجایش فکر اداء این مقصود بود اما قول وی مقدار اکه بتصریح و تعمیم ما من خیر یعمله احد من امة محمد صلعم الا وله اصل فی الشرع
فرمود موافق مقصود سامعین بامدعی اصول اشباع الکلام خیبیت و ثبوت اصل بمعنی متنازع فیه را مناط خیریت قرار داده ثبوت این امر
که امر خیر صرف همان است که برای آن اصل خاص معلوم باشد ادعا نمودن ورنه اطلاق خیر نه نمودن اول دلیل است بر کمال ناواقفی
از محاوره لسان عربی قال الله تعالی وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها الایة وقال رسول الله صلعم ما بعث الله
نبیا الا رعی الغنم درین حدیث شریف مناط بعثت نبی بر رعی غنم نیست که هر کسیکه رعی غنم را ثابت معلوم باشد او را نبی
مبعوث من الله باید گفت ورنه از نبوتش انکار باید کرد معاذ الله منه بلکه صرف لزوم این فعل برای جمله انبیاء مقصود است پس
هر کسیکه در زمره انبیاء داخل است بموجب این حدیث این فعل در او لازم و ثابت است خواه ما را ثبوت خصوص این فعل بنفسه
معلوم و ثابت گردیده یا نه وایضا فی الحدیث ما من نبی الا وله بطانتان بطانة تأمره بالمعروف وبطانة تأمره بالشر الحدیث

وایضاً مامن مولود یولد الا والشیطان یمسه الحدیث وایضاً مامن مصیبة تصیب المسلم الا وهی کفارة له وایضاً مامن نبی بعثه الله تعالی الا کان له حواریون واصحاب یاخذون بسنته وایضاً مامن نبی الا وقد انذر الاعور الکذاب ایضاً مامن عبد الا وله صیت وایضاً مامن مومن الا وله بابان فی السماء فاذا مات بکیا علیه اگر امثال این مقال در احادیث شریفه تتبع کرده اید دفتر ضخیم گردد پس درین احادیث و دیگر محاورات فکر باید کرد و بعد فکر بحماقت و جهالت صاحب رساله پی توان برد بالجمله از مقال حضرت امام شافعی لازم بودن اصل برای هر امر خیر ثابت است پس چیزیکه خیر بودن آن بحیث دخول و اندراج تحت عمومات مندوبات و عدم مزاحمت شریعت ظاهر باشد حکم بخوبی آن موقوف بر علم اصل خاص نیست چه بود اصل خاص برای هر امر خیر بموجب این قول ضروری است گو ما را معلوم نباشد الا آنکه مناط خیریت بر علم اصل خاص است پس از کلام امام علاقه نمیدارد **قوله** جناب شاه صاحب بنقل کلام نووی در منهی پرداخته اند و حکم مصافحه یوم العید و معانقه بران متفرع ساخته اند الخ **اقول** اگرچه صاحب رساله در اکثر اقوال علم طعن و ملام برای اعلام افراخته اما اینجا باید دید که چسان هوش و حواس باخته آری ؎ نه هر جای مرکب توان تاختن که جاها سپر باید انداختن ✦ ای عزیز هرگاه که شاه ولی الله صاحب دهلوی قول امام نووی را مستند نموده حکمی بران منتفی از طرف خود فرموده قول امام نزد شان مسلم بود نه مستلزم ضلالت و مردود پس مطلب صاحب ابلاغ باحسن وجوه به ثبوت رسیده مذهب نجدیه باطل و مردود گردیده باقی ماند ادعای اینکه کلام امام نووی و شاه ولی الله دهلوی باطل است پس قطع نظر از عدم لزوم مضرت باصل بحث صاحب ابلاغ ازانچه صاحب رساله چندی عبارات مشتمله بر تناقض و افتراء و تحریف و چندی از اقوال رسائل مجهوله پیش نموده در خصوص مسئله هم جزم بحکم بطلان قول امام نووی و شاه ولی الله صاحب دهلوی نمیتوان نمود اما تناقض پس از انجمله آنکه از مجالس الابرار نقل نموده علی ان الفقهاء من الحنفیة والشافعیة والمالکیة صرحوا بکراهتها و هذا التصریح منهم یشیر بالاجماع الخ باوجودیکه خود از ملا علی قاری نقل می آرد واما اباحة کالمصافحة بعد العصر والفجر ای عند الشافعیة الخ اما افتراء پس از انجمله آنکه بنام بهار فتاوی ابراهیم شاهی مذکور نموده ویکره المصافحة الخ حالانکه در فتاوی ابراهیم شاهی در فصل مصافحه و معانقه بتصریح موجود است فی الکفایة المصافحة سنة مستحبة عند کل لقاء وما اعتاده بعض الناس بعد الصبح والعصر لا اصل له ولکن لا بأس به الخ اما تحریف پس از انجمله آنکه ترجمه مشکوة شریف نوشته و از آخر آن این عبارت ترک نموده اما سنیت مصافحه که علی الاطلاق است باقی است پس بوجهی سنت است و بوجهی بدعت الخ باید دید که شیخ هرگز ممنوع و مذموم بودن بیان نکرده بوجهی سنت و بوجهی بدعت گفته و همین است حال جمله مستحسنات مخصوصه ائمه دین که بوجهی سنت می توان گفت و بوجهی بدعت و قول حضرت امیر المومنین عمر نعمت البدعة برای شهادت کافی است و بهمین جهت علامه طحطاوی و ابو السعود سنت بودن مصافحه عند کل لقاء و بعد صلوات در فصل نماز عید ذکر نموده اما انچه صاحب رساله از شرح وایضاح وغیره کراهت نقل می نماید بر تقدیر صحت نقول او لا معارض است از انچه در مطالب المومنین و غرائب و مجمع البحار و خزانه

وغیره کتب مشهوره حنفیه حکم بااباحت فرموده اند وثانیاً درعبارات منقوله اثری از ترجیح سنیت و دیگر محققان تصریح ترجیح اباحت فرموده اند ازانجمله علامه خفاجی در شرح شفا فرموده وهی بعد الصّلوة بدعة عندنا والاصح انها مباحة الخ و بر همین است فتوی ائمه کبار چنانچه از رساله امام شرنبلالی ظاهر است وثالثاً در صورت عدم نقل ممانعت از ائمه مجتهدین سابقین و عدم لزوم مزاحمت دین حسب تحقیق و تصریح بسیاری از همین مستندین صاحب رساله باوجود اختلاف هم ترجیح اباحت موافق قواعد اصول لازم است و در همین است احتیاط کما مر غیر مرة فتذکر ورابعاً مقتدا ء طائفه خود در رساله ذبیحه که در زبدة النصائح مطبوع هم گردیده است مباح بودن مصافحه بعد نماز و معانقه عید از قسم بدعت حسنه اقرار و تصریح نموده است فافهم **قوله** ناقلا عن المجالس اما المصافحة فی غیر حال الملاقاة فشك کونها عقیب صلوة الجمعة والعیدین کما هو العادة فی زماننا فالحدیث سکت عنه فیبقی بلا دلیل و ما لا دلیل علیه فهو مردود الخ **اقول** این کلام حسب تصریح و تحقیق مستندین صاحب رساله مردود است پس استدلال بآن مطرود خواهد بود قطع نظر ازانکه از ماسبق بطلانش بخوبی ثابت در اینجا برای اسکات صاحب رساله قول تقی اسماعیلیه نقل نموده میشود در رسالة تذکیر گفته شان المباح ان یکون مسکوتا به لا مامورا به ولا منهیا عنه الخ ازین قول ظاهر است که از سکوت حدیث حکم مردود بودن ثابت نمودن مردود است طرفه آنکه صاحب مجالس خود تقسیم بدعت بیک معنی هم نماید و نیز میگوید اما البدعة فی العادة فلیس فی فعلها عصیان و لا ضلال لکن ترکها اولی الخ پس از نفس قول صاحب مجالس قولش مردود است علیه صاحب مجالس که برخلاف اقوال خود و بمجرد سکوت حدیث شریف برای اقامت دلیل قبح و مزاحمت علت و دلیل مردودیت آن عادت قرار داده پس حسب قولش جمله امور یکه ازان حدیث شریف ساکت است و صحابه کرام و دیگر ائمه عظام عبادة یا عادة نموده اند بوجه سکوت حدیث مردود شوند و این کمال جهالت است **قوله** قول باباحة و حسن چیزیکه مصداق لیس بشیء است قول مردود است الخ **اقول** قطع نظر از ینکه صاحب اشباع که صحت اطلاق لیس بشیء بر مباح و مندوب نوشته اند و بر مختار وغیره سند صریح برای آن ذکر کرده اند دیدن و این ادعا عام بقلم رسانیدن موجب سفاهت است طرفه آنکه اولا از عبارات مذکوره صاحب رساله هم هرگز مردود بودن قول باباحت مصداق لیس بشیء علی الاطلاق به ثبوت نرسیده چه جای آنکه چون آفتاب روشن گردیده باشد غایت آنچه که از عبارتها مذکوره بر تقدیر صحت جمله نقول مستفاد است در خصوص مسئله تعریف اولویت و ترجیح کراهت تشبیه حاجیان است و این بحث آنحضرت در عبارت شرح منیه موجود است لیس بشیء مندوب لا مکروه و قیل یکره الخ ازین عبارت ظاهر است که بعضی تعریف را مکروه میگویند و همین است ظاهر و بعضی لیس بشیء میگویند یعنی نه مندوب است و نه مکروه پس بودن اباحت مصداق لیس بشیء ثابت است اگر ترجیح قول لیس بشیء را نباشد بلکه کراهت را باشد و از فتح القدیر که ظاهره مطلوب الاجتناب نقل نموده در همان عبارت صاحب فتح القدیر فرموده و فی النهایة ای لیس بشیء یتعلق بها الثواب وهو یصدق علی الاباحة الخ ازینجا مقام بصراحت ثابت است که گو درین مسئله مخصوصه ترجیح قول کراهت را باشد اما صاحب رساله که از بودن اباحت مصداق

لیس بشیٔ انکار عام میکنند و انرا علی الاطلاق مردود قرار میدہند این ادعا را موافق تحقیق مستندین او خود مردود است وثانیا قول
مقال دراین مبحث از قبیل مناقشہ فی المثال است چہ در بسیاری از مسایل باقرار ہمین مستندین صاحب رسالہ تفسیر لیس بشیٔ بمباح
ومندوب ایمہ دین فرمودہ اند پس قول صاحب رسالہ بمقابلہ شان مردود است در شرح منیہ در سجدہ شکر آوردہ وذکر الطحاوی
عن ابی حنیفۃ رح قال لا اراہ شیئا قال ابو بکر الرازی معناہ لیس بواجب ولا مسنون بل ہو مباح الخ **قولہ** جواز اجتماع مردم
بروز عرفہ برای شرف روز عرفہ ممنوع است الخ **اقول** قطع نظر از انکہ صاحب اشباع از در مختار نقل نمودہ قال الباقانی
لو اجتمعوا لشرف ذلک الیوم واستماع الوعظ بلا وقوف وکشف راس جاز اتفاقا انتہی عجب اینکہ بر ورق سابق کہ از طحطاوی وجامع رموز
وغیرہ چند عبارات نقل نمودہ در آخر ہمان عبارات جواز اجتماع برای شرف روز عرفہ موجود است ترک نمودہ در جامع رموز در آخر عبارات
منقولہ گفتہ والتعلیل مشعر الی انہم لو اجتمعوا لشرف ذلک الیوم لا للتشبیہ جاز کما فی التمرتاشی الخ وطحطاوی بعد عبارت منقولہ مینویسد
وعبارتہ اولا تفید تقیید الکراہۃ بما اذا کان بکشف الراس فافاد انہ اذا کان بغیر ذلک لا یکرہ فیوافق ما للباقانی الخ واعجب
عجائب واغرب غرائب آنکہ در نفس چند عبارات منقولات کہ بی فہم مطالب نقل نمودہ تصریح آن موجود پس منع آن مردود است
از انجملہ در عبارت شامی موجود وما فی جامع التمرتاشی لو اجتمعوا لشرف ذلک الیوم جاز یحمل علیہ بلا وقوف وکشف الخ ودر عبارت
منقولہ نہایہ موجود حتی لو اجتمعوا لشرف ذلک الیوم لا للتشبیہ جاز الخ ودر عبارت منقولہ فتح القدیر موجود واذا تاملت ما فی
جامع التمرتاشی لو اجتمعوا لشرف ذلک الیوم جاز یحمل علی ما کان بلا وقوف وکشف راس الخ ودر عبارت منقولہ امداد الفتاح موجود ویحمل
ما ذکرہ فی الکافی بقولہ وعن ابی حنیفۃ رح انہ لیس بسنۃ وانما ہو حدث احدثہ الناس فمن فعلہ جاز انتہی علی کونہ بلا وقوف وکشف
راس الخ از انچہ مذکور شدہ چون آفتاب روشن بظہور رسید کہ صاحب رسالہ مطالب عباراتی کہ خود نقل نمودہ ہرگز نفہمیدہ وقولش از
نفس مستندات منقولہ او بموجب تصریح تحقیق وتطبیق محققین مستندین مردود گردیدہ **قولہ** ما شرف آن روز و شکل آن روز
از ہر سال ممنوع الخ **اقول** مجرد منع آن باوجودیکہ مستندین او از حدیث ثابت نمودہ اند فاسد محض است از انجملہ علامہ
ابن حاج بعد ذکر حدیث صوم اثنین گفتہ فتشریف ہذا الیوم متضمن لتشریف ہذا الشہر الذی ولد فیہ الخ واز غنیۃ الطالبین بعد صفحہ
یکصد وپنجاہ وہشت آوردہ ولان یوم عاشورا ان تتخذہ یوم مصیبۃ لیس باولی من ان تتخذہ یوم عید وفرح وسرور لما قدمنا ذکرہ
وفضلہ من انہ یوم نجی اللہ فیہ انبیاءہ من اعدائہم الی قولہ فصار عاشورا مثل بقیۃ الایام الشریفۃ کالعیدین والجمعۃ وعرفۃ وغیرہا
الخ **قولہ** بر تقدیر صحت نقل برزنجی شخصی است مجہول الخ **اقول** حضرت سیدی علیہ الرحمۃ از اعیان علماء مشہورین حرمین طیبین بودہ اند
ورسالہ عقد الجوہر در ولادت حضرت خیر البشر جمع فرمودہ او صاحب اشباع نقل استحسان ائمہ کرام قیام اکرام ازان آوردہ است
ودر حرمین طیبین ومصر وشام وغیرہ اکثر ائمہ دین تبرکا وتیمنا در مجالس اذکار شریفہ میخوانند ودر مصر وکلکتہ وبمبئی مطبوع ہم گردیدہ وعلمای
مکہ معظمہ در فتاوی بان استناد فرمودہ اند وشیرہ حضرت ممدوح از النظم نمودہ کہ آنہم مطبوع مصر ... است وانتشار آن روادار پس
جای تعجب کہ سند این رسالہ معروفہ مقبول نکردہ وصاحب رسالہ شرعیہ الالہیہ ناصر فاکہانی وغیرہ کہ ہنوز در وجود آنہا کلام است مجہول میباشند

وسند انہا محل کلام نباشد **قوله** از شواہد مذکورہ صدق صغری ہرگز مفہوم نگردد **اقول** این انکار مثل انکار شمس صف النہار است
حیث شہادت عقلا اظہر مشہور حلبی و غیرہما متوارث بودن این قیام از استحسان ائمہ فخام و محبان خیر الانام صلعم ثابت است کما لا
قوله افادہ اثر ابن مسعود برین معنی محل نظر است و تصریح در مختار قابل اعتبار نیست الخ **اقول** جوابہا ہمہ از ما سبق
روشن گردیدہ آمدہ حال مقولہ در مختار اینکہ اولا باستحباب این تفرد صاحب در مختار نیست و ثانیا اہل انصاف نکو میدانند کہ امثال ان
و عدم اعتبار و البتہ نگفتہ ہیچ اسرار نیست **قوله** دیگر کتب مالا مال از منع آن بودہ اند فی الہدایۃ و ہو عقیب الصلوٰۃ المکتوبۃ
الخ **اقول** ولا حاصلہ رسالہ مطلب صاحب استماع نرسیدہ ناحق دریں مناقشہ فی المثال گردیدہ و ثانیا در ہدایہ صرف بیان نفی
تکبیر بعد صلوٰۃ مفروضہ است ہرگز ممانعت ازان ثابت نیست پس حوالہ اش افترا محض است ہمچنان است حال عبارت منقولہ سراج
وہاج **قوله** استکاف مستنکفین الخ **اقول** جواب این شبہات واہیہ در ما سبق باید دید **قوله** بسیار از اقوال شیخ الی حامد
غزالی چنان بودہ اند الخ **اقول** این الزام ہم حسب استماع الکلام تمام نمی تواند شد چہ اگر در مسائل اختلافیہ جمہور علما و کرام نظر بوجوہ
ترجیح و قوت قول بعض علما معمول بہ قرار دادہ اند و قول بعض مرجوح غیر ماخوذ پس این امر شناعتی ندارد کہ میسر باختلافات
رحمت بخلاف نزاع اسماعیلیہ کہ شقاق ضلالت است آنچہ در مسائل فرعیہ اختلافیہ جزم حکم تحقیق و تضلیل و عصیان بلکہ الزام شرک
کفر و اختلال اصل ایمان میکنند سیما اینکہ ایشان حسب خواہش خود دست تا بعلما کرام و اولیا عظام میکنند اگر این الزام بر ایشان
وارد کردہ شود البتہ گنجایش پیدا کردد درینجا قدر قلیل بغایت اختصار برای تنبیہ طائفہ باید شنید صاحب رسالہ کہ از حاشیہ شامی
بر در مختار جا بجا فی فہم مطلب ہستنا دمیکند ہمان شامی در ہمان حاشیہ در باب الحظر و الاباحۃ آوردہ کرہ بعض الفقہاء وضع الستور
والعمایم والثیاب علی قبور الصالحین و الاولیاء قال فی الحجۃ یکرہ الستور علی القبور و لکن نحن نقول الآن اذا قصد بہ التعظیم فی عیون
العامۃ حتی لا یحتقروا صاحب القبر و لجلب الخشوع والادب للغافلین الزائرین فہو جائز لان الاعمال بالنیات و ہو ان کان
بدعۃ فہو کقولہم بعد طواف الوداع یرجع القہقری حتی یخرج من المسجد اجلالا للبیت حتی قال فی المنہاج انہ لیس فیہ سنۃ
مرویۃ و لا اثر محکی و قد فعلہ اصحابنا کذا فی کشف النور الخ و نیز ہمان شامی در باب مبطلا و کتابۃ نوشتہ الاول ان ما صح
عن الہدایۃ لیس مبنیا علی ان الاصل الاباحۃ لان الخلاف المذکور فیہا انما ہو قبل ورود الشرع و صاحب الہدایۃ انما اثبت ذلک
بعد ورود الشرع بمقتضی الدلیل یعنی ان مقتضی الدلیل اباحتہا لا کن ثبت العصمۃ بعارض و قد صرح بذلک فی الاصول البزدوی
حیث قال بعد ورود الشرع الاموال علی الاباحۃ بالاجماع ما لم یظہر دلیل الحرمۃ لان اللہ تعالی اباحہا بقولہ خلق لکم ما فی الارض
جمیعا الخ الی قولہ الرابع ان نسبۃ الاباحۃ الی المعتزلۃ تخالف لما فی کتب الاصول ففی تحریر ابن الہمام المختار الاباحۃ عند جمہور الحنفیۃ
والشافعیۃ و فی شرح البزدوی للعلامۃ الاکمل قال اکثر اصحابنا و اکثر اصحاب الشافعی ان الاشیاء التی یجوز ان یرد الشرع باباحتہا
و حرمتہا قبل ورودہ علی الاباحۃ و ہی الاصل فیہا الخ و نیز ہمان شامی در ہمان حاشیہ مذکورہ متعلق کتاب اللقطہ نوشتہ
قرا الزیادی ان الانسان اذا ضاع لہ شی و اراد ان یرد اللہ سبحانہ علیہ فلیقف علی مکان عال مستقبل القبلۃ و یقرء الفاتحۃ

ویہدی ثوابہا للنبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ثم یہدی ثواب ذلک لسیدی احمد بن علوان ثم یقول یا سیدی احمد یا ابن علوان الم ترد
ضالتی والا نزعت عن دیوان الاولیاء فان اللہ تعالی یرد من قال ذلک ضالتہ ببرکتہ انتہی و صحیح زیادہ کذا فی حاشیہ
شرح المنہج للداودی رحمہ اللہ تعالی ام از ارکان اربعہ بحر العلوم کہ استناد میکنند در بیان ارکان اربعہ انکار سماع اموات
را باطل قرار دادہ و در شرح مثنوی شریف در شرح دفتر اول بیان سماع اموات را از بس نوشتہ چنانکہ عقیدہ صاحب
رسالہ اثبات سماع اموات مخالف نص کتاب و سنت و اجماع امت است و نیز در بیان ارکان اربعہ در شرح حدیث لا تشد الرحال
تسقیہ بتجہیل ابن تیمیہ موجود است کہ ازان بطلان عقیدہ طائفہ ہم ثابت است و از غنیۃ الطالبین کہ بانتساب بسوی جناب حضرت
غوث الثقلین رحمۃ اللہ تعالی علیہ سندی آرد در بیان غنیۃ در باب لقاء موجود و مصرح است و نؤمن بان المیت یعرف من
یزورہ الخ باید دید کہ بموجب عقیدہ طائفہ نوبت فرق کفر و ایمان رسید و نیز حضرت غوث رضی اللہ تعالی عنہ در کتاب فتوح
الغیب شریف فرمودہ قال اللہ تعالی فی بعض کتبہ یا ابن آدم انا اللہ الذی لا الہ الا انا اقول لشیء کن فیکون اطعنی
اجعلک تقول لشیء کن فیکون وقد فعل ذلک بکثیر من خواصہ و اولیائہ من بنی آدم و نیز ملا علی قاری در نزہۃ الخاطر
فی مناقب مولانا شیخ عبد القادر و شیخ عبد الحق در اخبار الاخیار و شطنوفی در بہجۃ الاسرار و امام یافعی در [illegible]
خود و دیگر ائمہ کرام از حضرت وی رضی اللہ تعالی عنہ روایت فرمودہ انہ قال من توسل بی فی شدۃ فرجت عنہ
ومن استغاث بی فی حاجۃ قضیت لہ ومن صلی بعد المغرب رکعتین ثم یصلی ویسلم علی النبی صلعم ثم یخطو الی جہۃ العراق
احدی عشرۃ خطوۃ یذکر فیہا اسمی قضی اللہ حاجتہ الخ و از ملا علی قاری کہ سندی آرد بیان ملا علی قاری در مرقات شرح
وغیرہ جابجا بحقیت اعتقاد سماع اموات سلام و کلام زائر را تصریح نمودہ و در شرح عین العلم در بیان سفر
در شرح حدیث شد رحال گفتہ ولا یمنع ہنا زیارۃ قبور الانبیاء والاولیاء اذ کل من تبرک بمشاہدتہ فی حیاتہ تبرک
بزیارتہ بعد وفاتہ فیجوز شد الرحال لہذا الغرض لان الحصر فی حق المساجد دون سائر المشاہد الخ و ہمچنان است در مرقات
و در شرح شفاء قاضی عیاض گفتہ فان روحہ علیہ السلام حاضر فی بیوت اہل الاسلام الخ و از وظائف النبی کہ
سندی آرد و برای تدلیس نام مصنفش ذکر نمی کند مصنفش شیخ عبد الغنی است و ابن تیمیہ کہ بعقیدہ طائفہ شرک
قطعی است در بیان وظائف النبی در آداب سفر این ہم نوشتہ کہ چون ارادہ کند فریاد رسندہ را یا گم کند چیزی را پس بگوید
یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی و نیز در بیان وظائف تعریف بروز عرفہ را مستحب قرار دادہ و بکلام شاہ
ولی اللہ دہلوی کہ استناد می پردازد و الفاظ کمال مدح و منقبت بجہت رسیدن سلسلہ طاہریہ و باطنیہ مولانا الیہ
با ایشان تحریر میسازد حالانکہ ہر طریقہ مختص بطائفہ فسق و کفر شاہ صاحب باثبات ادراک علم و سماع اموات و استمداد
[illegible] و اعانت ارواح و توجہ الی برزخ وقت نداء و شغل رابطہ و بوسہ قبور بلکہ طواف آن و امثال ذلک لازم است
شواہد این امر در کتب و رسائل شاہ صاحب بسیار از بسیار باید دید و بر قدری ازان از مطالعہ کتاب شفیع [illegible] ارواح

قدس هم می توان رسید و سبحان استاد شاه عبد العزیز صاحب علیه الرحمة هم از تکیدیت است چه قطع نظر از انکه فتاوی
شاه صاحب در باب حقیت سماع اموات و جواز استمداد و جواز خواندن یا شیخ عبد القادر شیئا لله و اعراس اولیاء الله
و استحسان تعظیم تبرکات و دیگر مسایل نزاعیه مشهور و معروف اند و بعض طایفه و بعضی اوقات برای تکلم خلاصی خود انکار
از نسبت آنها می نمایند از کتاب تفسیر عزیزی هم بمواضع کثیره مبطلان مذهب طایفه ثابت است که بعض جهله سفهاء
و عاظ این طایفه هوائیه لاچار شده نسبت کلمات ضلالت و عقاید کفر بکلام شاه صاحب و در مجامع خود بتصریح میخوانند
از انجمله اینکه در بیان حالت انقطاع تعلق مردگان از زندگانی دنیا فرموده و این حالت عوام مردگان است و بعض
از خواص اولیا را که آله جارحه تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیده اند درین حالت هم تصرف در دنیا داده اند
و استغراق آنها بجهت کمال وسعت مدارک آنها مانع توجه باین سمت نمیگردد و اویسیان تحصیل کمالات باطنی از آنها
مینمایند و ارباب حاجات و مطالب حل مشکلات خود از انها می طلبند و می یابند الخ و در بیان فواید و منافع دفن فرموده
که در دفن کردن چون اجزاء بدن بتمامه یکجا می باشند علاقه روح با بدن از راه عنایت و نظر بحال میماند و توجه روح
بزایرین و مستانسین بسهولت میشود که بسبب تعلق مکان بدن گویا مکان روح هم متعین است و اثار این عالم از صدقات
و فاتحه و تلاوت قران مجید چون دران بقعه که مدفن بدن اوست واقع شود بسهولت نافع میشود و پس سوختن گویا روح را
بی مکان کردن است و دفن کردن گویا مسکن برای روح ساختن است بنا برین است که از اولیاء مدفونین و دیگر صلحاء مومنین انتفاع و استفاده
جاری است و آنها را افاده و اعانت نیز متصور الخ و در بیان علیین فرموده تعلق بقبر نیز این ارواح را می باشد که بحضور
زیارت کنندگان و اقارب و دیگر دوستان بر قبر مطلع و مستانس میگردند زیراکه روح را قرب و بعد مکانی مانع این دریافت نمی شود
الخ و در رساله فیض عام که در لکهنو و کلکته وغیره مطبوع هم گردیده است فرموده اند و بعد از نماز عشاء درود [illegible] باشد صد بار
متوجه بسمت مدینه منوره شده و استحضار صورت مبارک پیغمبر صلی الله علیه وسلم نموده باید خواند الخ و همدر انست بعض از اهل قبور
مشهور بکمال اند طریق استمداد از ایشان این است که جانب سر قبر او سوره بقره انگشت بر قبر نهاده تا مفلحون بخواند باز بطرف
پایین قبر بیاید و آمن الرسول تا آخر سوره بخواند و بزبان گوید ای حضرت من برای فلان کار در جناب الهی التجا میکنم و دعا
نیز بدعا و شفاعت امداد من نمائید الی قوله لاکن استمداد از مشهورین باید کرد الخ اینست مشتی نمونه از خروارها و اندکی از هزاران
هزار بالجمله حسب عقاید طایفه فاسق و گمراه بلکه منکر و جاحد نصوص کتاب و سنت و کافر و مشرک بودن علماء مذکورین بلکه کافه
ائمه دین لازم می آید پس اکثر استدلالات صاحب رساله نادرست محض اند **قوله** اگر این قول شیخ ابی حامد مقبول خاطر خصم
نیفتد چه محذور در لازم آید الخ **اقول** چون قول این شیخ مستند بسند حدیث حضرت سید المرسلین صلعم و موافق تحقیقات
جمهور ائمه دین است در رد آن البته محذوری است و با اینهمه جهالت و سفاهت و ضلالت خود را خصم ائمه اسلام قرار داده
ابلیس رجیم است **قوله** قال الشیخ الغزالی فی المنخول انا ابو حنیفة فقد قلب الشریعة الخ **اقول** اولا که آوردن این

عبارت با انتساب منحول درین مقام محض عبث و فضول است وثانیاً اگرچه بجهت اشتباه از تحریر مجهول بعض مورخین اقوال
شان در بعض کتب این کتاب منحول بطرف حجة الاسلام غزالی منسوب گردیده است اما جرأت این کس باید دید که روافض
این کتاب بلکه این عبارت را برای الزام اهلسنت پیش نموده بودند و محققین اهلسنت اصل منشاء اشتباه ظاهر فرموده اند تا آنکه
درین اعصار که کتب مناظره طرفین بطبع رسیده این امر کالشمس فی نصف النهار ظاهر گردیده با وجود اینهمه باز باتباع
روافض اهلسنت را الزام بما لا یلزم نمود باید دید که در کتاب مطبوع منتهی الکلام موجود و حجة الاسلام ابوحامد غزالی که
در احیاء العلوم که بالاتفاق و بلاشبهه از تصانیف اوست بخلاف منحول که عند التحقیق از محمود غزالی معتزلی است
و خود امام غزالی چنانچه بر اهل استقرا پوشیده نیست از ان انکار صفر باید مدایح و مناقب او یعنی حضرت امام
الاعظم موزاید الوصف ذکر کرده اند الخ **قوله** اول محل نزاع بدعت است الخ **اقول** اجتماع برای مجالس اذکار شریفه
و قیام برای اشاعت عظمت و محبت و اکرام حضرت سرور انام صلعم هرگز در بدعات بآن معنی که بدعت از امور مذمومه
ممنوعه است داخل نیست و بآن معنی که اطلاق بدعت می توان نمود از امور ممنوعه علی الاطلاق نیست و دیگر شبهات واهیه
که بحیث تفاصیل آورده است رفع آن از ماسبق باید طلبید **قوله** یا عجبا که حجت گرفتن صاحب هدایه به توارث حرمین الخ
اقول عجب که خود عبارت هدایه نقل میکند و باز کلمه استحباب بجهت نافهمی بر زبان می آرد حالا باید فهمید که صاحب هدایه
در بیان مذهب حضرت امام ابی یوسف و امام شافعی البته به توارث اهل حرمین حجت گرفته است و آنچه از طرف دیگر
ائمه در جواب آن بقول آنحضرت صلعم حجت گرفته است از این امر مردود بودن آن احتجاج فی نفسه عموماً ثابت نگردیده
بلکه صرف ترجیح قول دیگر ائمه که مدلل بحدیث خاص است به ثبوت رسیده پس امریکه از هیچ حدیث مخالفت نداشته باشد
و معمول به و مروج ائمه حرمین طیبین باشد البته بموجب قول هدایه که در دلیل حضرت امام ابی یوسف رضی الله و غیره آورده
است استدلال بآن میتوان نمود که ائمه دین نموده اند و قطع نظر از این همه این بحث مناقشه فی المثال حسب عادت
جهال است که خود هدایه و دیگر کتب فقهیه از استدلال بعادت حرمین بر مستحب بودن امری مالامال است از آنجمله در هدایه
در بیان تراویح فرموده والمستحب فی الجلوس بین الترویحتین مقدار الترویحة و کذا بین الخامسة والوتر لعادة اهل
الحرمین الخ **قوله** سلف صالحین شمرون اهل بدعت حرمین خطاست الخ **اقول** اگرچه موجب سب علماء طایفه مبتدع بلکه مشرک بودن صحابه کرام
و تابعین و تبع تابعین از اهل حرمین و غیرهما لازم نیست بلکه از سبب ایشان معاذ الله بدعتی بودن حضرت ابن عمر و غیره باستحسان بعض عادات که معاذ الله ثابت است
لیکن قطع نظر از اینهمه معلوم نیست که علامه ابن حجر مکی و شیخ عبدالوهاب و ملا علی قاری و غیرهم را نیز از علما را کابر علماء حرمین طیبین اگر مستحبات می شمارند تا بر اند ابلیس
و تلبیس چرا ذلیل شان و متبعین و معتقدین شان و در علماء اهل سنت باستناد و اعتماد خود می آرد و اقوال
و افعال ایشان نیز استحسان بسیاری از بدعات حسنه عموماً و استحباب عمل مجلس مولد خصوصاً ثابت است و آنهمه امور
موافق مذهب اسماعیلیه بدعات ضاله ضلال اند از اصل ایمان اند **قوله** بقا بر اهلسنت و جماعت و دین اسلام الخ

اقول بر واقفان فن احادیث مخفی نخواہد بود کہ رواج شرک وکفر در حرمین طیبین مع اہالی آن بلدین مقدسین
ہرگز متصور نیست لیکن بموجب قول اسماعیلیہ کہ بدعات مثل شرک خلل انداز اصل ایمان اند از استحسان و تعامل تمام ائمہ
عظام حرمین شریفین بدعات حسنہ مثل مجلس مولود وغیرہ امریکہ لازم میگردد البتہ مخالف احادیث شریفہ است از احادیث
شریفہ ثابت است کہ دین حق در حرمین جا گرفتہ است و آخر زمان ہمان جا قرار پذیر خواہد ماند حیف کہ نزد اسماعیلیہ رواج
کفر و شرک در حرمین واقع باشد و دین حق باقی نماند اما معہذا ٹونک و قنوج دار الاسلام و دار الایمان باشد و مجتہدان دین
و مجددان حق در انجا موجود باشند این چہ جہالت و ضلالت است در مرقاۃ در شرح حدیث شریف قال رسول اللہ صلعم
ان الدین لیارز الی الحجاز الحدیث نوشتہ ای ینضم عند ظہور الفسق و استیلاء الکفرۃ الی الحجاز و ہما اسم مکۃ والمدینۃ و حوالیہما
الخ **قولہ** عرصہ قلیل گذشتہ کہ حرمین در تسلط وہابیہ بودند الخ **اقول** این چہ حماقت است از تسلط ظلمی نجدیہ بر حرمین
طیبین بودن آن شیاطین از ائمہ عظام حرمین و علماء کرام بلدین مقدسین چگونہ ثابت گردیدہ تا بر قاعدہ صاحب استشاعۃ
حقیت نجدیہ ظاہر گردد نجدیہ بمقتدا اسماعیلیہ اند اختراع ہمچو عقاید فاسدہ نمودہ ائمہ حرمین طیبین را از اہل سنت ہمین سواد اعظم
مشرک کافر قرار دادہ و از مکاید شیخ نجدی تسلط یافتہ شنائعی کہ ہمسر وقایع عہد یزید و حجاج بودند دران بلدین مقدسین
ظاہر نمودند آخر در اسرع ازمنہ بموجب وعدہ صادقہ حضرت مخبر صادق صلعم لا یکید اہل المدینۃ احد الا انماع کما ینماع الملح فی الماء الحدیث
از راہ آب شور بمقر اصلی خود شتافتند کہ تفصیل این وقایع باخبار معتبرہ معروف و مشہور و در تاریخ حرمین مذکور اگر صاحب رسالہ
خواہ مخواہ انکار متواترات شعار خود سازد تا برای اسکات او عبارت کتاب علامہ شامی کہ از مستندات است او نقل مینمایم کہ در حاشیہ
درمختار در باب البغاۃ در بحث خوارج نوشتہ قولہ و یکفرون اصحاب نبینا صلعم علمت ان ہذا غیر شرط فی مسمی الخوارج بل ہو بیان
لمن خرجوا علی سیدنا علی رضی اللہ عنہ والا فیکفی فیہم اعتقادہم کفر من خرجوا علیہ کما وقع فی زماننا فی اتباع عبد الوہاب الذین خرجوا
من نجد و تغلبوا علی الحرمین و کانوا ینتحلون مذہب الحنابلۃ لکنہم اعتقدوا انہم ہم المسلمون و ان من خالف اعتقادہم مشرکون و
استباحوا بذلک قتل اہل السنۃ و قتل علمائہم حتی کسر اللہ شوکتہم و خرب بلادہم و ظفر بہم عساکر المسلمین الخ **قولہ** قول منکرین قرین
الصواب الی قولہ لایق استنکاف اولی الالباب الخ **اقول** ہر گاہیکہ ارباب متون مشہورہ و شروح مستندہ و فتاوی
و حواشی معتمدہ مانند وقایہ و کنز و مختصر و تنویر الابصار و شرح عینی و درمختار و برجندی و قاضی خان و دیگر صدہا کتب معتمدہ
و معروفہ تلفظ بہ نیت را بقصد جمع عزیمت مستحب و افضل نوشتہ اند و جمہور محققین مستندین صاحب رسالہ آنرا مختار و معتمد و صحیح قرار
دادہ قول منکرین را مردود نمودہ باشند پس این را لایق استنکاف اولی الالباب نوشتن طرفہ بیباکیست و صورت غرابت **قولہ**
قال القسطلانی فی المواہب الخ **اقول** صاحب رسالہ عجیبہ دلاورست برای اثبات لایق بودن استنکاف استحباب تلفظ نیت
از مواہب عبارتیکہ دران ذکر اختلاف است نقل نمودہ و عبارتیکہ از آن بودن استحباب مذہب مستقر و محقق نزد اصحاب
مصرح بود از آخر نوشتن جان فرسود متصل ہمان عبارت است لاسیما والذی استقر علیہ اصحابنا استحباب النطق بہا الخ

قوله بمقتضای این وریده دهی نسبت بعض کبرای امت نبوی یعنی شیخ احمد سرهندی الخ **اقول** از طرف خود مراد صاحب رسالہ آنچہ را
از لفظ بعض عیان بلفظ یعنی تعیین و تفسیر نمودن و باز ایراد کردن که در کلام فلان کس این امر کجاست بلکه سفاوش عیان است
و برین بنا لب و قاحت کشودن کمال نفسانیت و سخت وریده دهی و سفاهت است باقی ماند تحقیق صحت و عدم صحت
بیان پس بر تقدیر صحت نقل محمول نمودن بر تاویل یا سهو قطع نظر از مسئله مجوثه با مذهب مختار صاحب رسالہ بجهتی چند وجوه
مخالفتی دارد از انجمله انکه در کلام منقول عمامہ بیت را رافع سنت و ناسخ آن قرار داده شده است حالانکه صاحب رسالہ
به ثبوت استحسان آن از اثر مروی حضرت ابن عمر رضی اقرار دارد و به تضعیف و لازم گردیده که معاذ الله حضرت و رفع سنت و
نسخ آن تجویز فرموده باشند علی هذا القیاس بسیاری از صحابه کرام و دیگر ائمه عظام در بسیاری از مستحبات با وجود تصریح بدعت
بودن و اقرار عدم نقل از سنت آن حضرت صلعم بلکه از خلفاء راشدین نیز حکم باستحسان داده اند واضح باد که تعبیر صاحب
رساله از شیخ موصوف به بعض کبرای امت نبوی و توصیف شان و استنا و بمکاتیب شان محض خدیعت و مکیدت است چه
موافق مشرب طایفه حضرت شیخ را از ضعفاء و اصاغر ملت نبوی هم نتوان شمرد لفظ کبرای و اکابر فضلای امت چه سان
توان ذکر کرد و در مکتوب صد و دوازدهم جلد اول فرموده مخدوما احادیث نبوی در باب جهر از اشاره سبابه بسیار وارد
شده الی قوله ما مقلدان را نمی رسد که بمقتضای احادیث عمل نموده جرات در اشاره نماییم الخ معلوم نیست که صاحب رسالہ حسب
اصول مذهب خویش چه حکم صادر مینماید **قوله** یک حدیث صحیح هم در باب جهر الخ **اقول** در مشکوة شریف بروایت صحیح مسلم
آورده عن عبد الله ابن زبیر رضی قال کان رسول الله صلعم اذا سلم من صلوته یقول بصوته الاعلی لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک وله الحمد وهو علی کل شئ قدیر الحدیث محدث دهلوی حضرت شیخ عبد الحق حنفی در اشعة اللمعات فرموده این حدیث صریح
است در جهر بذکر که آنحضرت بآواز بلند میخواندند بعضی میگویند که بلند خواندن آنحضرت برای تعلیم اصحاب بود و در مذهب گفته
که افضل اخفا است الی قوله و حق آنست که اوقات مختلف است گاهی ذوق و حضور در اخفاست و بعد گاهی در جهر شوق افزاید و جهر
مشروع است بلا شبهه الخ و هم در حدیث صحیح مسلم و بخاری آمده عن ابن عباس رضی ان رفع الصوت بالذکر حین ینصرف
الناس من المکتوبة کان علی عهد النبی صلعم الحدیث و دیگر احادیث شریفه هم درین باب ثابت اند در اشعة اللمعات در باب
الذکر بعد الصلوة فرموده بدانکه جهر بذکر مطلقا و بعد از نماز سنت صبح اوراد شده درین باب احادیث الخ و آنچه در بعض
روایات کراهت رفع صوت آمده محققین مستندین صاحب رسالہ ما بین احادیث شریفه تطبیق فرموده اند و اینجا چیزے
مختصر از اقوال مستندین صاحب رسالہ باید شنید علامه طحطاوی گفته جار فی الحدیث ما اقتضی طلب الجهر و هناک احادیث
اقتضت طلب الاسرار والجمع بینهما ان ذلک یختلف باختلاف الاحوال و الاشخاص کما جمع بین الاحادیث الدالة علی طلب
الجهر بالقراءة والدالة علی الاسرار فحیث خیف الریا او تاذی المصلین او النیام فالاخفاء افضل و علیه یحمل خیر الذکر
الخفی والجهر افضل حیث خلا عما ذکر لانه اکثر عملا و تتعدی فایدته للسامعین و یوقظ قلب الذاکر و اما قوله تعالی ولا تجهروا

فالراجح فی تفسیرہ ان لا تعتدوا بمعنی التجاوز عن المامور بہ او الاختراع فی مالا اصل لہ فی الشرع وتفسیرہ بالجہر بالدعا مردود
وما فی الخانیۃ من ان رفع الصوت بالذکر حرام محمول علی الجہر المفرط فی البزازیۃ عن الفتاوی ان الجہر بالذکر فی المسجد
لا یمنع عنہ احترازاً من الدخول تحت قولہ تعالیٰ ومن اظلم ممن منع مساجد اللہ ان یذکر فیہا اسمہ الآیۃ ابو السعود الخ
وشامی در رد المحتار نوشتہ وفی حاشیۃ الحموی عن الامام الشعرانی اجمع العلماء سلفاً وخلفاً علی استحباب ذکر الجماعۃ
فی المساجد وغیرہا الا ان یشوش جہرہم علی نائم او مصلی او قاری الخ ملا علی قاری در مرقاۃ در باب وتر در شرح حدیث
کان صلعم اذا سلم یقول سبحان الملک القدوس ثلاثاً ورفع صوتہ بالثالثۃ الحدیث نوشتہ قال المظہر ہذا یدل علی جواز
الذکر برفع الصوت بل علی الاستحباب اذا اجتنب الریاء اظہاراً للدین وتعلیماً للسامعین وایقاظاً لہم وبرکۃ الذکر الی مقدار
یبلغ الصوت الیہ من الشجر والحجر والمدر وطلباً لاقتداء الغیر بالخیر ویشہد لہ کل رطب ویابس سمع صوتہ وبعض المشائخ یختار
اخفاء الذکر لانہ ابعد من الریاء فہذا یتعلق بالنیۃ الخ در لمعات ذیل اربعوا علی انفسکم نوشتہ فیہ اشارۃ الی ان المنع
من الجہر للتیسیر لا لکون الجہر غیر مشروع الخ در جامع البرکات فرمودہ جہر بذکر مشروع است بلکہ سنت تا آنکہ فرمودہ آنحضرت
در وقتیکہ بلند کردند صحابہ آوازہای خود را بذکر و فریاد کردند ایہا الناس اربعوا علی انفسکم الحدیث مضمون اربعوا دلالت
دارد کہ منع از جہت شفقت بود نہ از جہت عدم جواز و بتحقیق جہر کردہ است آنحضرت صلعم باذکار و ادعیہ در مواطن
کثیرہ و ہمچنین سلف از صحابہ و من بعدہم جہر کردہ اند بذکر و ہمہ اینہا دلالت دارند بر جواز جہر و اجتماع برای ذکر ولیکن بعضا
قضایای مخصوصہ اند پس آنکہ نظر کرد بجانب معنی علت اجازت کرد آنرا علی العموم و آنکہ نظر بخصوص کرد منع کرد و طریق اول
موافق است بمقاصد شرع و مطالب آن الخ ملخصاً در کنز العباد آوردہ فی عمدۃ الابرار ذکر فی مجموع النوازل والخانیۃ
والحاوی السراجیۃ والصغریٰ والملتقط وتجنیس المزید ان قراءۃ القرآن بصوت رفیع فی الحمام یکرہ وبصوت خفی لا یکرہ و
ولا یکرہ التسبیح والتہلیل وان رفع صوتہ قال الجامع عصمہ اللہ تعالیٰ ومعلوم ان الحمام لا یخلو عن القاذورات وما تنا
کلہا غالباً فاذا کان جواز التسبیح والتہلیل فی الحمام بصوت رفیع من ہذہ الاشیاء فلان یجوز فی المساجد والبیوت
والزوایا والخلوۃ فی مکان طاہر کان اولیٰ ویؤیدہ ما ذکرہ الفقیہ الزاہد ابو اللیث رح فی کتاب التنبیہ ان حرمۃ
المسجد خمسۃ عشر وذکر فی جملتہا ان لا یرفع الصوت فیہ فی غیر ذکر اللہ تعالیٰ وفی بستان الفقیہ فی باب الاذکار
ان النبی صلعم کان یجہر مع صحابتہ رضوان اللہ تعالیٰ علیہم بالاذکار والتہلیل والتسبیح الخ وہمچنین است در بسیاری از
کتب مشہورہ فقہ حنفیہ بالجملہ نزد محققین مطلق ذکر جہر ممنوع نیست بلکہ ممنوع افراط جہر است کہ مضر باشد اگر صاحب
رسالہ را ابراہیم از دیگر مستندین او نقل کردیم تسلی نشود تا بہ بیند کہ شاہ ولی اللہ صاحب دہلوی در قول جمیل بعد بیان ذکر
جہر نوشتہ اند والمراد غیر المفرط فلا منافاۃ بینہ وبین ما نہی عنہ الخ **قولہ** قال ابن الہمام فی فتح القدیر الخ **اقول**
قول علامہ ابن الہمام در بیان اختلاف حضرت امام اعظم با صاحبین رحمہم اللہ تعالیٰ در تکبیر عید الفطر واقع است و جہت تحقیق

ابن ہمام اختلاف در اصل تکبیر برای فطر نیست بلکہ در صفت جہر و اخفاست صاحبین مثل عید الضحی در فطر نیز جہر را مسنون
میدارند و امام صاحب اخفا را مسنون میدانند و جہر را در ان بدعت میدانند لیکن حسب تحقیق مستدین صاحب رسالہ
بر تقدیر ترجیح این روایت ہم خلاف ایمہ در سنیت ان است نہ آنکہ امام صاحب در جہر تکبیر فطر حکم لزوم ضلالت و حرمت
فرمودہ باشند در شرح صغیری منہ نوشتہ و یستحب التکبیر جہراً فی الطریق یوم الاضحی اتفاقاً و یوم الفطر لا یجہر عند
ابی حنیفۃ وعندہما یجہر و ہو روایۃ عنہ فالخلاف فی الافضلیۃ اما الکراہۃ فمنتفیۃ عن الطرفین الخ و ہمچنان است در شرح
کبیری و چگونہ حکم لزوم ضلالت میتوان نمود کہ استحباب و افضلیت جہر از بسیاری صحابہ کرام و مجتہدین عظام درین
خصوص منقول است و ثانیاً قول ابن ہمام را دیگر مستدین صاحب رسالہ تعقب ہم کردہ اند حضرت بحر العلوم در ارکان
اربعہ فرمودہ قال فی فتح القدیر ان الخلاف انما ہو فی الجہر بالتکبیر اما نفس التکبیر فمندوب قطعاً فی کل وقت والحق ان
الجہر بالتکبیر کسایر الاذکار مشروع و مندوب البتہ قطعاً کالاخفاء ولکن الکلام فی انہ ہل لہذا الوقت بخصوصہ شرع التکبیر
ام لا و ہذا یصلح للخلاف سواء کان بالجہر او الاخفاء فالحق ما یفیدہ البحر الرائق ان لیس عندہ فی وقت الذہاب ذکر مخصوص
من التکبیر وعندہما ذکر مخصوص بہ اما نفس التکبیر فذکر اللہ مشروع و مندوب فی کل وقت جہراً و خفاءً قال الفقیہ ابو جعفر لا
یمنع فی ہذا الیوم من التکبیر للعامۃ لان رغبتہم بہا و ناعن الذکر فلیذکر وان شاء و ہذا ایضاً یرشدک الی ان لا کراہۃ فی الذکر
بالجہر و لا الماتم بعدم المنع الخ و ہمچنان است و الاستدلال بقولہ تعالی واذکر ربک فی نفسک تضرعاً وخیفۃ ودون الجہر من القول
بانہ یدل علی منع الجہر بالذکر فلا یعارضہ فعل الصحابی فاسد لان الجہر بالذکر مندوب والایۃ فقط لا یدل علیہ حدیث من ذکرنی فی نفسہ ذکرتہ فی نفسی ومن ذکرنی
فی ملاء ذکرتہ فی ملاء خیر منہم والاحادیث فی ہذا المعنی کثیرۃ لا یبعد ان تکون متواترۃ وفی الایۃ یجوز ان یکون دون بمعنی
عند والمعنی اذکر اللہ فی نفسک بالتضرع والخوف عند الجہر بالقول والمقصود انہ یجہر مواطاۃ القلب للسان لا بالجہر
مع ذہول القلب وللایۃ تاویلات آخر مذکورۃ فی مواضعہا الخ و ثالثاً قول ابن ہمام باوجودیکہ بسیاری از مدعیات صاحب
رسالہ و عامہ طایفہ را مردود میسازد اما صاحب رسالہ بکمال جرأت و بیباکی بذکر آن می پردازد **قولہ** در رد المحتار مسطور است
الخ **اقول** صاحب مختار ہر کہ در دلیل امام اعظم علیہ الرحمۃ این قول برای مسنون نبودن جہر تکبیر عید الفطر ذکر کردہ ہمان
صاحب در مختار در ہمان مسئلہ در در المنتقی گفتہ ولا یجہر بالتکبیر فی طریقہ بل یخفیہ ہو الاصح خلافاً لہما فانہ یجہر بہ والخلاف
فی الافضلیۃ اما الکراہۃ فمنتفیۃ الخ پس ظاہر گردید کہ بر قول امام صاحب بنابرین روایت اگرچہ جہر تکبیر فطر مسنون نیست
و بنظر عدم ثبوت از سنت بدعت فرمودہ اند معہذا باثبات تحقیق مستدین صاحب رسالہ مکروہ نیست چہ جای حرمت و
خلل اندازی اصل ایمان نظیرش قول حضرت ابن عمر رض اگرچہ صلوۃ الضحی را بنظر عدم ثبوت از سنت آنحضرت صلعم نزد شان
بدعت فرمودہ اند معہذا مکروہ و حرام نمی دانستند فافہم ولا تکن من المتعصبین **قولہ** در فتاوی بزازیہ مذکور است الخ **اقول**
کلام بزازیہ درین باب بسیار اضطراب دارد چنانکہ مستدین صاحب رسالہ تصریح کردہ اند پس ازان بر یک فقرہ بسند کردن

و بران خورسند گردیدن سفاهت است علامه حموی در حاشیه اشباه گفته قد اضطرب کلام البزازی فی هذه المسئلة فقال فی
فتاوی القاضی الجهر بالذکر حرام الی قوله ثم قال فان قلت المذکور فی الفتاوی ان الجهر بالذکر ولو فی المسجد لایمنع احترازا عن
الدخول تحت قوله تعالی ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه وصنیع ابن مسعود مخالف لقولکم قلت الاخراج عن
المسجد لو نسب الیه بطریق الحقیقة یجوز ان یکون لاعتقادهم العبادة ولتعلیم الناس بانه بدعة والفعل الجائز یکون غیر جائز
لغرض یلحقه فکذا غیر الجائز یجوز ان یجوز لغرض وما روی فی الصحیح انه علیه الصلوة والسلام قال لرافعی اصواتهم بالتکبیر اربعوا
علی انفسکم الحدیث یحتمل انه لم یکن فی الرفع مصلحة فقد روی انه کان فی غزوة ولعل رفع الصوت فی البلاد یجد خدعة اما رفع الصوت بالذکر فجائز کما فی الاذان
والخطبة الخ **قوله** هر چند بعض فقهاء استحسان تثویب الخ **اقول** هرگاه که محققین در عامه متون و شروح معتبره تصریح
استحسان فرموده اند حاجت تطویل نیست و متون و شروح باید دید **قوله** تعمیم سنت الخ **اقول** قطع نظر از آنکه استدلال
صاحب اشباع که بکتب فقهیه است و دران از مستحبات متاخرین شمرده اند صاحب رساله راچنین تقریر نمودن که عدان از محدثات
روا نبود هرگز روا نیست بدو وجه اول از کلام اکابر صاحب رساله بودن عمامه سنت ناسخ سنت و رافع آن ثابت چنانچه
خود نقل نموده دوم بقول صاحب رساله از محدثات و بدعات همان مستحبات صحابه کرام خارج اند که از جمیع صحابه یا اکثر ایشان
باسکوت باقین مروج بودن آن ثابت باشد **قوله** تعمیم سنت نیز مختلف فیه الخ **اقول** افسوس که نه از اصول مذهب خود
خبری دارد و نه بسوی مطلب صاحب اشباع خیالی می آرد **قوله** چون ذکر خلفاء راشدین الخ **اقول** کلامی است مختل بچند
وجوه اول که حسب تصریح اکابر طائفه چنانکه سنت نیست از عمل آن نسخ سنت و رفع آن ثابت میشود تا آنکه اموری را که از
صحابه کرام هم ثابت و مروج می باشند بی آنکه در سنت مخالفت آن وارد شده باشد و بی آنکه بکدام سنت مزاحمت داشته باشد
ناسخ سنت و رافع آن و موجب ضلالت قرار میدهند پس ذکر خلفاء راشدین و عمین شریفین و خصوص خطبه نماز جمعه
و عیدین و التزام آن گو منقول از بعض تابعین باشد چرا شایبه لزوم نسخ و رفع سنت نباشد برین تقدیر الزام بلاریب
تمام است چه تابعین بلکه صحابه کرام را نیز حاشا که منصب نسخ حاصل باشد دوم آنکه بر طبق تقاریر واهیه طائفه میتوان گفت
که التزام ذکر عمین شریفین و خلفاء راشدین و اهتمام آن در عین خطبه نماز و تخصیص آن بهیئت مروجه ملتزمه کذائیه از آنحضرت صلعم
بلکه از جمیع صحابه کرام و آل اطهار بلکه از ائمه اربعه مجتهدین منقول نشده پس خالی نیست یا ذکر و مدح آنحضرات در خصوص خطبه
نماز از امور مستحبه دینی نمی شمردند یا از بودن ذکرشان سبب نزول رحمت الهی بیخبر و لاعلم بودند یا قصداً ازین خیر محروم بودند
الی آخر المغالطات سوم ادعای توارث از عهد تابعین حسب قول صاحب رساله آنوقت قابل تسلیم است که از جمیع قرن مروی
شده باشد و علم باتفاق جمیع قرن بعد صحابه کرام حسب اقرار طائفه متعذر و خارج از حیطه بشر است چهارم آنکه در دعوی
متوارث بودن آن از عهد تابعین نوشته و در سند متوارث بودن از وقت تابعین تابعین نقل کرده **قوله** بدعت حسنه
بودن تسلیم از ان ممنوع است الخ **اقول** قطع نظر از عدم شهرت شرعة الاسلام و ذخیرة السالکین و عدم رجحان قول انها

۹۶۱۱

بر قول صاحب در المختار وغیرہ ہرگاہ کہ محققین ہستند این صاحب رسالہ استحسان را ترجیح دادہ و صوابش نوشتہ باشند پس بنا بر قول
بعض قطع نظر از جہالت حال شان البتہ منع آن و نسبت ضلالت بسوی اہل استحسان مردود است و در نہر الفائق آوردہ و اما بعض
من الاقوال فبدعة حسنة الخ **قولہ** استحسان این چیزہا بنا بر حفظ دین بحکم الضرورات تبیح المحظورات الخ **اقول**
استحسان متعلقات کتابت قرآن کہ صاحب اشباع از چند کتب آوردہ گو در بعض امور این عذر لنگ ... جاری گردد اگرچہ
کبرا صاحب رسالہ را مفید نخواہد بود اما در بعض قطعاً جاری شدن نمی تواند از انجملہ است اینکہ یجوز تحلیة المصحف لما فیہ من تعظیمہ الخ
حجة الاسلام در احیاء العلوم در بحث تحسین کتابت قرآن و علامات خمسہ وغیرہ بعد اختلاف نوشتہ ولا یمنع ذلک من کونہ
احدث فکم من محدث حسن انما البدعة المذمومة ما تصادم السنة القویمة اذ تکاد تفضی الی تغییرہا الخ ملخصاً **قولہ** ملازمت در بیان
مقدم و تالی این شرطیہ الخ **اقول** درینمقام نقل نمودن چند فقرہ رسالہ دعائیہ مولفہ مولوی خرم علی کبیر بجدیہ کہ در لکھنؤ مطبوع
گردیدہ برای اسکات صاحب رسالہ ضرور است در رسالہ مذکور نوشتہ اگر گوئی کہ دست برداشتن در دعا و مسح نمودن از احادیث
قولیہ و فعلیہ ثابت شد لیکن بر دعا عقیب صلوة خمسہ بہیئت کذائیہ چہ دلیل است گوئیم و باللہ التوفیق کہ چون ثابت شد کہ رفع
الیدین از آداب دعاست و حال اجابت و موقت بوقتی و دون وقتی نیست پس حاجت دلیل دیگر نماندہ داعی از جانب شارع
مخیر است بعد نماز پنجگانہ دعا کند یا ورای آن تنہا یا با جماعت الخ صاحب رسالہ بنگرد کہ ملازمت میان مقدم و تالی این شرطیہ است
یا نہ و نیز در ان رسالہ است دست برداشتن وقت دعا و رد الیدین بر آنہا بعد آن باحادیث صحاح و حسان قولاً و فعلاً در استسقاء
غیر آن ثابت است گو بالتزام عقب صلوة خمسہ بہیئت کذائیہ مروی نباشد الخ **قولہ** تعیین و تخصیص مکروہ بودہ اند الخ **اقول** اول
معنی تخصیص باید فہمید بعد تحقیق حکم کراہت باید نمود از مائة المسائل وغیرہ از مقامات متعددہ معنی تعیین مکروہ ہمین ثابت است
کہ آن تعیین را لازم اعتقاد کردہ مطلق شرعی را مقید بخصوصیت داند و قایل جواز اطلاق نباشد از انجملہ در جواب سوال شانزدہم
گفتہ و تعیین کردن روزی برای ایصال ثواب بردہ کہ بالتحقیق ہمون روز خواہد رسید و دیگر روز نخواہد رسید خطا است الخ
قولہ علما روزہ یوم جمعہ وغیرہ چہ نوشتہ اند الخ **اقول** ملا علی قاری در شرح شمائل نوشتہ و اما حدیث مسلم لا تخصوا
الحدیث فمحمول علی النہی عن افرادہ بالصوم بحیث لا یصوم غیرہ ابداً لتوہم منہ انہ لا یجوز صوم غیرہ الخ و در مظاہر حق بعد
نقل توجیہات علماء نوشتہ نری جمعہ کے روزہ رکھنے مین جو شارحین نے توجیہات لکھین تو یہہ بموجب مذہب اون کی کی ہین
جو اوسکو مکروہ کہتے ہین اور بموجب مذہب حنفیہ کی حاجت ان توجیہات کی نہین اسلئے کہ اون کی نزدیک یہہ مکروہ نہین ہے
چنانچہ فتاوی عالمگیری مین لکہا ہی کہ جایز ہی نری جمعہ کا روزہ بلکہ در مختار مین مستحب لکہا ہی اسکو الخ **قولہ** بدعت سیئہ
صرف آن محدثات را میدانند کہ بسند یا اثر یا اجماع مزاحم آن باشد الخ **اقول** اولا حکم زلت صاحب اشباع درین باب
نمودن یاد خود دیگر امام حجة الاسلام و امام عینی و امام شافعی وغیرہم تصریح آن فرمودہ یا نشنیدہ زلتی است عظیم چنانکہ از ما سبق
بثبوت رسیدہ و ثانیاً صاحب رسالہ را اقراری نیست در ما سبق خود قایل نزاع لفظی گردیدہ است **قولہ** انہدام بنا و اجماع در قیاس الخ

این طایفه را منصب اجتهاد حاصل باشد و آن ائمهٔ دین که استحسان این عمل فرموده اند از آن منصب محروم باشند با وجودیکه
اجتهاد مستقل برای حکم استحسان بر اموریکه مخالف و مزاحم نباشند و داخل و مندرج عمومات مندوبات و بینه باشند هرگز ضرور
نیست کما مر سابقاً و سادساً چون اعتبار اندراج در عمومات مندوبات مطلقه باطل فرض کرده شود و حاجت اجتهاد برای تجویز و استحسان
امری خاص ضروری باشد پس آخر تحریم هم حکمی ست خاص برای اثبات آن در امری مخصوص چرا اجتهاد ضروری نباشد **قوله**
پس عدم منقولیت چیزی در دین از ابی حنیفه و صاحبین الخ **اقول** اولاً بر تقدیر صحت این مذهب که بدعت سیئه چیزی
است که از قرون ثلثه و مجتهدین منقول نباشد لازم نیست که نزد مقلدان ابی حنیفه و صاحبین رحمهم الله سبحانه چیزیکه از ابوحنیفه
و صاحبین وی منقول نباشد بدعت سیئه باشد و مرتکب و مجوزان آن را ضال و گمراه و بد مذهب بدین گفته شود چه اجتهاد منحصر در همین
حضرات نبوده است دیگر اهل سنت هم مجتهدین بوده اند پس امریکه دیگران تجویز آن فرموده باشند و از ابوحنیفه و صاحبین وی
منقول نباشد حلیکه طایفه اسماعیلیه بر هر بدعت میکنند بر مرتکب و مجوز آن امر نمودن هرگز هیچ حنفی را جایز نیست آری چیزیکه
سیئه و ممنوع بودنش بخصوصه از ابی حنیفه و صاحبین بحسب اجتهاد شان منقول باشد البته مقلدان ایشان را عمل بدان نشاید
مگر حلیکه طایفه ایجاد نموده اند اعنی خلل اندازی در اصل ایمان مثل شرک حاشا که مقلدان ابی حنیفه با وجود نقل جوازش از
دیگر علماء اعلام اهل سنت می توان نمود **قوله** هر دو در سلک فقها منتظم نیستند الخ **اقول** حیف است که جناب مجتهد امداد علیخان
بهادر و مفتی کلکته و نذیر حسین و بشیر الدین و غیرهم ملقب بزبدة الفقهاء و عمدة المحدثین باشند و ملا علی قاری و شیخ عبد الحق
علیهما الرحمة لیاقت انتظام درین سلک نه دارند و جواب تفصیلی باقی خرافات در رسالهٔ سبق باید دید **قوله** حجیت مستحسنات متاخرین
الخ **اقول** خصم که کتب فقهیه متاخرین مثل مستملی و بحر الرائق و حلبی و در مختار و طوالع الانوار و غیرها برای اثبات مدعیای تحقیق
دلیل تطبیق و بی فهم مطالب تا بیش تدلیس استنادی نماید و محققین مستندین او مستحسنات متاخرین را قبول می کنند پس حجیت
بر وی تمام نگردد **قوله** توارث این انعقاد از مبتدعین و کذا ابن الخ **اقول** با وجود دیدن اشباع و غیره این چنین کلمه
بی ایمانی بر زبان راندن محض تلبیس شیطانیست امام جزری فرموده لا یزال اهل الاسلام یحتفلون بشهر مولده علیه السلام الخ
ملا علی قاری نوشته لم یزل ملوک المصر خدام الحرمین الشریفین ممن وفقهم الله تعالی لهدم کثیر من المناکر والشین یعتنون بر الخ
واما ملوک الاندلس والمغرب فلهم فیه لیلة تسیر بها الرکبان یجتمع فیها ائمة العلماء الاعیان الخ بالجمله صاحب حصن حصین و سخاوی
و عسقلانی و قسطلانی و سیوطی و ابن حجر مکی و ملا علی قاری و غیرهم را تا شاه ولی الله دهلوی و غیره معلوم نیست که از کذابین
می شمارد یا از اکابر مسلمین و علما و محققین می پندارد بر تقدیر اول از ثبوت روایت کتب احادیث شریفه حضرت خیر الانام
بتوسط عدول کرام دست بردارد یا بر ایجاد وسانیدی که خالی از هیچ کذابین مفروضین باشد همت گمارد و اگر چه این خیال خام
کبر ابداً او را از مضیق ضلالت که سند سلسله دینیه شان بواسطه همین کسان بوده است برنمی آرد و بر تقدیر ثانی جبر این کلمات
بیهوده بر زبان می آرد **قوله** اما انزا اکابر مسلمین و ائمهٔ دین مثل فاکهانی و ابن الحاج الخ **اقول** هر چند که صاحب رساله

درین مقام بجہت ادعاء موافقت مطلب خود فاکہانی و ابن الحاج را برای تلبیس کمال تصیف خود می نماید اما موافق مذہب اسماعیلیہ
این ہر دو نیز کسانیکہ العلماء بوجوہ کثیرہ از صالحین بلکہ از مسلمین ہم نتوانند شد تا بہ ائمہ دین بودن چہ رسد از انجملہ بیان شان آنکہ
فاکہانی و ابن الحاج مانند دیگر علماء محققین محدثین معتمدین قایل تکریم و تعظیم مثال نعل مبارک اند **قولہ** ادراک مقصود
شارع و تشخیص آن بدون بیان شارع غیر کاملین است را الخ **اقول** دیدہ نگذشتہ کہ قبیل ازین علماء ابن حاج را از
ائمہ دین قرار دادہ آبہان امام ہمام کہ مستند صاحب رسالہ بلاکلام است مقصد و مرام صاحب اتباع را التصریح فرمودہ است و کفی بہ حجۃ
مگر آنکہ صاحب رسالہ از غایت غضب و حمیت تہوری کند و آن امام را از ائمہ دین خارج نمودہ داخل آنچہ این و جاہلین ناقصین گرداند
قولہ خصم میگوید کہ مدلول متنازع فیہ بدلیل از دلائل شرعیہ ثابت نیست الخ **اقول** اگر مرادش عدم ثبوت و صحت بالخصوص
بدلیل خاص از دلائل خاصہ است پس عدم صحت مدلول لازم نیست و الا عدم ثبوت باطل ملا علی قاری در شرح اربعین بعد از آنکہ
موضوع بودن حدیث صلوۃ الرغائب لیلۃ نصف شعبان و اختلاف و این نماز ہا و کراہت آن از ابن حجر آوردہ میگوید
و فیہ ان الصلوۃ خیر موضوع و احیاء کل لیلۃ بالعبادۃ مشروع و اذا لم یصح حدیثہا لم یلزم عدم فعلہا ثم لا یعتقد سنیتہا
مع انہ جاء فی لیلۃ نصف شعبان قوموا لیلہا و صوموا یومہا و قد سماہا اللہ تعالی فی القرآن لیلۃ مبارکۃ فہی من مواسم الخیرات
و منازل البرکات فصلوۃ مائۃ رکعۃ فی کل رکعۃ قراءۃ الاخلاص عشر مرات بای طریق لا یکون من البدع المذمومۃ مع ما ورد
عن ابن مسعود رض ان ما راہ المسلمون حسنا فہو عند اللہ حسن الخ و ہمین است حال دیگر امور کہ از قسم خیر باشند و مخالفت و مزاحمت
بدلائل شرعیہ نداشتہ باشند اگرچہ بالخصوص فضل آن ثابت و صحیح نباشد اعنی بر تقدیر موضوع بودن حدیث فضل خاص
ہم اگر آن امر تحت اصل عام مندوبات و مطلوبات شرعیہ مندرج باشد از احرام نتوان گفت علامہ طحطاوی در شرح قول در مختار
اما الموضوع فلا یجوز العمل بہ بحال و لا روایتہ الخ نوشتہ ای حیث کان مخالفا للقواعد الشرعیۃ اما لو کان داخلا فی اصل عام
فلا مانع منہ لا لجعلہ حدیثا بل لدخولہ تحت الاصل العام الخ **قولہ** محدثین ابطال احادیث مستندہ درین باب نمودہ اند
و تضعیف الخ **اقول** شیخ عبد الحق محدث دہلوی در شرح سفر السعادۃ ذکر کردہ و احادیث درین ابواب بیشتر آمدہ بعضی
موسوم بوضع و بعضی بضعف الخ و ملا علی قاری در رسالہ فضائل نصف شعبان نوشتہ قلت جہالۃ بعض الرواۃ لا تقتضی
کون الحدیث موضوعا و کذا نکارۃ الالفاظ فینبغی ان یحکم علیہ بانہ ضعیف ثم یعمل بالضعیف فی فضائل الاعمال اتفاقا مع ان
نفس الصلوۃ النافلۃ فی تلک اللیلۃ ثابتۃ عن النبی صلعم بطرق صحیحۃ فلا یضر ضعف بیان الکمیۃ و الکیفیۃ فان الصلوۃ خیر موضوع
و استحسنہ مشروع عند کل مقبول و مطبوع بہذا تبین جواز ما یفعلہ الناس فی بلاد ما وراء النہر و خراسان و الروم و الفرس و الہند و غیرہا
من مائۃ رکعۃ فی کل رکعۃ فیہا سورۃ الاخلاص عشر مرات علی ما ذکرہ صاحب القوت و الاحیاء و غیرہما فانہ و ان لم یصح و لکن لا اطلاع
من فعلہ و اولی وجہ الدوام نعم اعتقاد کونہ سنۃ غیر صحیح عند العلماء و کذا اداؤہ جماعۃ مکروہ عند بعض الفقہاء الخ **قولہ** در
فضائل اعمال غیر ثابتہ از ادلہ شرعیہ بیان ایشان غلط است الخ **اقول** مراد از ثبوت و عدم ثبوت اگر بیان ثبوت بوجہ

خاص از دیگر ادلہ مخصوصہ عدم ثبوت بایں معنی است پس حکم تغلیط غلط است چہ حسب تحقیق محققین مستندین صاحب رسالہ
صرف ثبوت اعمال بوجہ دخول تحت اصل عام و دلایل واردہ مشہورہ برای اعتبار حدیث ضعیف در فضائل اعمال در صحت عمل بدان
کافی است ثبوت آن بوجہ مخصوص از دیگر احادیث صحیحہ یا حسنہ ضروری نیست ورنہ حجیت حدیث ضعیف کہ در فضائل اعمال
می نویسند چہ معنی دارد و در در مختار در بحث استحباب دعای اعضاء وضو در شروط عمل بالحدیث الضعیف گفتہ وان یدخل
تحت اصل عام الخ علامہ طحطاوی نوشتہ وذلک الاصل ههنا هو مطلوبیۃ الدعاء فی کل وقت الخ در شرح منیۃ المصلی
نوشتہ ویستحب ان یمسح بدنہ بمندیل بعد الغسل لما روت عائشۃ قالت کان للنبی علیہ السلام خرقۃ ینشف بها بعد الوضوء رواہ
الترمذی وهو ضعیف ولکن یجوز العمل بالضعیف الخ ملا علی قاری در شرح حصن حصین بذیل قول ما اتی الی ارجو ان
یکون ما فیہ صحیحا نوشتہ فالمراد بہ المعنی اللغوی الشامل للحسن والصحیح والضعیف لجواز العمل بہ فی فضائل الاعمال بالاتفاق
در فتح المبین آوردہ اتفق العلماء علی جواز العمل بالحدیث الضعیف فی فضائل الاعمال لانہ اذا کان صحیحا فی نفس الامر
فقد اعطی حقہ من العمل بہ والا لم یترتب علی العمل بہ مفسدۃ تحلیل ولا تحریم ولا ضیاع حق للغیر واشار المصنف بحکایۃ الاجماع
علی ما ذکرہ الی الرد علی من نازع فیہ بان الفضائل انما تتلقی من الشرع فاثباتها بالحدیث الضعیف اختراع فی الدین ما لم
یاذن بہ اللہ ووجہ الرد ان الاجماع یکونہ قطعیا تارۃ وظنیا اخری لا یرد بمثل ذلک لو لم یکن عنہ جواب فکیف وجوابہ واضح اذ لیس
ذلک من باب الاختراع والشرع المذکورین وانما هو ابتغاء فضیلۃ ورجاؤها بامارۃ ضعیفۃ من غیر ترتب مفسدۃ علیہ کما تقرر الخ
ملا علی قاری در رسالہ کبیرہ موضوعات در ترجمہ رقبہ نوشتہ والضعیف یعمل بہ فی فضائل الاعمال اتفاقا ولذا قال ائمتنا ان مسح
الرقبۃ مستحب او سنۃ الخ وہم دران در بحث حدیث من بلغہ عن اللہ عز وجل شیء من الفضیلۃ فاخذ بہ ایمانا ورجاء ثوابہ اعطاہ اللہ
ذلک وان لم یکن کذلک نوشتہ ففی الجملۃ لہ اصل لکن یشکل بانہ اذا حمل ما بلغہ علی الحدیث الضعیف ینافیہ قولہ ایمانا بہ لانہ
اذا اعتقد الثبوت امتثالا لقولہ ایمانا بہ ینافی کون الحدیث الذی بلغہ ضعیفا لان الضعیف لا یطلق الا حیث لم یکن
المضمون ثابتا الخ ودر جواب این اشکال ملا نقل کردہ والجواب انا نختار الاول ونقول اعتقاد الثبوت لا یتوقف علی ان
الجزم بان یکون من وجہ کما اذا کان عاما او رجح فی العمومات فالثبوت حینئذ من حیث هذا الادراج لا غیر الخ وملا بین جواب
نوشتہ کذا افادہ الشیخ ابن حجر المکی فی حل معنی هذا الحدیث الا انہ جعل مرجع الضمیر فی قولہ فاخذ بہ ای بالفضیلۃ بمعنی الفضل
والظاہر انہ راجع الی شیء فیہ فضیلۃ ومعنی اخذ بہ ای عمل بہ قولا او فعلا ثم قولہ ایمانا بہ ای ایمانا باللہ وایقانا برجاء ثوابہ لا ان
المعنی ایمانا بذلک الحدیث کما حملہ الشیخ فاحتاج الی التحمل فی الجواب الخ در غنیۃ المستملی گفتہ والاصل ان الوصل بین الاذان
والاقامۃ یکرہ فی کل الصلوۃ لما روی الترمذی عن جابر ان رسول اللہ صلعم قال لبلال اذا اذنت فترسل واذا اقمت فاحدر واجعل
بین اذانک واقامتک قدر ما یفرغ الآکل من اکلہ والشارب من شربہ والمعتصر اذا دخل لقضاء حاجتہ وہو وان کان ضعیفا
لکن یجوز العمل بہ فی مثل هذا الحکم الخ

محدث دہلوی در شرح سفر السعادت فرمودہ کہ احتجاج در احکام بخبر صحیح مجمع علیہ است و ہمچنان بحسن لذاتہ بود یا بغیرہ
نزد عامہ علماء و آن ملحق بصحیح است و احتجاج اگرچہ در رتبہ کمتر است از آن و چون حدیث ضعیف متعدد طرق بمرتبہ حسن رسد
آن نیز حجت است و آنکہ مشہور است کہ حدیث ضعیف در فضائل اعمال معتبر است شود نہ ما سوای آن مفرد اتش مراد است اما مجموع متعدد
طرق داخل حسن است نہ ضعیف صرح بہ ائمۃ الحدیث ہو المختار و المعتبر ولیکن گفتہ اند کہ اگر حدیث ضعیف بجہت سوء حفظ بعض
رواۃ یا اختلاط بود با وجود صدق و دیانت منجبر میگردد بتعدد طرق و اگر از جہت اتہام کذب راوی باشد یا شذوذ بمخالفت
احفظ و اضبط یا بقوت ضعف مثل فحش خطا اگرچہ تعدد طرق داشتہ باشد منجبر نگردد و حدیث محکوم بضعف باشد و در
فضائل اعمال معمول الخ شاہ ولی اللہ دہلوی در انتباہ کہ رسالۃ استاد الاستاد خود علامہ ابراہیم کردی آوردہ اند در آن
مرقوم است ومن الایام الفاضلۃ یوم عاشورا و یوم النصف من شعبان و وردت فی فضائل ہذہ احادیث باسانید ضعیفۃ
لا باس بالعمل بہا فان وجد فی نفسہ قوۃ فلیعمل بہا رجاء بفضل اللہ تعالی الخ مولوی خرم علی در رسالہ دعائیہ گفتہ وہ علماء
برین متفق اند در فضائل اعمال فیما نحن فیہ باتفاق علماء معمول بہا است الخ در مظاہر حق بعد از آنکہ ضعیف بودن حدیث
فضیلت صلواۃ اوابین و منکر الحدیث بودن راوی آن از امام بخاری نوشتہ گفتہ اس حدیث کو اگرچہ ترمذی وغیرہ نے
ضعیف کہا ہے لیکن فضائل مین عمل کرنا حدیث ضعیف پر جائز ہے الخ و بذیل حدیث فضیلت شب نصف شعبان بعد از آنکہ
از امام بخاری ضعیف بودن آن آوردہ گفتہ اور یہہ حدیث اگرچہ ضعیف ہے لیکن عمل کرنا حدیث ضعیف پر فضائل اعمال
مین باتفاق جائز ہے الخ **قولہ** اگرچہ عبادات و معاملات مثبت احکام ہمی بود الخ **اقول** قاضی ثناء اللہ صاحب در
سیف المسلول در رد روافض در بیان بودن علم الہام نیز یکی از اسباب علم ذکر کردہ اند کہ انچہ بدان سند آید آنرا بمیزان شرع باید سنجید
پس اگر شرع آنرا قبول کند آنرا حق باید دانست و قبول باید کرد و آنچہ شرع آنرا رد کند آنرا خطا و باطل باید دانست و رد باید کرد و آنچہ شرع
از آن ساکت باشد آنرا نیز قبول باید کرد پس درین صورت بعد فرض عدم ثبوت ہیچ حدیثی در فضائل این نماز ہا نیز چونکہ شرع ساکت
است و شارع آنرا رد نمودہ است و دلیلی بر نفی حرمت آنہا وارد نیست در قسم ثالث خواہد بود پس باطل شد الزام باینکہ ہر کہ بہوای
ہوا و بدعت خود را بدعاوی باطلہ خویش اثبات میتوان کرد و کسی از اہل شرع تاب مقاومت آن نمی تواند آورد الی آخر الخرافات
اللازمۃ **قولہ** خصم شنیدن لفظان از زبان حق ترجمان سرور پیغمبران چگونہ باور نماید الخ **اقول** امام الشیخ عبد الحق رح در ترجمہ
مشکوۃ شریفہ در ہمین بحث در تحقیق این مسئلہ آوردہ کہ منکر این حال تصدیق کرامات اولیاء کرام دارد یا ندارد و اگر ندارد
ساقط شد بحث با وی زیرا کہ وی منکر است چیزی را کہ اثبات کردہ اند کتاب و سنت و اگر دارد این از جملہ کرامات است باعث
انکار چیست الخ و ہمچنین است در شرح مکیہ وغیرہ ثانیا اگر خصم از محرومی اعتقاد کرامات و بی نصیبی از ان برکات آن رتبہ علیہ را
باور نمی نماید تاہم او را چہ مزاحمت و معاوضت امور شرعیہ در امور الہامیہ چہ حکم تفضیل ہر اولیاء اللہ تعالی نمودن کہ ہمہ

قوله صاحب بهجة الاسرار متهم است بافراط الخ اقول قطع نظر از آنکه بر بزرگان دین تهمتها نهادن و در پی سلف صالح
افتادن مایهٔ افتخار طایفه هوائیه است باری در غنیة الطالبین که مستند او و اکابر است ببینید که برای تاکید صلوٰة الرغایب
فضیلے برا سر قوم است همچنین در صلوٰة البراة اجر کبیر و فضل عظیم مسطور است قوله محل نزاع صلوٰة مخصوصه است شبهات
نه فضایل این شبها الخ اقول هرگاه که فضایل این شبها عموما ثابت گردیده پس جمله احادیث صلوٰة مخصوصه اگر ضعیف
هم قرار داده شوند تاهم در هیچ وجه عمل بدان بی التزام منکرات و ممنوعات شرعیه هیچ خللی نیست چنانچه قطب اسماعیلیه در مظاهر حق
بعد نقل فضائل صلوٰة براة از بعض علما گفته ملا علی قاری کہتے ہین کہ جائز ہے عمل کرنا حدیث ضعیف پر اور
علمائے جو انکار کیا ہے اسکا سبب لاحق ہونی منکرات کی انکار کیا ہے حاصل یہ ہے کہ اگر تنہا بغیر خرابیون مذکورہ
کی پڑہی تو جائز ہے الخ قوله تفرد صاحب شرعة الاسلام به نفی کراهت الخ اقول ادعاء تفرد صاحب شرعة مبنی است
بر قلت نظر بسوی اقوال ائمه دین چه بسیاری از اکابر و عظماء حنفیه رح قائل جواز و عدم کراهت بدون جماعت شده اند
بلکه بعضی از ایشان بجواز جماعت بدون تداعی هم رفته اند علامه کفوی در اعلام الاخیار که مشهور بطبقات حنفیه است
در ذکر حال امام صدر کبیر صاحب محیط برهانی آورده و فی کتاب المحیط لایکره الاقتداء بالامام فی النوافل مطلقا نحو القدر و
الرغائب ولیلة النصف من شعبان ونحو ذلک لان ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن خصوصا اذا استمر فی بلاد الاسلام
والامصار لان العرف اذا استمر نزل منزلة الاجماع وکذا العادة اذا استمرت واشتهرت وفی اکثر بلاد الاسلام یصلون
الرغائب مع الامام وصلوٰة لیلة القدر لیالی رمضان ولم ینتهوا ان النبی صلعم صلی لیلة النصف من شعبان ولیلة الرغائب
والقدر ومع ذلک صلی المومنون مع الجماعة فی اکثر امصار الموحدین وبلادهم وما راه المومنون حسنا فهو عند الله حسن و
فی تلک الصلوٰة مع الجماعة مصالح وفوائد نحو رغبات المومنین فی تلک الصلوٰة واعطاء الصدقات من الدراهم والطعام
والحلاوی وغیر ذلک منع بعض الفقهاء ذلک لکن افسادهم اکثر من صلاحهم لان فی المنع منع الصدقات ومنع رغبة الناس
عن الحضور فی الجماعات وذلک لیس مرضیا عقلا وسمعا ومن افتی بذلک فقد اخطاء فی دعواه الخ ملخصاً وبعد از آنکه از
محیط سرخسی و حماوی و بزازیه کراهت جماعت تطوع در غیر رمضان از امام قدوری عدم کراهت آن آورده
می نویسد درایت فی فتاوی الصوفیة لایکره التطوع بالجماعة مطلقا اذا صلوا بغیر اذان ولا اقامة لعدم التداعی حقیقة
وهو الاذان والاقامة وقد صرح فی شرح الکافی الناصحی ایضا فی صلوٰة الکسوف حیث قال انما یکره التطوع بجماعة
اذا صلوها علی وجه استدعاء الناس الیها بجماعة کما یدعی الی المکتوبة ولا شک ان استدعاء الناس الی المکتوبة لا یکون
الا بالاذان قوله اذا نادیتم الی الصلوٰة الایة والنداء لیس الا بالاذان فکذا الاستدعاء ذکره فی الجامع الصغیر
الخانی فی باب ادراک الفریضة ویؤیده ما فی الظهیریة فعلم ان التداعی رفع الصوت بالاذان والاقامة وفی
السراجیة ان امامة النبی علیه السلام لیلة المعراج کانت فی النوافل وذکر المولی الفاضل یعقوب فی شرح الشرعة واصح

ماجاء من نوافل الصلوة صلوة التسبیح بعد نقل ما فی المقدمة من صلوة الرغائب والبراءة والقدر بقی ههنا بحث مهم وهو انه
هل یکره امثال تلک التطوعات بجماعة ام لا قال فی خزانة الفتاوی التطوع بجماعة فی غیر رمضان مکروه وقال شارح
النقایة لا یکره الاقتداء بالامام فی القدر والرغائب والنصف من شعبان لان ما راه المؤمنون حسنا فهو عند الله
حسن الخ ملخصاً **قوله** شیخ نووی الخ **اقول** اگرچه امام نووی رح ودیگر چندی از علماء کرام فرموده اند اگرچه مجرد
انکار چندان مستغرب نیست اما چندان مبالغه که فرموده اند باوجود تصریح اکابر حنفیه وغیرهم بخلاف آن البته محل تعجب
است خصوصاً از امام نووی علیه الرحمة چنانچه شیخ عبدالحق رح در ماثبت بالسنة فرموده ومما اشتهر فیما بین الناس
فی هذا الشهر لیلة الرغائب والمشایخ فیه صلوة مشهورة والمحدثون انکروا اشد الانکار حتی قال محی الدین النووی رح الخ
وبعد قول امام نووی رح وعلامه ابن حجر رح نوشته هذا ما ذکره المحدثون علی طریقهم فی تحقیق الاسانید ونقد الاحادیث
وعجباً منهم ان یبالغوا فی هذا الباب هذه المبالغة ویکفیهم ان یقولوا لم یصح ذلک عندنا واعجب من الشیخ النووی رح
مع سلوکه طریق الانصاف فی الابواب الفقهیة وعدم تعصبه مع الحنیفة کما هو داب الشافعیة فما نحن فیه اولی بذلک
لنسبته الی المشایخ العظام والعلماء الکرام رحمهم الله تعالی هذا وقد ذکر صاحب جامع الاصول فی کتابه حدیثاً من کتاب رزین
الخ **قوله** این احتمال الخ **اقول** سابق گذشته که فقهاء راهل کمال جهر ذکر را اگرچه در مسجد باشد منع نهی فرمایند مگر بعروض
همچو عوارض خارجیه پس این احتمال عند التحقیق مخالف ایشان نمی تواند شد **قوله** بهرحال درین اثر احتجاج است
الخ **اقول** اولاً سابق گذشته که حضرت ابن عمر رض صلوة ضحی را بدعت و ابتداع میفرموده وهمچنین حضرت ابن مسعود رض
بر کسانیکه مشغول خواندن این نماز میدید انکار میفرموده وهمچنین حضرت ابن عمر رض در باب اذان جمعه که از محدثات حضرت عثمان رض
است اطلاق بدعت کرده است در مواهب آورده عن ابن عمر رض قال الاذان الاول یوم الجمعة بدعة فیحتمل ان یکون
قال ذلک علی سبیل الانکار وان یکون اراد انه لم یکن فی زمنه علیه الصلوة والسلام لان کل ما لم یکن فی زمنه صلی الله علیه وسلم
یسمی بدعة لکن منها ما یکون حسنا ومنها ما یکون غیر ذلک الخ وهمچنین دیگر از صحابه کرام نسبت محدثات مستحسنه دیگر صحابه کرام
فرموده اند پس این انکار و اطلاق ابتداع که صرف برای تسهیل بر عباد الله بوده تا بجهت قرب اسلام وعدم تدوین احکام در
اشتباه نیفتند پس همچو قول اسماعیلیه چه مفید وچه قابل احتجاج وثانیاً در خصوص رفع جهر بمسجد هم مستندین صاحب رساله از فقهاء
اهل کمال نوشته اند که منع نمودن نمی شاید وحضرت ابن مسعود رض که انکار واخراج فرموده پس گاهی امر غیر جائز بکدامی غرض مبنی
جائز هم میگردد وبرین تقدیر انکار واطلاق بدعت بران لغرض تعلیم سنت نبودن آن بوده باشد پس این احتجاج بر تقدیر ثانی
هم مفید صاحب رساله نیست ثالثاً احتجاج مفتی اسماعیلیه باین اثر هرگز تمام ودرست نیست چه بجسب ظاهر تلبیس ونیز عدم فعل در عهد
آنحضرت صلعم دلیل بدعت وکراهت ومخالفت شدن نمی تواند آری عامه طائفه که بدعت بمعنی ما لیس بسنة رسول الله صلعم
وما احدث بعد عهده صلی الله علیه وسلم قرار داده بران حکم کلی ضلالات لازم میکنند وهر بدعت را مثل شرک ضلال ندانسته اند

سیدانند اگر باین اثر احتجاج نمایند پس قطع نظر از انکه حضرت ابن مسعود و ابن عمر و دیگر صحابه کرام و بسیاری از امور با وجود اطلاقات
ابتداع و اقرار عدم معهودیت از حضرت علیه الصلوة والسلام حکم جواز بلکه استحباب باستحسان فرموده اند البته بجهت اطلاق آن احتجاج
تلبیس پیش عوام تمام میگردد **قوله** کسی حی جناب قایل و شاغل این عمل ندیده و نشنیده **اقول** اولا که صاحب اشباع خود
اجل و اکمل تلامذه صاحب تحفه است و محض برای تحصیل علم حدیث شریف شرف خدمت صاحب تحفه حاصل نموده آخر در اینجا شهادت
نفی عام مرده و نمودن محض سفاهت است و ثانیا فتاوی صاحب تحفه درین ابواب بدرجه شهرت و تواتر رسیده اند و ثالثا تا حال
در بسیاری از بلاد هند بینندگان صاحب تحفه موجود و صاحب رساله را باید که از ایشان استفسار نماید و از انکار متواترت باز آید **قوله**
در تحفه که بالتواتر کتاب جناب ممدوح است الخ **اقول** هرچند صاحب رساله بسیاری از اکابر ائمه دین را تفسیق و تضلیل و تجهیل
مینماید اما درینجا که شاه عبدالعزیز ممدوح صاحب را آنچنان قرار داده اند مخالف تلبیس و تدلیس طائفه اسماعیلیه السنة لاجرم مفری غیر از
انکار متواترات ندیده اما الحمد لله که تحفه را بالتواتر کتاب جناب ممدوح قرار داده حالانکه بموجب همین کتاب تحفه صاحب رساله و مقتدایانش
خارج از امت قرار می یابند و بموجب هفت طائفه اسماعیلیه صاحب تحفه اثنا عشریه با تمام امت محمدیه علی سیدنا الصلوة والتحیة
بلکه مشرک قرار می یابند در بیان تحفه موجود که حضرت امیر و ذریت طاهره او را تمام امت بر مثال پیران و مرشدان می پرستند و امور
تکوینیه را بایشان وابسته میدانند و فاتحه و درود و صدقات و نذر و منت بنام ایشان رایج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیاء الله
همین معامله الخ حالا صاحب رساله بیان کند که نذر و منت و مجلس و عرس نمودن و امور تکوینیه وابسته آنحضرت دانستن که مروج و معمول امت است
چه حکم دارد **قوله** از عجائب این مقام آنکه الخ **اقول** قطع نظر از انکه در فیوض الارواح قدس فتوی منسوب بجانب صاحب تحفه منقول
نیست بلکه عبارت خط صاحب تحفه بنام علی محمد خان صاحب رئیس مرادآباد مذکور است کمال استعجاب اینکه بی دیدن صحت نامه کتاب مرقوم
گردیدن یکسر لفظ بجای لفظ دیگر این قدر پیچ و تاب در اصلاح خیانت و تحریف مائة المسائل و نقل عبارات مرقات وغیره در
رساله التفهیم بتفهیم این قدر حشو و اطناب آن هذا لشیء عجاب و اعجب عجائب و اغرب غرائب آنکه با وجود مطالعه مجموعه فیوض الارواح قدسی
منقبت شاه ولی الله صاحب و اخلاف الخلف مناقب بر زبان می آرد و مطلقا حیا نمیدارد و از مطالعه مجموعه مذکوره کالشمس ثابت است که مذهب
اسماعیلیه شاه صاحب و کافه سلف و خلاف الخلف مناقب فاسق مبتدع بلکه کافر و مشرک قرار می یابند فافهم **قوله** منع اتخاذ روز عاشورا روز
غم و ماتم و منع واعظ از ذکر قصه شهادت در روز عاشورا پرداخته اند **اقول** صاحب اشباع که نقل فتوی مشهوره شاه عبدالعزیز صاحب
نموده و مطلب آن بیان فرموده در رد آن فقره منع اتخاذ روز غم و ماتم افزودن و در رد آن فقره مخالفت جلوس برای مصیبت و اتخاذ ماتم پیش
نمودن لغویت جلوس برای مصیبت و اجتماع برای نیاحت و اتخاذ روز ماتم چیزی دیگر و ذکر فضایل و احوال شهادت حضرت سیدنا حسین رضی
باحادیث شریفه و روایات صحیحه و طرق رقت و عروض حزن و آه و استرجاع و حث بر صبر و عبادات و بیان حال بی بها لی بی ادبان
که از جمله معجزات نبویه میتوان گفت چیزی دیگر اما منع این ذکر پس به نقل بعض عبارات خارج از بحث و نقل یک فقره بعض عبارات
که بحسب ظاهر بهم موافق دعوی معلوم گردیده و ترک اول و آخر همان عبارت که مضر و مخالف بوده اثبات آن مدعا نتوان کرد

از صواعق محرقه که آورده وایاه ان یشتغل ببدع الرافضة ونحوهم من الندب والنیاحة الی آخره اول
آن عبارت چنان است اعلم ان ما اصیب به الحسین رضی الله تعالی عنه فی یوم عاشورا کما سیأتی
انما هو الشهادة الدالة علی مزید حظوته ورفعته ودرجته عند ربه فمن ذکر ذلک الیوم مصابه لم ینبغ ان یشتغل الا بالاسترجاع
امتثالا للامر واحرازا لما رتبه تعالی علیه بقوله اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون ولا یشتغل
ذلک الیوم الا بذلک ونحوه من عظائم الطاعات کالصوم وایاه ثم ایاه ان یشغله ببدع
الرافضة ونحوهم من الندب الخ وانچه صاحب رساله از رساله اصول صغار نوشته وسئل رضی الله تعالی عنه عن ذکر مقتل الحسین
فی یوم عاشورا ایجوز ام لا فقال لا لان ذلک من شعار الرفض عبارتیکه آخر این قول بوده ترک نموده وهی هذه فان اراد تذکر
المقتل ینبغی تذکر الصحابة ایضا ولئلا یتهم بمقتل الحسین رضی الله تعالی عنهما یعال لا المقصود [illegible] لا باس انتهی عبارت غنیة الطالبین
خارج از بحث که آورده در عبارت منقوله ابطال قول کسانی است که آن روز را یوم مصیبت گردانیده انکار صوم آن روز عظیم
وابطال تشریف وتعظیم آن میکنند وتوسعه وتصدق فقراء درخصوص آن روز فرح وسرور قرار داده بر فاعلین طعن می نمایند پس
عبارت منقوله را از ممانعت ذکر احوال شهادت صادقه ودیگر امور خیر چه علاقه افسوس که صاحب رساله را از عبارت منقوله غنیة الطالبین
انچه دران مذکور نیست معلوم گردیده وانچه صراحة مسطور است بنظر نرسیده حالا ببینند که نجات انبیا وخلق حضرت آدم علیه السلام وغیره که را
دران روز موجب فضل عاشورا قرار داده نوشته بعضا را عاشورا مثل بقیة الایام الشریفة کالعیدین والجمعة وغیرها الخ وانچه از
احیاء العلوم آورده اولا آن عبارت را از بیان فضائل وذکر شهادت حضرت وی رضی الله تعالی عنه باحادیث شریفه و
روایات صحیحه وبیان حال بدمآلی اعدای او که آن روایات از اجله صحابه کرام منصوص مروی وماثور باشند بی آنکه هیچ بعض صحابه
کرام باشند چه علاقه شیخ ابن حجر که صاحب رساله درهمین مقام ودیگر مقامات باو استدلال میکند در کتاب صواعق محرقه که ذکر قصه شهادت شریف
وحالات بدمآلی قاتلان بتفصیل ذکر نموده است بعد نقل مقوله امام غزالی گفته وما ذکر من حرمة روایة قتل الحسین رض وما بعدها
لا ینافی ما ذکرته فی هذا الکتاب لان هذا البیان الحق الذی یجب اعتقاده من جلالة الصحابة وبراءتهم من کل نقص بخلاف ما تفعله الوعاظ الجهلة
فانهم یأتون بالاخبار الکاذبة الموضوعة ونحوها ولا یبینون المحامل الحق الذی یجب اعتقاده الخ ثانیا دران قول قید عاشورا نیست
معلوم نیست که صاحب رساله در باب الشهادتین که بسط تمام موضوع برای ذکر شهادت است چه میگوید وانچه از ابن تیمیه آورده پس قطع نظر از
عدم افاده مطلب او لا مشتمل است بر افراط وغلو باطل چنانچه توسیع لعصه را در ذیل لم یستحبها احد من الائمة آورده واز مبتدعات
قائلین قرار داده حالانکه در عبارت منقوله غنیة الطالبین بعد عبارت منقوله از صحابه وتابعین منقول قد ورد عنهم الحث علی التوسعه
وثانیا الزام از قول ابن تیمیه بر شاه عبد العزیز صاحب درست نمی تواند شد چه نزد شاه صاحب اقوال ابن تیمیه مردود هستند چنانچه در
رساله [illegible] که جمع نموده مولوی حاجی رفیع الدین خان صاحب مرادآبادی است مسطور کلام ابن تیمیه فی منهاج السنة وغیره
من الکتب [illegible] فی تقریظه حق اهل البیت وفی منع زیارة النبی صلی الله علیه وسلم وفی انکار الغوث [illegible]

والقطب والابدال وتحقیر الصوفیة واشال فی ذلک هذا المواضع منقولة موجودة عندی وقد تصدی لرد کلامه فی زمانه جهابذة علماء
الشام والعرب ومصر ثم ان ابن القیم تلمیذه الرشید قد بالغ فی توجیه کلامه لکن لم یقبله العلماء حتی ان المخدوم معین الدین السندی
الطال رسالة فی رده واذا کان کلامه مردودا عند علماء اہل السنة فای طعن یلحقهم فی ذلک الخ **قوله** شیخ عبدالحق در بعض مولفات
الخ **اقول** شیخ عبدالحق در بعض مولفات اگر بعروض عوارض خارجیه چیزی بحث نموده باشد از ان انکار جواز مولود و عرس و امداد
بدعا و ختم و طعام نتوان ثابت نمود و چگونه ثابت شود که این امور یکه محافظت اعراس و استحسان آن شیخ از اساتذه محققین خود روایت
مینماید در ماثبت السنة خود مودہ قلت فهذه الروایة یکون عرسه فی تاسع ربیع الاخر وهذا هو الذی ادرکنا علیه سیدنا الشیخ الامام
العارف الکامل الشیخ عبدالوهاب المتقی المکی فانه قدس سره کان یحافظ فی یوم عرسه فی هذا التاریخ اما اعتمادا علی هذا
الروایة او علی ما رأی من شیخه الشیخ الکبیر علی المتقی او من غیره من المشایخ رحمة الله علیهم الخ وانچه صاحب رساله از شرح سفر السعادت
آورده و در آخر همان قول در مسئله نشاندن قاریان نزد قبر بجا ربودن عدم کراهت باستناد قول ابن همام تصریح کرده و در
جامع البرکات گفته اگر در اعراس بلفظ طعامی بروح فلان پخته ایم نگویند و بگویند طعامی ماحضر ساخته شده است بهتر باشد و اگر از عبارت
بروح فلان این مراد است که ضیافت کرده ایم بیاد ایشان تا بعد از اکل قران و فاتحه بخوانیم و ثواب آنرا بروح ایشان
برسانیم باکی ندارد الخ و همدران در حال استاد خود شیخ اجل عبدالوهاب متقی نقل کرده و ایشان نیز روز مولد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم و روز عرس حضرت غوث الثقلین و عرس شیخ خود و عرس شیخ علی متقی و عرس اولاد خود طعامی وافری
و بخور دن صلحا و علما و فقرا میداد الخ وانچه صاحب رساله از رساله تعزیت یک فقره آورده حالش بعد مطالعه اصل
منقول عنه بدریافت آید اما اگر محمول بظاهر باشد پس البته مخالف است مسلف کاملین چه خلف صالحین علامه عینی در شرح
صحیح بخاری شریف نوشته باب موعظة المحدث عند القبر و قعود اصحابه حوله کانه اشار بهذه الترجمة الی ان هذا الجلوس مع الجماعة
عند القبر ان کان لمصلحة تتعلق بالحی او المیت لا یکره ذلک فاما مصلحة الحی فمثل ان یجتمع قوم عند قبر وفیهم من یعظهم ویذکرهم
الموت واحوال الاخرة واما مصلحة المیت فمثل ما اجتمعوا للقراءة القران والذکر فان المیت ینتفع به الخ و در شرح هدایة
آورده و مما یدل علی هذا ان المسلمین یجتمعون فی کل عصر و زمان و یقرءون القران و یهدون ثوابه لموتاهم و علی هذا اهل الصلاح
والدیانة من کل مذهب من المالکیة والشافعیة وغیرهم ولا ینکر ذلک منکر فکان اجماعا عند اهل السنة الخ و وصول ثواب اگرچه
مخصوص بمقبره نیست اما در خصوص مقبره امید زیادت نفع هست چنانچه در تفسیر عزیزی نوشته در دفن کردن چون اجزای
بدن بتمامه یکجا میباشد علاقه روح بحال خود می ماند و توجه بزائرین و مستفیدین بسهولت میشود و آثار این عالم از صدقات و
فاتحه و تلاوت قران غوالی چون دران بقعه که مدفن اوست واقع شود بسهولت نافع میشود الخ و عجب از صاحب رساله که بعبارت
منقوله رساله تعزیت استناد میکند نمی فهمد که غایته الامر آنکه اختلاف به ثبوت رسید اما از ترجیح چه علاقه حالانکه در باب مسائل
اصحاب فقه نوشته حافظان را برای قرائت قران نشاندن نزد قبر علما را اختلاف است مختار همین است که جائز است بشرطیکه بلند باواز

صحیح شده قرارت نکنند الخ **قوله فی البزازیه الخ اقول** در اصل صاحب بعین این روایت بزازیه از نقل شرح
منیه آورده و حسب عادت خیانت خود مردود نمودن صاحب شرح منیه این حدیث ذکر نه نموده و دیگران هم بهمان راه میروند
حالا باید شنید که در شرح منیه که مستند صاحب رساله و کبرا اوست بعد قول بزازیه نوشته ولا یخلو عن نظر لانه لا دلیل
علی الکراهة الا حدیث جریر المتقدم وانما یدل علی کراهة ذلک عند الموت علی انه عارضه ما رواه الامام احمد بسند
صحیح وابوداود عن عاصم بن کلیب عن ابیه عن رجل من الانصار قال خرجنا مع رسول الله صلعم فی جنازة فرأیت
رسول الله صلعم وهو علی القبر یوصی الحافر یقول اوسع من قبل رجلیه اوسع من قبل رأسه فلما رجع استقبله داعی امرأته فجاء وجیء
بالطعام الی ان قال فهذا یدل علی اباحة صنع اهل المیت الطعام والدعوة الیه الخ **قوله فی فتح القدیر الخ اقول** نقل نمودن
عبارت الی قوله تحقیق وتطبیق کمال سفاهت است ملا علی قاری در شرح مشکوة شریف در ذیل حدیث دعوت
نمودن زن میت بعد دفن شوهرش و اجابت فرمودن آنحضرت صلعم بهمراهی صحابه بخانه میت بعد ذکر قول علامه ابن همام
و دیگر علمای کرام فرموده وینبغی ان یقید کلامهم بنوع خاص من اجتماع یوجب استحیاء ورثة المیت فیطعمونهم کرها او یحمل علی کون
بعض الورثة صغیرا او غائبا او لم یکن المال من عند احد معین الخ **قوله فی وصایا الشیخ ولی الله الدهلوی الخ اقول**
شیخ موصوف را که از اسرافات مخالفت کرده است همان شیخ تعامل عرس و مولد و محافظت بران از اسلاف و اکابر خود در تالیفات
خود روایت نموده قائل استحسان آن و معتقد فضیلت مجلس شریف و متبرک بودن آن گردیده پس منع اسرافات صاحب رساله را
چه مفید و صاحب اشباع را چه مضرت **قوله فی المقامات المظهریة الخ اقول** میرزا صاحب موصوف که مقید نمودن برسمیات
عرفیه بیان فرموده ازین هیچ امداد بدعات ختم و نیاز طعام و نقد و اصل مولد و عرس مخالفت اینها ثابت نگردیده حال
وقال اسلاف و اخلاف ایشان باید شنید و در رقعات مظهریه مطبوعه دهلی بعد بیان نفی التزام رسمیات زایده گفته ازینجاست
که معمول حضرت شیخ و در عرس مشائخ رضی الله عنهم چنین بود که پیش از عرس در خانه میگفتند که امروز قدری در طعام معمول اضافه
باید کرد الی قوله و چون فقیر عادت بدانام بازار و ارد ناچار روز عرس یک پیسه را شیرینی از بازار طلبیده بیاران حاضر تقسیم
میکند و آنچه فتوح از نقد بیاید حضرت پیر و سید بخدمت پیرزادها که استحقاق دارند بطور تحفه میرسانند الخ و شاه عبد الغنی
صاحب در رساله مناقب خلیفه میرزا صاحب که جامع آن مناقب مظهریه بوده اند نوشته که نیاز پیران سیما حضرت خواجه
بهاء الدین نقشبند حلوا و غیره تیار میکردند و انرا بفقرا تقسیم می نمودند و نیاز والد خود میکردند الخ و چیزی از خلیفه مذکور
آورده اند یکبار در عرس حضرت خواجه محمد زبیر حاضر شدم ایشان تشریف آورده فرمودند عبادت بکثرت کنید الخ و نیز
باید دریافت که جناب میرزا صاحب موصوف در مکتوب یازدهم نوشته اند که ختم ها مخصوصه و نیز مراقبات باطوار معموله
که در قرون متاخره رواج یافته از کتاب و سنت ماخوذ نیست بلکه حضرات مشائخ بطریق الهام و اعلام از مبدء فیض اخذ
نموده اند و شرع ازان ساکت است و داخل دایره اباحت و فایده دران متحقق و انکار آن نمیکنند الخ صاحب رساله یا

نماید که اطوار معموله مخصوصه ذکر الهی که شرع ازان ساکت است داخل دایره اباحت است یا ضلالت و دران فایده دینیه متحقق
است یا مضرت و انکار آن ضروری نیست یا ضروریست بر تقدیر شق ثانی که جناب مرزا صاحب با وجود اقرار رواج یافتن در قرون متاخره
و ماخوذ نبودن از کتاب و سنت و ساکت بودن شرع که تحقق فایده وغیره اقرار و اقبال فرموده مقبول است یا مردود و حکم ضلالت
و جهالت همچنانکه در حق دیگر ائمه دین و اولیا ارکاملین کرده است در اینجا هم میکنید یا نه و آنچه صاحب رساله از قاضی ثناء الله آورده
بنظر افعال شنیعه جهال است و از اجتماع مسلمین برای قرارت قران و اذکار خیر که اصل عرس معمول مرشدان و اساتذه شان است
چه علاقه دارد و خود در تذکرة الموتی نوشته اند حافظ شمس الدین عبد الواحد گفته از قدیم در شهر مسلمانان جمع میشوند و برای اموات
قران میخوانند پس اجماع شده و خلال از شعبی روایت کرده که بودند انصار وقتیکه کسی می مرد از ایشان میرفتند سوی قبر او و برای او
قران میخواندند الخ **قوله** تشبیه اعاده مجلس میلاد الی قوله با جنم کنهیا الخ **اقول** حسن ذکر آنحضرت صلعم و اظهار عظمت و مکرمت
آنجناب و ادای شکر نعمت که بدلایل کتاب و سنت عموما ثابت است کافیست برای حسن جمیع افراد خاصه هیات مخصوصه از مستحسنات
ائمه اسلام که مندرج آن عمومات و غیر مزاحم دلیل کتاب و سنت باشند پس برای حسن مجلس ذکر مبارک و جمع چندی از امور خیر به نیت برکت و شمول
زمان ولادت حاجت بدلیل دیگر حسب تصریح مستندین صاحب رساله نیست بلکه خصوص استحباب اعاده شکر نعمت ولادت در نظیر یوم
ولادت باداء عبادت حضرت رب العزت ائمه دین از نص حدیث حضرت سید المرسلین ثابت فرموده اند و نیز نزد کافه مسلمین
بودن ذکر ولادت آنحضرت موجب سرور و برکت و مشروعیت اجتماع برای فرحت ثابت است بالیقین حتی که صاحب مائة مسایل
هم بآن قایل است در [illegible] ذکر وقایع ارهاصات و معجزات سرور کاینات و اجتماع مسلمین برای استماع آن حالات و اظهار
سرور و فرحت بآن ذکر با برکت با اعتقاد بقاء شرف در نظیر زمانه ولادت باسعادت و استحباب اعاده شکران نعمت برای که مجلس
میلاد شریف عبارت از همین است تشبیه بجنم کنهیا دادن بلاریب کمال گستاخی است نزد اهل دین اسلام و آنچه صاحب رساله برای رفع
ملام و تغییر مرادش گفته که با جنم کنهیا در نفس اعاده سرور میلاد بدون تجدد نعمت میلاد الخ پس درین فقره زیادت تصریح باصل
بی ادبی و کمال بیدینی است چه نفس اعاده سرور و شکر میلاد بدون تجدد نعمت با قرار مستندین صاحب رساله ثابت است از تقریر
و نص ارشاد آنحضرت صلعم که استحباب اعاده صوم اثنین بشکر نعمت ولادت با وجود عدم تجدد آن نعمت مقرر فرموده اند پس تشبیه
این امر بجنم کنهیا دادن زیاده تر موجب بی ادبی و بیدینی است **قوله** التشبیه صلوة جانب تنور با عبادت نار عبادت
مجوس الخ **اقول** الا چون فضیلت صلوة جانب بناء و شرف و برکت آن از مضامین عمومات مندوبات ائمه دین ثابت
فرموده اند پس اگر کراهت صلوة جانب تنور یعنی بلزوم مشابهت و توافق صوری عبادت مجوس مفروض آید مستلزم آن نیست
که عقد مجلس ذکر شریف آنحضرت و اعتقاد بقاء شرف در نظیر ایام ولادت باسعادت و استحباب اداء شکر نعمت حضرت رب العزت
بانواع افعال عبادت که ائمه دین از مضامین احادیث شریفه ثابت فرموده اند مانند جنم کنهیا قرار داده آید و چگونه این امر
مستلزم این مقال پر بطلان میتواند شد حالانکه فضیلت نفس مواجهه نار وقت عبادت که از شعار مجوس است هرگز موافق قواعد

شرع شریف نیست و نفس اعادهٔ شکر نعمت ولادت آنحضرت باوجود عدم تجدد نعمت صراحةً از ارشاد حضرت شارع ائمهٔ دین واکابر
مستندین صاحب رساله ثابت فرموده اند ثانیاً قطع نظر ازین فرقی دیگر هم هست و آن اینکه در صوم ایشان وقت عبادت توافق صوری
بشعار مخصوص مجوس لازم می آید و در عقد مجلس ذکر مبارک اظهار شکر آن نعمت در ایام ولادت آنحضرت یعنی در ماه ربیع الاول شریف
این توافق صوری هم مفقود است نمیدانی که فقهای محققین در ذیل مسئلهٔ مذکوره عدم کراهت صلوة جانب سراج و شمع مختار فرموده اند
چنانچه از شرح کنز وغیره ظاهر است بجهت زوال آن علت و عدم لزوم مشابهت خصوصیت شعار مجوس که خصوص مجمرهٔ نار بوده است
پس همچنین اگر کسی عقد مجلس سرور روز جنم کنهیا نماید تا البته ذکر آن مقال و استدلال باین مثال گنجایشی میداشت و بدون آن عقد
مجلس ذکر شریف در ایام مبارکهٔ ولادت شریف حضرت سرور عالم صلعم و ادای شکر نعمت بافعال ازکیات بلحاظ شرف آن زمان چنانکه
خصوصیت مشابهت بجنم کنهیا موافق این مثال داشته باشد همین امر از حدیث شریف صوم عاشورا ثابت میتوان شد یعنی چون حضرت
شارع را رفع لزوم مشابهت یهود در خصوص آن صوم مقصود گردید بجای آن همراه آن صوم ضم صوم دیگر یوم هم مقرر فرمودند چون
ازین قدر تغیر مشابهت شعار مخصوص مفقود شد پس باوجود مغایرت کلیهٔ محضه اعتقاد شرف یوم جنم کنهیا و شکر آن که شعار مخصوص
هنود است از اعتقاد شرف ایام ولادت باسعادت و اظهار شکر و سرور این نعمت چگونه تشبیه مجلس مبارک با جنم کنهیا قطع نظر از بی ادبی
درست و صحیح خواهد بود **قوله** مشابهت فعل با فعل کفار در آن وقت موثر در منع فعل میشود الخ **اقول** اگر مراد از ثبوت ثبوت فعل
مخصوص بخصوصه از حضرت شارع بدلیل یقینی است تا برین تقدیر لازم می آید که در اموریکه باین طور از شارع ثابت نیستند مانند
تعزیه حقیقت تشهیر برای تعظیم کعبهٔ شریفه که هنود هم برای معابد خود بعمل می آرند تشبیه تکریم کعبهٔ شریفه به تعظیم اصنام و معابد کنهیا وغیره و اون ناتمحوع
بیباکان طائفهٔ اسماعیلیه که مجلس ذکر میلاد شریف را تشبیه بجنم کنهیا میدهند روی بیاض را سیاه ساختن و شق لسان بمطاعن
بی اصل و نشان نسبت ائمهٔ دین که استحسان آن تکریم فرموده اند هم مضائقه نداشته باشد و اگر مراد ثبوت بطور اندراج عموما ت
مندوبات شرعیه است که حسن آنها بدلایل یقینیه ثابت باشد برین تقدیر حسن اظهار خاصه و هیأت مخصوصه مستحسنهٔ مستندین صاحب رساله
از افراد تکریم کعبهٔ شریفه وغیرها که عموماً حسن آن بدلایل یقینیه ثابت است تسلیم نموده آید و تشبیه افراد تکریم کعبهٔ شریفه به تعظیم
معابد کنهیا وغیره مضائقه داشته باشد پس مجلس ذکر شریف و ادای افعال ازکیات بنیت شکر حق تعالی در ایام ولادت
شریف که شرعیت آن و استحباب اعادهٔ شکر نعمت از مضامین احادیث شریفه ثابت است چرا حسن نباشد و تشبیه آن بجنم کنهیا
چرا مضائقه ندارد و حرام که نزد طائفه هوائیه لفظ مضائقه چه معنی دارد که در هیچ مقام صراحةً از دیده و هیچ خود نفی آن
در تشبیه بجنم کنهیا بر زبان می آرد عیاذاً بالله **قوله** استحسان اعادهٔ صوم منصوص از شارع است الخ **اقول** صاحب رساله
که مانع تاثیر مشابهت صرف ثبوت بدلیل یقینی می پندارد لازم که برای اثبات استحسان اعادهٔ آن بدلیل یقینی همت برگمارد
قوله تفصیل استحسان بدعت الخ **اقول** کلام صاحب اشباع که مبتنی است بر تضمن فضیلت ذکر حضرت سرور عالم صلعم
نشر و تعلیم فضائل معجزات و ختم قران وغیر ذلک از صدقات و دعوات پس درین کلام مناط افضلیت بر صوم که این امور

خیر بوده اند و هرگز بدعت نیستند و تفضیل آنها بر صوم از احادیث شریفه ثابت است پس الزام مخالفت حدیث و دیگر
مطاعن بصاحب تبلیغ را داد و درجهالت کشادست عن عائشة ان النبی صلعم قال قراءة القرآن فی الصلوة افضل
من قراءة القرآن فی غیر الصلوة و قراءة القرآن افضل من التسبیح والتکبیر والتسبیح افضل من الصدقة والصدقة افضل
من الصوم الحدیث و آنچه در بعض روایات تفضیل صوم بر صدقه معلوم میشود پس جواب آنکه افضلیت را جهات متعدده می باشد
کما لا یخفی و اگر امور مذکوره را بلحاظ هیئت اجتماعیه چیزی از قربات و خصوصیت افعال و احتفال اهل اسلام برای استماع اذکار
شریفه و غیر ذلک بدعت حسنه مستحبه گفته آید تاهم در بیان زیادتی منافع و فوائد دینیه مخالفت حدیث شریف لازم نیست چه
اولاً بدعات حسنه مستحبه ائمه دین که مندرج مندوبات شارع باشند هیچگونه مزاحمت و مضادت حدود دین ندارند
و در حکم سنت موافق حدیث شریف داخل هستند و ثانیاً تفضیل سنت اصلیه من حیث انها سنة الهیة بر بدعت حسنه
از حدیث شریف ثابت می نواند شد اما تفضیل هر سنت بر هر بدعت حسنه مستحبه بهر وجه با وجود فرق مستند
و غیر ذلک از حدیث شریف ثابت نیست و نه مسلم مستندین چنانکه رساله مبین ملا علی قاری که مستند رساله در اینجا استناد شان
نموده است بعد نقل عبارت علامه طیبی اولاً از علامه ابن حجر آورده و اما مسئلة الطیبی فلا نقیر مسلم اما اولاً فلان البدعة
الحسنة ملحقة بالسنن لکن لما لم توقف فی الصدر الاول سمیت بدعة و اما ثانیاً فلفو المدرسة نفع عام دائم وثوابها
متضاعف باق ببقائها فکیف یفضل علیها النفع القاصر قوله منقطع الخ و بعد کلام در ان خود فرموده و الاظهر ان مراده
المبالغة فی متابعة السنة من حیث انها سنة افضل من بدعة و لو کانت حسنة مع قطع النظر عن کونها متعدیة او
قاصرة او باقیة او منقطعة الخ **قوله** مخالفت کفار منهی از تشبه امور یکه مذموم نیستند الخ **اقول** محل بحث از
خاص از تصریح حضرت شارع به موافقت کفار در افعال مخصوصه ثابت ذکر این امور در اینجا بیجا است بر کما لا یخفی
محل بحث همین قدر است که امر یکه بخصوصه ممانعت آن از نهی خاص حضرت شارع ثابت نباشد پس از صرف ملزوم مشابهت
بی آنکه آن امر مذموم باشد و بی آنکه فاعلش را قصد موافقت شان باشد حسب تصریح مستندین چنانکه قنوی و اخل تشبیه
ممنوع نتوان نمود **قوله** شادی جنم کنهیا نزد ما مذموم است الخ **اقول** الخ مذموم بودن شادی جنم کنهیا گو بصفت تعلیل کرده حضرت
تحریم اعاده شکر نعمت ولادت با سعادت لازم گردیده حالانکه بتقدیر مقصود نه بودن موافقت و مشابهت نمود اعراض
اعنی موافقت و رنیا امر مذموم قطعاً مفقود است آری اگر کسی بی قصد مشابهت نمود هم آن امر اعنی شادی جنم کنهیا بعمل آرد
البته توان گفت که احد الامرین موجود است زیرا که شادی جنم کنهیا نزد ما مذموم است **قوله** معهذا قصد تشبیه با فعل نصاری و بیهود
عمل از کلام ابن الجزری الخ **اقول** اولاً کلام امام ابن الجزری صاحب حصن حصین که از ائمه مشهورین دین متین است موافق
حدیث شریف واقع گردیده که یهود روز عاشورا را بجهت شکرانه نجات حضرت موسی علیه السلام روزه داشتند ارشاد فرمود
احق بموسی منکم و ثانیاً در ینجا عمل شریف اعنی انعقاد مجلس فرح مبارک اشاعت و اعلان شکر نعمت و تشکر ایشان ولادت با سعادت

روز و امثال آن روز است و آن مخالف شرع و معمول روافض ست و این موافق شرع و مستحسن ائمہ دین از مستندین صاحب
رسالہ است اگرچہ علمای دین در شرح حدیث صوم عاشورا و صوم اثنین وغیرہ نوشتہ اند بجہت عدم ذکر لفظ عید مقبول خاطر
نیفتد ولی تصریح اطلاق لفظ عید بر امثال روزیکہ سابق دران کدامی نعمت بظہور آمدہ باشد و معقولیت ادای شکر و سرور
در امثال آن روز تسلی نباید تا بہ بینید کہ امام قسطلانی مستند صاحب رسالہ در مواہب لدنیہ فرمودہ فان قیل بل فی العقل وجہ یدل
علی ان یوم الجمعۃ افضل من السبت والاحد وذلک لان اہل الملل اتفقوا علی انہ تعالی خلق العالم فی ستۃ ایام وبدء الخلق
والتکوین یوم الاحد وکان الفراغ یوم السبت فقال الیہود نحن نوافق ربنا فی ترک الاعمال فعینوا السبت لہذا المعنی وقالت
النصاری مبدء الخلق والتکوین یوم الاحد فنجعل ہذا عیدا لنا فہذان الیومان معقولان فما الوجہ فی جعل یوم الجمعۃ عیدا
فالجواب ان یوم الجمعۃ ہو یوم الکمال والتمام وحصول الکمال والتمام یوجب الفرح الکامل والسرور العظیم فجعل یوم الجمعۃ
یوم العید اولی من ہذا الوجہ الخ صاحب رسالہ بیان نماید کہ ان یوم جمعہ کہ دران اتمام و اکمال خلقت گردیدہ بود ازین ایام
جمعات فاصلہ ہزارہا سال دارد پس این روز را بان ہیچ علاقہ ہست یا نہ و این جمعہ را باین وجہ عید گردانیدن و نعمت اکمال
و اتمام را موجب فرح و سرور دانستن معقول است یا امر فاسد وہمی و اگر براین ہم تسلی نشود تا بہ بینید کہ امام واحدی در تفسیر وسیط
در تفسیر مقولہ حضرت عیسی علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام ربنا انزل علینا مائدۃ من السماء تکون لنا عیدا لاولنا واخرنا الایۃ
نوشتہ ای نتخذ الیوم الذی تنزل فیہ عیدا نعظمہ نحن ومن یاتی بعدنا الخ وہمچنان است در دیگر تفاسیر صاحب رسالہ بیان نماید کہ این
تفسیر قول حضرت عیسی علیہ السلام مبنی بر عقل سلیم و صحیح ہست یا بر وہم فاسد فضیح معاذ اللہ من ذلک، قولہ جواب حضرت عمر موافق
فہم و عقل آن یہودی ہست الخ اقول قطع نظر ازانچہ صاحب مبلغ الکلام عبارات علمای کرام از شروح حدیث آوردہ و
ازان بطلان اوہام صاحب رسالہ عیان ہست میگویم کہ چون آن یہودی روبروی حضرت فاروق اعظم سخن خلاف عقل و شرع
کہ مبنی بر وہم فاسد بود بیان نمود و حضرت فاروق اعظم رضی اللہ عنہ در جواب آن ابطال و دفع بیہودہ وہم فاسد نفرمودند بلکہ ذکر عید بودن آن
روز نمودند اگرچہ مطلبش موافق ادعای صاحب رسالہ باشد یعنی کہ عید نگرفتن باوجہ نزول این آیت آنست کہ تعیید این روز بوجہ دیگر
معروف است یا موافق آنچہ دیگر شراح حدیث و ائمہ دین نوشتہ اند باشد اما بہر صورت مقرر مذہب اسماعیلیہ ہست وہی جناب عمر را
[illegible] بودہ است کہ کلمہ اظہار حق و صواب موافق عقل و شرع را گذاشتہ بموافقت عقل آن یہودی جواب فرماید در
غنیۃ الطالبین آوردہ جاء رجل من الیہود الی عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ فقال آیۃ تقرؤنہا لو علینا نزلت وعلمنا ذلک الیوم لاتخذناہ
عیدا فقال عمر رضی اللہ عنہ ای آیۃ فقال الیوم اکملت لکم دینکم الایۃ فقال عمر رضی اللہ عنہ قد علمت فی ای یوم نزلت وفی ای مکان نزلت
یوم نزلت یوم الجمعۃ ونحن مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقوف بعرفات وکلاہما بحمد اللہ لنا عید ولا یزال ہذا الیوم عید للمسلمین
ما بقی واحد منہم وقال رجل من الیہود لابن عباس رضی اللہ عنہ لو کان ہذا الیوم فینا لاتخذناہ عیدا فقال ابن عباس رضی اللہ عنہ وای عید اکمل من
یوم عرفۃ الخ قولہ از شارع ماثور و منقول نیست الی قولہ پس نفی مضایقہ بہ نفی ممانعت صریح البطلان بود الخ اقول بسبب

اسماعیلیه که عدم نقل از شارع و بدعت بودن آن امری نزد ایشان دلیل ضلالت و حرمت هست اگرچه مزاحمت نداشته باشد گو نفی
مضایقه صریح البطلان بود امّا مرام صاحب اشباع الکلام که شرح اجمال و ابهام قول صاحب تحفه هست پس نفی مضایقه البته
درست و حق است چه نزد صاحب تحفه عدم نقل از شارع و بدعت بودن وجه حرمت و دلیل ممانعت نیست و صاحب تحفه قایل انقسام
بدعت هست بطرف حسنه و قبیحه و بر بسیاری از امور که بخصوصها و بمحال مخصوص از حضرت شارع ماثور و منقول نیستند باوجود اقرار
بدعت در تالیفات خود حکم جواز و استحسان داده است قطع نظر از آنچه صاحب اشباع آورده و قطع نظر از آنچه در ما سبق آورده ایم
درین مقام سندی دیگر باید شنید در تفسیر عزیزی نوشته اند مصحف را نوشته فروختن و باجرت نوشتن معمول در زمان خلفای
راشدین نبود و اوّل این بدعت در آخر زمان حضرت معاویه رضی الله عنه رایج شده لیکن بدعت حسنه هست نه سیئه و در اوّل اهل علما را آنوقت
انکار کرده بودند چون علماء دیگر غور کردند هیچ وجه حرمت در آن نیافتند اجماع بر جواز محقق گشت الخ **قوله** چه ضرورت برای
بودن مسنونیت فرضیت دافع وهم مذکور بنا بر فرضیت بر وهم مذکور الخ **اقول** بر تقدیر مسنونیت مجرد فرضیت با وجود
بقاء مشروعیت در استحباب مسنونیت که مناط شق اوّل است بودن نسخ فرضیت دافع وهم مذکور در همان صورت خواهد بود که بنا
فرضیت بر وهم مذکور بوده باشد و صرف منشاء وهم بودن فرضیت موجب نسخ مجرد فرضیت نمی تواند شد چه سنیت هم منشاء وهم مذکور
شواید گردید فافهم **قوله** مسنونیت صوم بسبب که حضرت صلعم موافقت یهود داشته بودند یعنی صوم روز عاشر بالافراد الخ **اقول** بر
ذوی عقول هویدا است که بعد ثبوت مسنونیت صوم تادیه شکر نجات حضرت موسی علیه السلام است مراد از موافقت یهود
درین امر است پس منسوخیت صوم عاشر بالافراد و مشروعیت مسنونیت صوم عاشر مع التاسع را درین بیان پیش نمودن فایده
نداد که بعد صورت بودن آن یوم برای شکر نجات حضرت موسی ع و تعظیم آن یوم از کلام امیه درین هویدا است پس رفع وهم مفروض کتاب
اسماعیلیه از ذکر آن چه زیباد نیز ذکر احتمال مسنونیت تاسع و منسوخیت عاشر پیش کردن مبنی است بر کوتاهی نظر چه خود صاحب تحفه در
رساله فیض عام فرموده که روزه دهم محرم که روز عاشوراست بسیار مسنون و موجب کفارت یک ساله است الخ و قطع نظر از همین و آن هر گاه
در حقیقت داشتن آنحضرت صلعم صوم عاشورا بموافقت یهود که تادیه شکر نعمت مقصود ایشان بود تسلیم نمود و بعویت اعتراض بخدیه [illegible] ایشان
از شرع شریف و اتباع ابتداع وهم بحضرت شارع علیه السلام ثابت گردیده گو فرض نموده شود که آن امر مشروع و حقی دیگر بکدام سبب
جهت بالکل منسوخ رسید **قوله** عبارتی باین تمام نموده نشد الخ **اقول** رفع حیله اوهام از ما سبق بخوبی تمام هویدا است از بخدیه باید
پرسید که ذکر خلفاء راشدین و عمین کریمین در خصوص خطبه جمعه و عیدین که از شارع درین محل ماثور و منقول نیست و مستندین شما
رساله از شعایر دین میدانند و بر تارکان آن طعن و ملام می نمایند پس آنحضرت صلعم و خلفاء راشدین که حاوی باین التزام نبودند
چنانچه خصوص این محل ترک این شعار نمودند حسب قول صاحب رساله آنحضرت اوّل مورد ملام باشند الی غیر ذلک من الامثلة فما هو جوابکم
فهو جوابنا افسوس که صاحب رساله معانی الفاظ مشترکة الاستعمال میدانند و بخاطر خود را مطالعه اقوال مستندین خود متوجه میگردانند تا بهم
کوتاه بینی و نافهمی حکم الزام کفر بر ائمه دین میدهند و برای ابطال تحریم تکریم حضرت رسول کریم صلعم هیچ خرافات بیباکانه در معرض

تحریر می نهد **قوله** امکان حضور روح حضرت علیه الصلوة والتحیة در اماکن متعدده در زمان واحد بطور خرق عادت اگر فرض کرده شود الخ **اقول** از جمله جهالات طایفه انکار انواع کرامات محبوبان جناب کبریا جل شانه و نسبت شرک و کفر با اولیاء کرام محبوبان وی تعالی سبحانه است که برای این مقصد گاهی عبارات محرفه و مخففه پیش می آرند و گاهی اقوال شاذه مردوده و ضعیفه را واجب الاتباع می شمارند و هرگز نظر به تحقیق و تطبیق نمیدارند چنانچه رساله که یکی از کاسه لیسان طایفه است و در جرات و بیباکی فایق بر همه در تفهیم سقیم این کرامت را از قبیل شرک قرار داده و گفته چه حضور در اماکن متخالفه یا اتحاد زمان از صفات خاصه حضرت جل علاه الخ حالا باید شنید که مولانا عبد الرحمن جامی در نفحات بعد بیان اثبات کرامات موافق مذهب اهلسنت و جماعت میفرماید القول فی انواع الکرامات و خوارق العادات انواع خوارق بسیار است چون ایجاد معدوم و اعدام موجود و اظهار امری مستور و ستر امری ظاهر و قطع مسافت در مدت اندک و اطلاع بر امور غایبه از حس و اخبار از آن و حاضر شدن در زمان واحد در اماکن مختلفه و احیاء موتی و اماتت احیاء و احضار طعام در وقت حاجت بی سبب ظاهر و غیر ذلک الی قوله بالجمله چون حضرت حق سبحانه و تعالی یکی از دوستان خود را مظهر قدرت کامله خود گردانید در عالم هر نوع تصرفی که خواهد توان کرد و بالحقیقت آن تاثیر و تصرف حضرت حق است سبحانه و تعالی که در وی ظاهر شود و وی در میان نی الخ و تفصیل این بحث از کتب عقاید باید دریافت و اگر کسی از علماء را باتباع معتزله لغزشی در باب انکار کرامات عموما یا این کرامت خصوصا واقع گردیده است محققین قولش مردود ساخته اند و جذب القلوب و شرح مقاصد و غیرها کتب مشهوره ذکر این همه موجود است **قوله** حکم بوجود این خرق عادت الی قوله هرگز روا نبود الخ **اقول** چنین بلکه ثبوت آن بطور خرق عادت محققین اهلسنت شرعا جایز فرموده باشند پس اثبات آن در اوقات مخصوصه بالهام اولیاء الله چرا روا نبود حالانکه قاضی ثناء الله در سیف المسلول رد روافض انچه نوشته اند سابقا منقول گردیده فتذکر **قوله** مثبت ایرادی حضور متصدی اثبات علم محیط برای آنحضرت است الخ **اقول** منشاء تفوه باین کلمات لایعنی جهل است بمعنی لفظ علم محیط و حکم تجویز تشریف آوردن روح یکی از محبوبان خدا در اوقات خاصه در مجالس مخصوصه اثبات آن از تجویز علم محیط حق سبحانه و اثبات آن برای غیر وی جل شانه هرگز علاقه نمیدارد اما انچه بعض روایات فقهیه متعلقه علم غیب بفهم مطلب در رده است اولا ایراد آن درین مقام خارج از بحث و مرام و محض تطویل کلام است و ثانیا اگر مراد از ان اطلاق حکم تکفیر بتجویز اطلاع آنحضرت صلعم بر غیب است علی الاطلاق پس این مخالف تحقیق و تنقیه محدثین فخام و متکلمین عظام و مفسرین کرام است که بطفیل آنحضرت صلعم اطلاع اولیاء کرام بر غیب باعلام و الهام عز اسمه بطور کرامت نزد اهلسنت ثابت بلا کلام است پس چه جای ذکر حضرت سرور انام است و شفا فرموده است فما ظنک بعظیم قدر اجتمعت فیه کل هذه الخصال الی ما لا یاخذه عد و لا یعبر عنه مقال و لا ینال بکسب و لا حیلة الا بتخصیص الکبیر المتعال من فضیلة النبوة والرسالة والخلة والمحبة الی ان قال و احیاء الموتی و اسماع الصم و تکثیر القلیل و شق القمر و قلب الاعیان والاطلاع علی الغیب ما کان و ما یکون الخ علامه خفاجی نوشته و قد یقع الاطلاع علی الغیب لبعض الاولیاء کرامة لهم خلافا للمعتزلة المستدلین بقوله تعالی عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول الآیة

والجواب عنه مفصل فی کتب التفاسیر الخ ونیز در شفا فصلی برائے دلائل نبوت آنحضرت در بیان مطلع بودن آنحضرت صلعم بر غیوب
نوشته است در آن نوشته ومن ذلک ما اطلع علیه من الغیوب وما یکون والاحادیث فی هذا الباب بحر لا یدرک قعره ولا ینزف غمره وهذه المعجزة
من معجزاته المعلومة علی القطع الواصل الینا خبرها علی التواتر لکثرة رواتها واتفاق معانیها علی الاطلاع علی الغیب الخ علامه خفاجی در
شرح فرموده وهذا لا ینافی الآیات الدالة علی انه لا یعلم الغیب الا الله فان المنفی علمه صلی الله علیه وسلم من غیر واسطة واما اطلاعه صلعم
علیه باعلام الله تعالی له فامر متحقق لقوله تعالی لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول الخ ملا علی قاری که مستند صاحب رساله اند در بیان
هم قول شان اکثر با واقعات بر زبان شان است اند در مرقاة از عقیدۂ شیخ کبیر ابو عبد الله رضی الله تعالی عنه آورده ونعتقد ان العبد ینقل
فی الاحوال حتی یصیر الی نعت الروحانیة فیعلم الغیب وتطوی له الارض ویمشی علی الماء ویغیب عن الابصار الخ واین عقیده را بآیات
کریمه توفیق داده است و در کنز الفوائد گفته ثم اعلم ان الاولیاء لهم [illegible] فمن وراثة الانبیاء فیجوز ان یعلموا من الغیب ما اعلمهم الله بطریق
الالهام وهذا مذهب اهل السنة لا نزاع فیه الخ ملخصا و شیخ مکی است لا ینافی ذلک اطلاع الله تعالی لبعض خواصه علی کثیر من المغیبات حتی من
الخمس لانها جزئیات معدودة فانکار المعتزلة مکابرة فقد وقع للانبیاء والاولیاء من ذلک ما لا یمکن عده الخ و در مدارج النبوة در
فضائل آنحضرت فرموده از آنجمله آنکه هرچه در دنیا است از زمان آدم تا نفخه اولی بر وی منکشف ساختند تا همه احوال از اول تا آخر معلوم کرد الخ و
هم در آنست و هو بکل شیء علیم و وی صلی الله علیه وآله وسلم دانا است بر همه چیز از شیونات ذات الهی احکام صفات حق و اسماء و افعال و آثار و بجمیع ظاهر و
باطن و اول و آخر احاطه نموده الخ و در اتحاف المرید که کتابی است مستند در عقاید فرموده لم یخرج النبی صلعم من الدنیا حتی اطلعه الله تعالی
علی جمیع ما ابهمه عنه الخ و حال مسئله نکاح اینکه در حاشیه شامی آورده وفی الحجة ذکر فی الملتقط انه لا یکفر لان الاشیاء تعرض علی روح النبی صلعم
وان الرسل یعرفون بعض الغیب قال الله تعالی عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول الآیة قلت بل ذکروا فی کتب العقائد ان من
جملة کرامات الاولیاء الاطلاع علی بعض المغیبات وردوا علی المعتزلة المستدلین بهذه الآیة علی نفیها بان المراد الاظهار بلا واسطة او المراد
من الرسول الملک ای لا یظهر علی غیبه احدا بلا واسطة الا الملک اما النبی والاولیاء فیظهر علیهم بواسطة الملک او غیره الخ واگر صاحب رساله بذکر الخ
ذکر نموده هم قناعت نکنند تا ببینند که شاه عبد العزیز صاحب در تفسیر عزیزی مطلع بودن آنحضرت صلعم بنور نبوت بر رتبه هر متدین بدین خود و
شناختن اعمال نیک و بد و اخلاص و نفاق امت و نیز مطلع گردیدن هر نبی بر اعمال هر روزه امتیان که فلانی چنین میکند و فلانی چنان
تصریح نموده اند و نیز در تفسیر عزیزی متعلق بحث جواب صاحب کشاف که بآیه کریمه لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول استدلال بر
ابطال کرامات کرده است بجا بودن و واقع بودن اظهار غیب بر اولیاء کرام و نیز بجا گردیدن اطلاع بر مضمون لوح محفوظ برای آنحضرت بلکه
منقول بودن اطلاع بر لوح محفوظ و دیدن نقوش آن از بعض اولیاء الله بالتواتر تصریح فرموده اند پس حکم تکفیر عام علی الاطلاق فاسد است
قوله کمال عبادت جهل مرکب است الخ **اقول** کسیکه از کتب فقه و حدیث خبر میدارد نیک میداند که علماء دین صدها لا اصل له یا مجهول بر نفی
سنیت امری و نفی مرفوعیت حدیث بسوی آنحضرت نموده اند باوجودیکه آن امر از صحابه کرام و غیرهم ثابت می باشد در در مختار آورده اما حدیث
من صام یوم الشک فقد عصی ابا القاسم فلا اصل له علامه شامی در حاشیه فرموده وینبغی حمل نفی الاصلیة علی الرفع کما حمل بعضهم قول النووی

فی حدیث صلوة النهار عجماء انه لا اصل له علی ان المراد لا اصل له لرفعه والا فقد ورد موقوفا علی مجاهد والی عبیدة وکذا هذا اورده
البخاری معلقا الخ ملا علی قاری در رساله کبیره موضوعات بعد قول سخاوی قرءة انا انزلناه عقیب الوضوء لا اصل له نوشته اراد انه
لا اصل له فی المرفوع والا فقد ذکره ابو اللیث السمرقندی وهو امام جلیل الخ بالجمله حمل لا اصل له بر امریکه حسن است اما مرفوعا از سنت آنحضرت
صلعم ثابت نباشد درست است وادعاء اینکه هر امریکه بر آن اطلاق لا اصل له می باشد بالاجماع بدعت سیئه بود باطل محض است قوله مستنبط
باین عبارت که زبدة المحققین عمدة المحدثین مولوی نذیر حسین بوده اند از اولیاء عصر و اکابر علماء این زمان و جناب صاحب اشباع باوجود این همه
مرتبه تلامذه اش هم در علوم دینیه نمیرسد الخ اقول این چه جوش تعصب و چه افراط نفسانیت است اگر برای ابطال این کلام قدم
مقابله مولوی نذیر حسین حال تصانیف صاحب اشباع الکلام که در علوم منقول و معقول تالیف فرموده اند ذکر کنم قطع نظر از طول کتاب
منقضی بانتهاء ملامت رسانیده باشم بلکه ذکر حال تبحر تلامذه آنجناب هم و تصانیف ایشان نیز ضروری میدانم ناچار بکمال اختصار بر بیان
حال تحقیق و دیانت نذیر حسین مع اکبر گروهی او اکتفا میکنم تا که حال نفسانیت صاحب رساله روشن گردد و هیچ کس را بلفظ سید المحدثین [illegible]
المحققین یاد میکند و جناب صاحب اشباع را برتبه تلامذه اش هم نمی نهد و در رساله دلیل محکم در نفی اثر القدم که بهر ابطال [illegible]
اطهر حضرت خیر البشر صلعم نوشته است برای تایید آن حواله تفسیر بیضاوی و نیشاپوری و حسینی و مدارک و جواهر وغیره داده [illegible]
از تفاسیر [illegible] گشت که اثر قدم بر سنگ و بقاء آن تا مدت طویل از معجزه مختصه با براهیم علیه السلام است اگر این معجزه از آنحضرت هم [illegible]
ذکر شود منتفی میگردد الخ ملخصا باید دریافت که درین قدر کلام چه افتراها نموده اول افترا بر تفسیر حسینی که از ان [illegible]
معجزه لیکن حجر و نقش قدم بر سنگ برای حضرت ابراهیم علیه السلام ثابت نیست تا بوضوح چه رسد دوم افترا بر تفسیر جواهر سوم افترا بر تفسیر بیضاوی که
در ان هم اختصاص این معجزه مذکور نیست چهارم ادعاء وضوح این اختصاص از نیشاپوری با وجودیکه عبارتش چنین نقل نموده اما ان [illegible]
المقام مشتملا علی آیات لان اثر القدم فی الصخرة الصماء آیة وغوصه فیها الی الکعبین آیة والانة بعض الصخرة دون بعض آیة والقاءه هذا
الاثر دون آثار سایر الانبیاء آیة خاصة لابراهیم علیه السلام وحفظه مع کثرة اعدائه من المشرکین واهل الکتاب والملاحدة الوفا من السنین آیة کذا فی
التفسیر النیشاپوری وهکذا فی التفسیر البیضاوی الخ حالانکه درین عبارت لفظ خاصه در ذیل اعجاز اثر مذکور نیست صرف در جزء آیت چهارم
یعنی بقاء ان دون آثار سایر الانبیاء که لفظ خاصه واقع است هرگز دلیل محکم بر نفی اثر قدم حضرت سید عالم صلعم نتواند شد در همان نیشاپوری
در وجوه تفضیل آنحضرت نوشته ومنها ان معجزته وهی القرآن باقیة علی وجه الدهر ومعجزاتهم انقرضت الخ پنجم ادعاء وضوح اختصاص [illegible]
از مدارک که عبارتش نیز مثل نیشاپوری ذکر کرده انهم دلیل نفی اثر قدم اطهر نتواند شد و همان مدارک در ذکر آیات آنحضرت گفته والکبر القرآن
لان المعجزة الباقیة علی وجه الدهر الخ ششم اگر بالفرض از تفاسیر مذکوره صاف و صریح اختصاص این معجزه بحضرت ابراهیم علیه السلام واضح هم گردد
تاهم دلیل نفی از پای حضرت سید الانبیاء افضل المرسلین نمی تواند شد چه آن خصایص نسبت دیگر انبیاء کرام اند نه نسبت جناب ختم الانبیاء
که ذات پاک آنجناب جامع خصایص و فضایل است و همان تفسیر نیشاپوری گفته ولکل معجزة کانت لغیره من الانبیاء المشهورین [illegible]
در تفسیر بیضاوی تحت تفسیر این آیه کریمه و رسلا قد قصصناهم علیک من قبل و رسلا لم نقصصهم علیک وکلم الله موسی تکلیما الآیة

هو منتهی مراتب الوحی نص به موسی من بینهم وقد فضل الله محمد صلعم بان اعطاه مثل ما اعطی کل واحد منهم الخ علامه خطیب در حاشیه فرموده
قوله وفضل الله الخ صریح فی انه صلی الله علیه وسلم کلمه الله تکلیما کموسی علیه السلام الخ ازین پیداست که محدثین تکلیم را خاصه حضرت موسی کلیم الله و
خلت را خاصه حضرت ابراهیم خلیل الله علیهما السلام نوشته اند با وجود یکه این هر دو خاصه بوجه اکمل در ذات حضرت سید رسل موجود بوده اند
صلی الله علیه وسلم ملا علی قاری در شرح شفا گفته ان الله اختص موسی بالکلام ای من بین سایر الانبیاء علیهم السلام فلا ینافی انه صلی الله
علیه وسلم وقع له الکلام ایضا علی فوق المرام وکذا قوله وابراهیم بالخلة فانه صلی الله علیه وسلم جمع له بین کونه خلیلا وحبیبا الخ و ازین پیداست که
در بعض روایات حبس شمس خاصه حضرت یوشع علیه السلام فرموده اند حالانکه اکثر محدثین محققین اهلسنت ثبوت آن برای آنحضرت صلعم نیز
تصحیح کرده اند و ازین هم پیداست که در مواهب لدنیه که نذیر حسین ادعای نفی ذکر این معجزه در آن نموده است در تایید این معجزه بعد نقل اعجاز
حضرت ابراهیم علیه السلام نوشته اذ ما خص نبی بشی من المعجزات والکرامات الا ولنبینا صلی الله علیه وسلم مثله کما نصوا علیه الخ و یکی از سفاهات
نذیر حسین آنکه در رساله مذکوره کلمه کان اذا را که در بعض روایات اعجاز قدم اطهر آمده است مفید عموم و کلیت و لزوم قرار داده و این امر را
کمال با تحقیق خود شناخته در پی تحصیل تکذیب تفضیل ابنیه دین افتاده علامه فاسی شارح دلایل الخیرات در شرح درود شریف اللهم
صل علی من کان اذا مشی فی البر الاقفر تعلقت الوحوش باذیاله فرموده الصحیح عند الاصولیین ان کان اذا لا تقتضی التکرار لا لغة و
لا عرفا و بعد از آن گفته ان کان واذا لا یدلان علی التکرار فلا یلزم ان یکون التعلق بالاذیال لازما لمشیه فی البریة فکلما کان المشی کان التعلق
بل یصدق ذلک بما وقع مرة او اکثر الخ و از رساله افضل الشفاعة که برای تصحیح بیان تقویة الایمان در بحث شفاعت تالیف
نموده است کمال ناآگاهی او از تفسیر و حدیث و عقاید ثابت است و در رد آن که رساله حقیقة الشفاعة علی طریق اهل السنة والجماعة تالیف گردیده و فضلا این
حق مطالعه آن فرمایند و انچه گفته ام برای العین مشاهده نمایند حالا چیزی از تحقیقات اکبر کرای نذیر حسین باید شنید چون رساله فصل الخطاب
در شاهجهان آباد مطبوع گردیده به مطالعه حضرات طایفه رسیده و غشاوه تعصب حمیت جاهلیت بر ابصار ایشان تنیده همین نذیر …
بود حسب خواهش بیشتر اکبر کرای خویش مولوی تقی صاحب کشمیری نالیده او شاگرد مولوی بشیر فاضل غیر … کار بی حقیقی … اورا
چند بنام رساله … سیاه گردانیده کدام کدام جهالت و خرافت او شرح دهم و کدام کدام تحریف و خیانت او معرض بیان نهم انا بجمله
آنکه در تصحیح تخصیص شفاعت باهل … که در تقویة الایمان واقع است اصرار را کفر قرار داده برای اثبات مدعا نوشته قال فی
شرح العقاید استحلال المعصیة التی تثبت بدلیل قطعی کفر واصراره کفر انتهی ملخصا و درین مقام جرات عظیم کرده اول مخالفت
عقاید اهلسنت کرده اند … جواز شفاعت برای مصرین ثابت است دوم افترا بر … نقل عبارت بالاختصار کرده
طلبه های تصحیح نقل خواستند کشمیری صاحب … و از انجمله آنکه بعد نقل حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل
نوشته رواه الترمذی طایفه را باید که بودن این حدیث از روایت ترمذی باثبات رسانند و از انجمله آنکه از کراهت صلوة خلف
الفاسق والمبتدع انکار نموده … فرموده … معترض … نوشته که مسایل شرح وقایه و هدایه
محفوظ نمانده گویا که این اشاره بطرف خود … آنکه عبارت شرح عقاید که نقل نموده انچه در آخر همان عبارت

بوده نفهمیده یا عمداً برای تغلیط از ان چشم پوشیده و ما نقل عن بعض السلف من المنع عن الصلوة خلف المبتدع والفاسق محمول
علی الکراهة اذ لا کلام فی کراهة الصلوة خلف الفاسق والمبتدع الخ بالجملہ ہرگاہیکہ حال محقق اکبر کہ رای او چنین باشد حال
تلامذه اش چسان خواہد بود ؎ قیاس کن زگلستان من بہار مرا ٭ با اینہمہ این متعصب عنید نسبت جناب صاحب شبلاغ الکلام
میگوید کہ صاحب شبلاغ باین سخن بمرتبہ تلامذه اش ہم نمیرسد لاحول ولا قوة الا باللہ العلی العظیم **قولہ** اگر این ضیافت و ایقاد قنادیل
شمعی زیاده از حاجت ہست الخ **اقول** اول معنی حاجت و زیادت بران دریافت باید نمود من بعد عدم اباحت وغیره احکام لا انم
باید فرمود و بعد فہم معانی جزم حکم عدم اباحت تزئین کعبہ شریف یا حرم رسول صلعم یا قرآن شریف یا دیگر شعایر اللہ علی الاطلاق البتہ
محل کلام ہست در احیاء العلوم در بیان تزئین حیطان بدیباج و حرمت لبس حریر برای رجال گفتہ و ما علی الحایط لیس منسوبا الی الذکور
ولو حرم ہذا لحرم تزئین الکعبة بل الاولی اباحتہ لموجب قولہ تعالی قل من حرم زینة اللہ لا سیما فی وقت الزینة اذا لم تتخذه عادة
للتفاخر الخ امام سمہودی علیہ الرحمة در خلاصة الوفا در باب مصابیح مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آورده روی القرطبی
فی تفسیره عن ابی ہند قال حمل تمیم من الشام الی المدینة قنادیل و زیتا و مقطا فلما انتہی الی المدینة وافق ذلک لیلة الجمعة فامر غلاما
یقال لہ ابو البراد فقام فنشط المقط وعلق القنادیل وصب فیہا الماء والزیت وجعل فیہا الفتل فلما غربت الشمس امر ابا البراد فاسرجہا
وخرج رسول اللہ صلعم الی المسجد فاذا ہو بہا تزہر فقال من فعل ہذا قالوا تمیم الداری یا رسول اللہ فقال نورت الاسلام الحدیث الخ
در احیاء العلوم در آداب ضیافت آورده وحکی ابو علی الروذباری رحمہ اللہ عن رجل انہ اتخذ ضیافة فاوقد فیہا الف سراج فقال لہ
رجل قد اسرفت فقال لہ ادخل فکلما اوقدتہ لغیر اللہ فاطفئہ فدخل الرجل فلم یقدر علی اطفاء واحد منہا فانقطع الخ **قولہ** دعوی تجرد
آن از شائبہ کراہت و بدعت باطل باشد الخ **اقول** سابقا از مستندین صاحب رسالہ مکرات و مرات گذشتہ کہ مجرد عدم نقل دلیل کراہت
نمی تواند شد و نیز از عہد صحابہ کرام تا شاه ولی اللہ صاحب دہلوی و شاه عبد العزیز صاحب با وجود اقرار بدعت و عدم ماثوریت حکم
استحسان و استحباب جاری ہست اگرچہ موافق مذہب اسمعیلیہ اینہمہ حضرات ضال و مبتدع بلکہ کافر و مشرک اند معاذ اللہ تعالی من ذلک
و نیز کسیکہ دعوی جریان حکم مطلق در مقیدات مخصوصہ میکند تمامتر متمسک باصل کہ بقول مستندین صاحب رسالہ حاجت دلیل نگیندارد
و کسیکہ دعوی خلاف آن کند لازم ہست کہ مدعایش بدلایل قویہ باثبات رساند کما نقلنا سابقا من رئیس الاسمعیلیة و مولاہم و چون
ایصال ثواب مطلقا مستحسن ہست پس قیودات و تخصیصات کہ در کدامی ہیئت کذائیہ پیش آیند اگر مزاحم و مضادم شرع شریف باشند البتہ
حکم کراہت و حرمت جانب قیود و ممنوعہ راجح خواہد شد و الا اگر لحاظ آن قیود بقصد کدامی فایده خیر یا حسب تعامل عادت نموده آید
حکم منع و تحریم گویا کہ تشریع ہست از طرف خود بلی تحریم شارع اما آنچہ چندی از روایات آورده پس بر تقدیر صحت نقل مثبت دعوی
طایفہ نمی تواند شد در این روایات کراہت ضیافت در ایام مصیبت و اتخاذ طعام در آن ایام حسب رواج خود بیان فرموده اند کہ
دلالتش از تحقیق و تطبیق مستندین صاحب رسالہ مثل ملا علی قاری وغیره سابقا مرقوم گردیده و ثانیاً قائلین کراہت ضیافت
در ایام مصیبت ہم حکم باستحسان ایصال ثواب در خصوص این ایام نموده اند در عالمگیری گفتہ لا یباح اتخاذ الضیافة ثلثة

ایام فی ایام المصیبة وان اتخذ لا باس بالاکل منه کذا فی خزانة المفتین وان اتخذ طعاما للفقراء کان حسنا اذا کان الورثة
بالغین الخ واگر باینهمه تسلی نشود تا به بیند که قطب اسماعیلیه وسط ظاهر حق در بانچ یارة القبور گفته اور مستحب ہے کہ بعد دنیا سے جانے
میت کی طرف سے بعد مرنے کی سات دن تک الخ **قوله** برای فخر خاندان ممتاز اقران جناب امداد العلی وبیتی کلکٹر دعای
افزایش مراتب فرمایند زیراکه از سعی جناب ممدوح این کتاب بکمال عجلت ترتیب یافته الخ **اقول** اللهم اخذ من
انکار فضایل مجالس الاذکار و ابطال شرف مولد سید الابرار وثبتنا وجمیع المؤمنین علی حب حبیبک سیدنا و مولانا شفیع
المذنبین سید المرسلین صلی الله علیه وعلی آله واصحابه اجمعین وسلم ووفقنا وجمیع المسلمین لاشاعة ذکره وتوقیره فی اطراف
العالم وانفعنا بمحبته وبرکة ذکره فی الدارین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین واجعل آخر دعوانا ان
الحمد لله رب العالمین

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶۵	۲۲	نبینا	نبیا
۶۶	۲۰	ترجبه	عبارت ترجمه
۶۷	۱۶	قنطر	قنطع
۶۸	۲۰	صسار	فصار
۶۹	۲۴	ممہ	شبیہ
۷۰	۴	حانکہ	حالانکہ
〃	۹	المعنی	المعنی
〃	۱۶	متبرک	یتبرک
۷۲	۲۱	انثیت	است
۷۳	۱۲	فی الملح	الملح
۷۵	۱۰	بکبرس	بلا شبہہ
〃	۱۸	من	مع
۷۶	۴	منبہ	منبہ
۷۷	۶	السلاد	بلاد
〃	۱۰	سست	سنت
〃	۱۲	یافتن	باقین
〃	۲۵	رجبان	رجحان
۸۰	۷	باشند	باشد
〃	۹	حلسکہ	حکیکہ
۸۰	۱۰	صاحبین	وصاحبین
〃	۱۶	وستاد	استاد
〃	۱۸	جرزی	ابن جرزی
۸۱	۲۰	صبیٔ	فینبغی ان
۸۲	۱۳	باذن	یاذن
۸۳	۱۰	صفات	ضعاف
〃	۲۰	الغمر	الغمیر
۸۴	۴	شبہات	شبہا
〃	۱۲	شیبان	شعبان
۸۵	۷	والمشائخ	وللمشائخ
〃	۱۱	الحنیفہ	الحنفیہ
〃	۲۸	وسا	ومنہا
۸۶	۳	تلبیس	تلبیسی
〃	۶	ارشان	ازو شان
〃	۱۷	آن	ان
۸۷	۱	اقباحہ	النباحة
〃	۳	لسط	ببسط
〃	〃	خطوطہ	خطوتہ
〃	〃	رفعہ ودرجہ	رفعتہ ودرجتہ
۸۷	۴	وجمتہ	ورحمتہ
〃	۵	بیدع	ببدع
〃	۱۵	نعص	ببعض
〃	۲۱	نعمہ	نفقہ
〃	۲۵	العوا	الغوث
۸۸	۶	السنہ	بالسنہ
〃	〃	فہذہ	فیہذہ
〃	۷	محاحط	یحافظ
۸۹	۱۱	موصوف را	موصوف
۹۲	۹	امراس	قاصر بودن
〃	۱۵	اوداکمہ	اوداکمۃ
۹۳	۴	صوم را	صوم
〃	۱۹	مرا	قبض
۹۴	۱۰	لثت	نعمت
۹۵	۶	[illegible]	نوشتہ
〃	۹	جبرر	جحجر
۹۶	۲۳	جلبہ	حیلہ
۹۷	۵	غشہ	غشیہ
۱۰۱	۴	اخہ	انخہ
〃	۵	وسا	وثبتنا

تمام شد